

افراح الفلاح

جلد دوم

تألیف :

جناب عبد الحمید اشراق خاوری

ده بید

از اصفهان عزم سفر کردیم و با یاران یاوفا وداع نمودیم و با اتوبوس بجانب شیراز راه افتادیم قصد ما آن بود که در بین راه در قریه ده بید توقف کنیم و از احبای آنجا که در نهایت روحانیت هستند ملاقاتی بعمل آوریم نزدیک غروب بده بید رسیدیم و وارد آبادی شدیم و سراغ آقای اف... را گرفتیم و او را پیدا کردیم ما را بمنزل خود برد و نهایت محبت و احترام را نجری داشت شب بملاقات چند تن از احبای الهی گذشت و موقع استراحت رسید *

بامداد پس از برگزاری شئون لازمه روحانیت بالاخره چند نفر از یاران الهی تشریف آوردند و از هر دری سخن گفته شد آقای اف... فرمود چند روز است که یکی از آشنایان من از طهران برگشته و کتابی با خود آورده و اغلب بدیدن ما میآید و مندرجات آن کتابرا که رد بر امر مبارکست برای ما میخواند و جواب میطلبد و در این کار اصرار دارد مندرجات این کتاب که تازه بطبع رسیده بقدری وقیحانه نوشته شده که بوصف نمیآید و آن مرد هم دست بردار نیست اگر امروز هم بیاید خواستم مطلع باشید در این گفتار بودیم که مرد مورد بحث تشریف آورد و نشست و بلافاصله کتاب را باز کرد و شروع بخواندن قسمتی

مؤسسه علمی مطبوعات امری

۱۳۲۶

از آن کرد چند سطر که خواند دانستم چه کتابی است و مؤلف آن کیست نام این کتاب اینست "بهای ازجا و چگونه پیدا شده" و مؤلف آن هم در ظاهر مردی است که نظر بخیالاتی مدتها در مشهد کوس بهائی بودن میزد و در باطن مقاصدی داشت و چون خیالاتش تحقق نیافت برای او عقده ها ایجاد کرد و علاج آن عقده ها را تالیف کتابی چنین پنداشت. چند نفر هم از نفوس معلوم الحال با او مساعدت کردند و بالاخره این کتاب که سراپا فحش و وقاحت است تالیف شد و بطبع رسید من مؤلف او را در اوقات اظهار ایمانش خوب میشناختم و از سیمایش که فرمود یعرف المجرمون بسیمایم پی بحقیقتش برده بودم بعقاد اتقوا من فراسة المؤمن انه ينظر بنور الله ... باری چون بطلان مندرجات آن کتاب واضح بود خاطر من آسوده شد و از آن مرد که یکسره میخواند و با همز و لمز ادای الفاظ میکرد درخواست کردم که لختی بیاسایید و بسخنان نامه نگار گوش فرا دارد او بناچار کتاب را بست و منتظر شد عرض کردم آقای محترم مسئله نقد و بحث از امور متبیده است بشرط آنکه در هر مورد رعایت ادب و انصاف و امانت بشود. اینطور نیست؟ فرمود آری همینطور است عرض کردم شما مؤلف این کتاب را میشناسید و دیده اید؟ فرمود نه او را نمیشناسم ولی مطالب کتابش جالبست عرض کردم از چه جهت جالبست فرمود حقایق را بیان کرده و مرد

بیطرفی بوده عرض کردم اگر بی طرف بود که هیچ وقت بچنین کاری دست نمیزد و همین اقدام بتألیف چنین کتابی دلیل است که بیطرف نیست و سبک نگارش کتاب هم دلیل است که دارای تعصب بوده و از همین جهت است که همه صفحات کتابش مملو از کلمات قبیحه و جملات نارواست انسان اگر آلوده بغرض نباشد که بکسی اعم از دوست یا دشمن هرگز فحاشی نمیکند نفس کلمات و جملات این کتاب دلیل بر غرض و مرض مؤلف است بقول عاشق اصفهانی :

اینهمه سعی نیست بی غرضی هست البته در دلش مرضی این مرد میتواندست با کمال ادب کلمات خود بنگارد حضرت مسیح (ع) میفرماید زبان ترجمان قلب است. اگر قلبی آلوده بغرض و مرض نباشد هرگز الفاظ زشت و جملات وقیح از لسانش جاری نمیشود قدر و قیمت این مرد از سندی که نوشته و بدست همه داده آشکار است حال بفرمائید اگر کسی در کتابی که رد بر کسی نوشته در ضمن کتاب با او تهمت بزند و سخنی را که نگفته با او نسبت بدهد و جملات و کلمات حریف خود را کم و زیاد کند و بنام او در ردیه خود بنویسد چنین مردی چطور آدمی است؟ فرمود اگر چنین کاری از کسی سرزند انسان نیست قابل اعتماد نیست و نباید با او گفته هایش اعتنا کرد ولی این مطلب چه ربطی بموضوع ما دارد؟ عرض کردم صبر کنید عنقریب برای شما واضح میشود بعد کتاب را از او گرفتم و صفحه ۱۵۸ را باز کردم و با او دادم و تقاضا کردم

بخواند او هم چنین خواند " دل شکستن باطلا جبران شود " ص ۳۹ سطر ۱۹ " قد منعتم فی الكتاب من الجدل والنزاع والضرب وامثالها عما یحزن به الافئدة والقلوب من یحزن احد فله ان ینفق تسعة عشر مثقالا من الذهب هذا ما حکم به مولى العالمین ... "

در ابتکار این حکم نمیتوان تردید نمود زیرا جمالقدم بسکمه موضوع اخلاق اجتماعی اهمیت میداده خواسته است بوسیله شدت جزا ، فحش و ناسزا را که منجر بحزن و شکستن دل میشود پیشه کن و نابود سازد ولی حساب اجرای آنرا نکرده و شاید هم لازم ندانسته که وقت شریف را صرف نماید چون هرچه بگوید فنام بی چون و چرا عمل خواهند کرد حزن و تأثر موضوعی است جدانی و برای تشخیص میزان الحزنی در دست نیست ...

ستند اشخاصی که بهزاران فحش و ناسزا کوچکترین ترتیب اثر میدهند ... الى آخر کلماته عافاه الله گفتم آقا کافی است ...

لاحظه کنید که چه تهمتی بجمال قدم و کتاب اقدس زده گفت طور گفتم الان واضح میشود کتاب اقدس را باز کردم و چنین خواندم قوله تعالی : " قد منعتم فی الكتاب عن الجدل والنزاع والضرب وامثالها عما یحزن به الافئدة والقلوب من یحزن عدأ فله ان ینفق تسعة عشر مثقالا من الذهب هذا ما حکم به مولى العالمین . انه قد عفی ذلک عنکم فی هذا الظهور صیکم بالبر والتقوی امرأمن عنده فی هذا اللوح المنیر لا ترضوا

لا حد ما لا ترضونه لا نفسکم اتقوا لله ولا تکونن من المتکبرین ... " ملاحظه بفرمائید که این مرد فقط مقدمه حکم را بیان کرده و آنرا مورد حمله قرار داده و تتمه حکم را ابدأ ذکر نکرده زیرا با نقل تتمه حکم مجالی برای حمله او باقی نمی ماند درست مثل داستان معروفست که گفته اند :

کلوا واشربوا را در گوش کرد ولا تسرفوا را فراموش کرد حکم ادای نوزده مثقال طلا در مقابل محزون کردن نفسی از احکام موقتی شریعت بیان است که برای رعایت احوال حضرت من یظهره که میبایست در سنه تسع بیان ظاهر شود در بیان تشریح شده که مبادا مردم ناشناخته بحضرت من یظهره الله غم و اندوهی روا دارند چون قبل از اظهار امرش او را نمیشناسند و لهذا این حکم شدید را بطور موقت تشریح فرمود و جنبه عمومی بآن داد تا شامل احوال همه و از جمله من یظهره الله که در میان مردم بطور ناشناخت بسر میبرد بشود و فرموده که چون من یظهره الله ظاهر شود میتواند احکام موقت بیانرا تغییر بدهد و نسخ فرماید یا قبول کند و تصدیق فرماید و این حکم که ذکر شد در بیان فارسی باب ۱۹ از واحد دوم مندرجست و مقصود از بیان جمالقدم در کتاب اقدس که فرموده اند قد منعتم فی الكتاب عن الجدل والنزاع ... کتاب مستطاب بیان است و الف و لام کتاب بنا بقربینه موجوده مذکوره در چند مقام از کتاب اقدس الف و لام عهد ذهنی است و مقصود کتاب بیان است و بعد از ذکر حکم کتاب

بیان میفرماید : " اِنَّهٗ قَدْ عَفَى ذٰلِكَ عَنْكُمْ " یعنی این حکم بیان در این ظهور مبارک که ظهور جمال قدم حضرت من ینظهره الله موعود بیانست بخشیده شده و نباید اجرا شود و بعد تا کی بگذرید در باره محبت و مساعدت نفوس نسبت بیکدیگر فرموده چنانچه ملاحظه میفرمائید آری این مرد قسمت اول حکم را ذکر کرده و تتمه را ذکر نکرده تا مردم را اغفال کند و بدروغ این حکم را بکتاب اقدس و جمال قدم جل جلاله منتسب داشته است و بعد حمله ها کرده و قصه ها از پیر مشهدی و غیره آورده و بقدری قلم فرسایی کرده که بیا و ببین با آنکه بنای همه این حمله و هجوم بر اساس نسبتی دروغ و بی اصل است آقای محترم شیوه این گونه معرضین بر همین منوال است در چندی قبل یکی از همین نمونه مردم جزوه را رد بر امر الله نوشت و نشر کرد با اسم بخوانید و بخندید و در آنجا از کلمات مکنونه چند جمله ذکر کرده بود و از جمله این بود که فرموده کورشو تا جمال بینی و کورشو تا لحن ملیح شنوی و جاهل شو تا از علم نصیب بری بیان مبارک را تاهمین جانوشته بود و بعد اسب وقاحت را در میدان جهالت رانده و گفته بود که ببینید چه میگویند کورشو تا جمال بینی آیا کسی که کور بشود میتواند دیگر جایی را ببیند و اگر کسی کور بشود میتواند چیزی را بشنود و . و . ؟ و حمله ها کرده بود این مرد جمله اول را ذکر کرده و بقیه را نیاورده بود و مانند همان کلوا واشربوا نوشته بود . با آنکه در کلمات مکنونه

دنباله بیان مبارک اینست : کورشو یعنی از مشاهده غیرچه من و کورشو یعنی از استماع کلام غیر من و جاهل شود یعنی از سوا علم من . . . و مقصود آنکه انسان تا چشم و گوش و ذهن و روح از نفوس او هام و ظنون پاک نکند هرگز بعرفان حق و حقیقت فائـ نشود مولوی میفرماید :

هست مطلق کار ساز نیستی است

کارگاه هست کن جز نیست چیسند

بر نوشته هیچ بنویسد کسی ؟

یا نهالی کار داند مخرسسی ؟

کاغذی جوید که آن بنوشته نیست

تخم کارد موضعی که کشته نیست

ای برادر موضع ناکشته باش

کاغذ اسپید نا بنوشته باش

تا مشرف گردی از نون والقلم

تا بکارد در تو تخم آن ذوالکرم

(مجلد پنجم)

آقای محترم — ملاحظه میفرمائید که عناد و بغض و حسد چه میکند ؟ چه تهمتها میزنند و چه دروغها که میگویند ولی عاقبت جز رسوائی خودشان نتیجه ای حاصل نمیشود الا آن نظر شما نسبت باین مرد که چنین تهمتی در این کتاب زده است چگونه است آیا این مرد را قابل اعتنا و اطمینان میدانید ؟ فرمود حقیق

همینطور است من حالا متوجه شدم که جمیع مندرجات این کتاب همه از همین قرار است زیرا که تهمت و افتراء علامت عداوت فطری و حمیت جاهلانه است این مرد در اینجا که چنین تهمتی زده از کجاکه سایر گفته هایش همه از همین قبیل باشد؟

عرض کردم آقای محترم بسایر گفته های او هم میرسیم و در اطرافش بحث میکنیم تا بالعیان عناد و بغض فطری جاهلانه او را دریابید اما قبلاً داستانی برای سرکار بگویم در سال هزار و سیصد و هشتاد و شش هجری شمسی در همدان بودم مردی کشیش بنام بارون عوض که از مسیحیان سبتی بود برای تبلیغ بهمدان آمده بود و در مجلسی با او اتفاق ملاقات افتاد در اول گفتار کشیش منبسط و منبسط بود و در حلقه حضرت محمد (ص) و قرآن مجید کرد و سخنانی گفت مانند سخنانی که مؤلف این کتاب در باره امرالله گفته و از جمله گفت محمد (ص) در قرآن اجازه داده که مسلمین قولی بدهند و سوگندی یاد کنند ولی بقول خود فایز نکنند و برخلاف سوگند خود رفتار کنند و خدای محمد سانی را که برخلاف عهد و سوگند خود رفتار کنند مؤاخذه نمیکند حد گفت ببینید چنین حکمی چقدر مردم را بد تربیت میکند بازار دروغگوئی را رواج میدهد و و گفتم جناب کشیش فرمائید ببینم این حکم عجیب در کجای قرآن مجید ذکر شده است دفتر یادداشت خود را بیرون آورد و گفت در سوره مائده پنجاه است که میگوید: لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم

یعنی اگر برخلاف سوگندی که خورده اید رفتار کنید خدا از شما مؤاخذه نمیکند نامه نگار فوراً قرآن مجید را باز کردم و آیه را چنانکه هست برای حاضرین محفل که مرکب از بهائیان و مسلمین و مسیحیان بودند بصدای بلند خواندم که میفرماید قوله تعالی " لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولكن یؤاخذکم بما قست قلوبکم ... " گفتم آقایان مگر این کشیش را مشاهده فرمائید که چگونه بر قرآن مجید تهمت میزند نصف اول آیه را میخواند و بقیه را نمیخواند مانند آن مغرض متعصب که گفته خدای قرآن نمازگزاران را تهدید بعذاب کرده آنجا که فرموده " فویل للمصلین " یعنی وای بر حال کسی که نماز بخواند و دنبال آیه را که فرموده " الذین هم عن صلاتهم ساهون " را ذکر نکرده یعنی نماز کسی که در حین ادای نماز حواسش بجای دیگر باشد و حضور قلب نداشته باشد مقبول درگاه الهی نیست زیرا شرط اول قبول صلاه حضور قلب نمازگزار است در حدیث است که رسول الله (ص) فرمودند: " لا صلاة تمت الا بحضور القلب " این آقای کشیش هم همین رویه را گرفته و با مکر و حیله مردم را گمراه میکند خدا در آیه سوره مائده فرموده که خدا از شما مؤاخذه نمیکند فی المثل اگر استادی شاگرد خود را برای آوردن آب از چشمه بفرستد و آن شاگرد کوزه را بشکند استاد او را مؤاخذه میکند و میگوید من از این جهت که کوزه را شکسته ای تو را تنبیه و مجازات نمیکند بلکه از آن جهت تو را مجازات میکنم که در کار خود

دقت نمیکنی و در انجام کارها سهل انگاری مینمائی ... حال اگر
 ما این مثل فقط قسمت اول را ذکر کنیم و بگوئیم که استاد بشاگرد
 گفت من او را برای شکستن کوزه مجازات نمیکنم و بقیه را نگوئیم
 ببینید چه حالی خواهد داشت و چگونه اصل مقصود از بیمن
 خواهد رفت . عرض کردم جناب کشیش هم همینطور کرده و
 بقرآن مجید صریحاً تهمت میزنند قرآن را بهمه نشان دادم و
 تمام حضار از مرطبت و دین همه^ا را نکوهش کردند و با تحقیق
 شدید او از آن محفل بیرون رفت آقای محترم این مرد هم در
 کتاب خود همین عمل ننگین را انجام داده اینک این گفته ها
 او که خواندید و این هم کتاب اقدس که مشاهده فرمودید
 آیا دیگر برای چنین شخصی ارزش میتوان قائل شد ؟ لا واللّه
 حال برای وضوح مطلب بچند نکته دیگر این کتاب توجه کنیم
 تا حقیقت احوالش بخوبی آشکار شود . این مرد چیز تازه ای در
 این کتاب ننوشته و آنچه گفته از سایر کتب ردیه نوشته^ه آواره
 و نیکو و صبیح و ... و ... گرفته و تکرار کرده بمفاد ناریان مر
 ناریان را جاذبند^م همه جا از آنها تعریف کرده و تا توانسته
 از احبای الهی که مدتها در مشهد از او پذیرائی ها کرده
 و محبت نموده اند تکذیب کرده و تهمت زده و افترا بسته و
 از آنان بکلمات نالایقه که لایق خود مؤلف کتابست تعبیر
 کرده است كذلك يعذبهم الله بذنوبهم و یخربون بیوتهم
 باید دیدیم ..."

از جمله در ص ۱۴۳ گفته :

(بوی خدا در زندان) و بعد این آیه را مغلوطاً ذکر
 کرده "والذی تفکر فی هذا لایات واطلح بما ستر فیهن من لثالی
 المخزونه انه یجد عرف الرحمن من شطر السجین ... الخ
 جمله ایشان بجمله یجد عرف الرحمن من شطر السجین
 است که از روی عناد و غلط آن را بجمله (بوی خدا در زندان)
 ترجمه کرده است میفرمایند یجد عرف الرحمن من شطر السجین
 یعنی رائحه الهیه را از طرف سجن اعظم استشمام میکند و این
 سخن بینهایت لطیف است در قرآن مجید فرموده در باره
 یعقوب که فرمود "انی لا جد ریح یوسف لولا ان تفندون" یعقوب
 ریح یوسف را از فرسنگها راه استشمام کرد حال اگر کسی از اهل
 ایمان رائحه الهیه و عرف الرحمن را از جهت و طرف سجن اعظم
 استشمام کند آیا تعجبی دارد ؟ در احادیث وارد از حضرت
 رسول (ص) وارد شده که درباره اویس قرنی مکرر فرمودند
 "انی لا جد رائحه الرحمن من قبل القرن" این حدیث را
 مرحوم مجلسی در بحار الانوار و علمای سنت در کتب معتبره خود
 و مرحوم محدث قصی شیخ عباس علیه الرحمه در سفینه البحار نقل
 کرده اند آیا میشود بر رسول الله ایراد گرفت که چرا بوی اویس قرن
 را استشمام کرده چه فرق میکند که رسول الله بوی اویس را از راه
 دور استشمام کند و مؤمن واقعی عرف قمیص را از شطر زندان
 استشمام کند کجای این موضوع قابل انتقاد است که این مرد در

تاب خود آن جملات عجیبه را از روی تعصب جاهلانه نگاشته است این اصطلاح است و در عرف ادبا و فضلا بسیار معروفست و بوی معشوق را استشمام میکنند و لطائف بسیار در این خصوص گفته اند • حافظ فرموده :

روی خوش تو هر که ز باد صبا شنید از بار آشنا سخن آشنا شنید
بیخ سعدی فرموده :

بوی پرسید از آن گم کرده فرزند که ای روشن روان پیر خرد مند
صرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی
لوی فرموده :

و سواس بیرون کن ز گوش تابگوشت آید از گردون خروش
کن دو چشم را از موی عیب تاببینی باغ و سروستان غیب
کن از مغز و از بینی ز کام تا که ریح الله در آید در مشام
چ مگذار از تب و صفرا اثر تابیبایی از جهان طعم شکر

(جلد دوم)

نمیدانم اگر جمله لا جد ریح یوسف که در قرآن مجید است
یح و مشام این مرد عجیب میرسد آنوقت چه میگفت و چه سخنانی
بتر از آنچه که گفته میگفت حال که جمله عرف الرحمن
تا اینهمه حرفها زده وای اگر مفاد ریح یوسف بمشام او میرسد
میکرد

محترم حضرت بهاء الله فرموده مؤمن عرف الرحمن را یا عرف

قمیص را از ناحیه سجن استشمام میکند و حضرت رسول (ص) فرموده
" من از ناحیه قرن رائحه رحمن را استشمام میکنم اینها با هم
چه فرقی دارند که این مرد بگفته بهاء الله چنان حمله عنیفی
کرده و از فرمایش پیغمبر چیزی نگفته با آن که هر دو یک معنی دارد
رائحة الرحمن با عرف قمیص الرحمن چه فرقی دارد ؟ عرض کردم
که این اصطلاح است که در بین شعرا و ادبا و فضلا مصطلح و معروف
است بیائید قدری در مثنوی مولوی سیر و تماشا کنیم که چه تعبیرات
لطیفه فرموده از جمله در داستان ملاقات رسول الله با هلال
در مجلس کثیف و تغییر اوضاع آن محل بورود پیغمبر فرموده
مجلد ششم :

رفت پیغمبر بر غایت بهر او اندر آخور و آمد اندر جستجو
بود آخور مظلوم و زشت و پلید اینهمه برخاست چون سید رسید
بوی پیغمبر ببرد آن شیر تر همچنانکه بوی یوسف را پدر
موجب ایمان نباشد معجزات بوی جنسیت کند جذب صفات

و در جلد دوم در ضمن داستان جوینده شتر فرموده :

پیروی تو کنم ای راست گو ؟ بوی بردی ز اشترم بنما که کو ؟
و در جلد سوم فرموده :

بوی پیراهان یوسف را ندید آنکه حافظ بود و بحقوقش شنید
و در ^{مجلد} چهارم فرموده :

بوی پیراهان یوسف کن سند زانکه بوبش چشم روشن میکند
و پیش دیدیم که فرموده :

بوی پیغمبر ببرد آن شیرین همچنانکه بوی یوسف از پدر
(جلد ششم)

در این بیت جمله بوی پیغمبر با جمله عرف قمیص الرحمن پارائحة
القمیص چه فرقی دارد که مؤلف کتاب را تا آن درجه غضبناک و
خشمگین ساخته است؟ و نیز در مجلد ششم این بیت آمده که
فرموده است:

بوی جانی سوی جانم میرسد بوی یار مهربانم میرسد
و در مجلد چهارم از بوی رامین که بمشام و پس میرسد سخن گفته
بوی رامین میرسد از جان و پس بوی یزدان میرسد هم از او پس
از او پس و از قرن بوی عجب مرئی را مست کرد و پر طرب
چون او پس از خویش فانی گشته بود آن زمینی آسمانی گشته بود
گفت بوی بوالعجب آید بمن همچنانکه مرئی را از یمن
که محمد گفته بردست صبا از یمن میآیدم بوی خدا
ملاحظه بفرمائید که مطلب چقدر واضحست ولی این مرد
از روی تعصب جاهلانه کلمه شطرسجن را غلط معنی کرده و گفته
"بوی خدا در زندان" با آنکه معنی آنستکه بوی خدا را
رائحة اللهیه را از شطر و از طرف سجن استشمام میکند همانطور
که رسول الله (ص) فرمود "بوی خدا را از طرف یمن میشنوم"
پناه بر خدا تعصب جاهلانه چه میکند من اگر بخواهم هزاران
مثال حاضر دارم که در این موضوع عرض کنم ولی برای آنکه اطباء
مقال حاصل نشود بهمین قدر اکتفا میکنم و این داستان را بانصاف

شما و میگذارم. مسئله دیگر قضیه ضحیح ذریات در اصل است
که در موضوع ارث فرموده اند که چون ضحیح و ناله ذریات را
در اصلا ب شنیدیم سهمیه آنها را در ارث دو برابر آنچه در کتاب
بیان تشریح شده قرار دادیم و این مرد پس از آنکه این موضوع
را مطرح میکند شروع میکند بگفتن سخنانی عجیب و این عنوان را
پیش میکشد: (شیون اولاد در پشت پدران)

و بعد از یاوه سرائیها میگوید:

ناله و شیون میکروبها یا نطفه های ذره بینی را که هنوز در کتم
عدم هستند میشنود.

و بعد لب بنصیحت مردم میکشاید و دم از فلسفه و دانش میزند
که نقل آنها مفید فایده ای نیست چون اساس حمله او بهما
ضحیح الذریات فی الاصل است که آنها را میکروب و نطفه ذره بینی
نامیده و استماع ندای آنها را محال و ممتنع شمرده است نمیدانم
این مرد درباره اسلام و قرآن مجید چه عقیده دارد از قرار
اعتراف خودش با سلام و قرآن مؤمن است و العلم عند الله... بنده
از ایشان میپرسم آقای فیلسوف این ایراد شما با استماع ضحیح ذریا
در اصلا ب بی شباهت با ایراد منکرین اسلام بقرآن مجید که شما
خود را از پیروان آن میدانید نیست در قرآن مجید میفرماید که
خداوند از اصلا ب ذریات آدم را بیرون آورد و با آنها خطاب
کرد که الست برکم گفتند بلی و این عالم ذر و روز عهد الست
میگویند آیا ذریات مستخرجه از اصلا ب در آنروز همین میکروبیها

و نطفه های ذره بینی که آقای مزبور آنها را در عدم و کتم نیستی قرار داده است نبودند آنها چه بودند و چطور طرف خطاب واقع شدند و اگر در کتم عدم بقول آقای مزبور بودند چطور کلمه بلی را گفتند و چگونه پاسخ آنان شنیده شد و در کتاب آسمانی که وحی الهیست درج گردید آقای محترم هرطور در بـ ساره این مطلب که بصراحت در قرآن مندرجست درباره قول ذریات جواب بدهید همانرا از ایراد شما بضجیح ذریات در اصلا ب و استماع آن ضحیح جواب میدهیم همانطور که حق در آنروز جواب آن ذریات مستخرجه از اصلا ب را شنید و بین آنها تشخیص داد و جهنمی را از بهشتی جدا کرد و بشکل مورچه های سیاه و سفید بودند و فرمود هـ و لآء خلقتهم للنآر و لا ابالی و هـ و لآء خلقتهم للجنه و لا ابالی که بتفصیل در حدیث عالم ذر آمده است همانطور هم حق تعالی در اینظهور اعظم خود ضحیح همان ذریات عالم ذر را شنید و مسئول آنان را اجابت فرمود ایشان نمیتوانند منکر این موضوع بشوند زیرا اصل آیه در قرآن مجید موجود و تفسیر مفسران اسلامی اعم از سنی و شیعه در کتب تفسیر موجود است و اگر انکار کند علامت عجر در جواب و حیرت و سرگردانی اوست که ایرادش بکتاب اقدس وارد نیست و مستقیماً بقرآن مجید که وحی الهیست وارد است بیچاره میخواست کتاب اقدس را رد کند از روی جهل و عدم اطلاع قلم رد و تکذیب مندرجات قرآن مجید که مدعی پیروی آنست میکشد کذ لک

یخربون بیوتهم بایدیهم ... اینک اصل آیه قرآنی را در اینجا برای شما میخوانم و گفتار مفسرین سنی و شیعه را هم برای نمونه از تفاسیر مشهور و مهم بعرض شما میرسانم "لیهلك من هلك عن بینته " من از چند تفسیر مهم در اینجا یاد داشت حاضر دارم تفسیر مجمع البیان طبرسی ، تفسیر صافی کاشی ، تفسیر روح البیان شیخ اسمعیل حقی ، تفسیر کشاف زمخشری ، تفسیر کبیر فخرالدین رازی ، تفسیر علی بن ابراهیم قمی ، تفسیر قاضی بیضاوی ، تفسیر منهج الصادقین کاشانی ، تفسیر ابوالفتح رازی ، تفسیر سید احمد خان هندی و امثالها که همه اینها حاضر و یاد داشت از آنها آماده است و بعلاوه کتب اخبار مرویه از طرق شیعه و سنی مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم و سایر مجلدات صحاح سته و اصول و فروع کافی کلینی و تهذیب و استبصار و مجلدات بحار الانوار ۲۵ جلد و صدها کتب اخبار مانند لئالی الاخبار و امثاله که گریگویم نام آن بیحد شود و در همه آنها ذکر روز الست و عالم ذر و سئوال و جواب با ذریات مستخرجه از اصلا ب مسطور و مندرجست و آقای مؤلف این کتاب عجیب که نشر و تالیفش باعث رسوائی و افتضاح اوشده است بهیچوجه نمیتواند منکر قرآن و این همه کتب محققین اسلامی بشود و اگر انکار کند البته بحیرت و سرگردانی و عجز خود علماً اقرار کرده است اینک آیه قرآن و مندرجات کتب تفسیر شیعه و اهل سنت و جماعت خداوند در قرآن مجید در سوره الاعراف آیه

۱۷۲ *** فرموده قوله تعالى :

" واذ اخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم
على انفسهم الست بربكم قالوا بلى اشهدنا ان تقولوا يوم القيامة
انا كنا عن هذا غافلين *** الخ

ترجمه این آیه در تفسیر منهج الصادقین چنین آمده : و یاد
کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تراز فرزندان آدم از
پشت های ایشان *** یعنی بیرون آورد از اصلاب ایشان نسل
ایشانرا قرنیه بعد از قرنیه و نسلی بعد از نسلی و گواه گردانید
ایشانرا بر نفسهای خودشان یعنی برای ایشان نصب دلائل
ربوبیت خود کرد و در عقول ایشان مرکوز ساخت آنچه را که
داعی ایشان بود باقرار بر ربوبیت تا آنکه بمنزله کسانی گشتند
که ایشانرا فرمود که آیا نیستم پروردگار شما گفتند آری تو
پروردگار ما می پس حق تعالی تنزیل و تمکین ایشان کرده است
از علم ربوبیت بمنزله اشهاد و اعتراف بر طریقه تمثیل *** الخ

و بعد از ترجمه آیه بتفسیر آن میپردازد و میفرماید قوله :
اکثر مفسران نقل کرده اند که حق تعالی ذریه آدم را بیرون
آورد از صلب او بر مثال مورچه های خرد و حیات و عقل و نطق در
ایشان آفرید و ربوبیت خود را برایشان عرض فرمود و ایشان قبول
کرده گفتند که ما بر اقرار خود گواه شدیم و چون ذریه بلی
گفتند حق تعالی ملائکه را فرمود که گواه باشید ملائکه گفتند
که شهدنا *** پیغمبر فرمود که خدای فرا گرفت میثاقا

از ذریه آدم در نعمان و آن وادی است نزدیک بعرفات *** و در
لباب آورده که اخذ میثاق در هابو و آن زمینی است در ولایت
هند و بعد از خروج آدم بوده است از بهشت *** ذراری آدم را
بشکل مورچه های خرد از صلب آدم اخراج کرد *** از مفسرین سلف
و اصحاب خلف روایتست که حق تعالی جانب راست او را بنا لید
بعضی ذراری او را چون مروارید سفید از آنجا بیرون آورد و ایشانرا
فرمود بر رحمت من بهشت روید و جانب چپش را بنا لید بعضی دید
از فرزندان او را برنگ سیاه بیرون آورد و فرمود که بدو زوج روید
پس بایشان خطاب فرمود که جز از من خدائی نیست بمن شرک
میآید و پیغمبران و بکتابها که بشما خواهم فرستاد بگروید
گروهی از ایشان بطوع اقرار کردند و گروهی بروجع نفاق اعتراف
کردند پس آجال و ارزاق و مصائب ایشانرا بنوشت آدم در ایشان
نگاه کرد و آنرا مختلف دید بعضی خوب صورت و برخی زشت و
دراز و جمعی کوتاه و گروهی توانگر و فرقه ای درویش گفت با رخدای
ایشانرا چرا چنین آفریدی خطاب آمد که خواستم که شکرم را زیاد
کنند *** الخ انتهى

ملافتح الله صاحب تفسیر منهج الصادقین قریب سه چهار
صفحه در باره این موضوع نوشته و انواع احادیث و روایات مختلف
را از هر منبع نقل فرموده که برای اطلاع باید باصل تفسیر وی
مراجعه کرد اگر بخواهم مندرجات تفاسیر سابق الذکر را عرض کند
خیلی طول میکشد لهذا بنقل مختصری از آن اکتفا میکنم در تفسیر

علی بن ابراهیم قمی در ذیل این آیه ذریات چنین فرموده است
 قوله علیه الرحمه " واما قوله واذ اخذ ربك من بنی آدم من
 ظهورهم ذریبتهم واشهدهم علی انفسهم الست بریکم قالوا بلی
 حدثنی ابی عن النضر بن سوید ... قال ابو عبد الله اول من
 سبق من الرسل الی بلی محمد (ص) ...

... قال الصادق (ع) كان الميثاق ما خوذ اعلیهم لله بالربوبیة
 ولرسول بالنبوة ولا میرالمؤمنین والائمة بالامامة فقال الست
 بریکم ومحمد نبیکم وعلی امامکم والائمة الهادون ائمتکم قالوا بلی
 ... الخ که تتمه آن بسیار مفصل است صاحب تفسیر
 روح البیان شیخ اسمعیل حقیقی از ائمه اهل سنت در
 ذیل آیه ذریه بتفصیل سخن فرموده است بعد از ذکر آیه
 مبارکه و شرح بسیار مفصلی که آورده تا آنکه فرموده "... والاكثر
 علی ان المقالة المذكورة فی الآیة حقیقة لما روی عن ابن عباس
 من انه لما خلق الله آدم مسح ظهره فاخرج منه كل نسمه
 هو خالقها الی يوم القيامة فقال الست بریکم قالوا بلی فنودی
 يومئذ جفا بلاهو ^{القلم} کائن الی يوم القيامة قد روی عن عمر رض ...
 قال سمعت رسول الله سئل عنها فقال ص ان الله تعالى خلق
 آدم ثم مسح ظهره بيمينه فاستخرج منه ذریه فقال خلقت
 هؤلاء للجنة وبعمل اهل الجنة يعطون ثم مسح ظهره
 استخرج منه ذریه فقال هؤلاء للنار وبعمل اهل النار يعطون

... وليس المعنى انه اخرج الكل من ظهره بالذات بل اخرج
 من ظهره ابنائه الصلبيه ومن ظهورهم ابناسهم الصلبيه وهكذا
 الی آخر السلسله لكن لما كان الظهر الاصلی ظهره ... نسب
 اخراج الكل الیه ... الخ انتهى

شیخ اسمعیل حقی شرح مفصلی در توجیه موضوع و اقوال
 مختلفه ذکر کرده که ذکر آن موجب ملال است در سایر تفاسیر
 هم همین حرفها تکرار شده و سخن از جبر و اختیار بمیان آمده
 و از این قبیل بسیار که نقل آن را لزومی نیست مقصود آنستکه
 مؤلف این کتاب و امثال او که مدعی ایمان باسلام و قرآن و اخبار
 ائمه هستند در مقابل این آیه و سخن گفتن خدا با ذریات
 مستخرجه از صلب آدم هر جوابی بمعترضین بدهند همان جواب
 خود ایشان در ایراد بفرمایش حق در این ظهور است خدای تعالی
 در آنروز ذریات را از اصلاب استخراج کرد والست بریکم فرمود
 و آنها هم جواب دادند با آنکه بقول مؤلف مزبور همه در کتف
 عدم بودند و میکرب بودند و نطفه صلبیه بودند و ... که آن
 آقا در کتاب عجیب خود آورده و همان حق تعالی در ایندوره
 از ظهور خود ضجیح همان ذریات صلبیه را مجدد استماع فرمود
 و مسئول آنان را اجابت کرد هر طور آیه قرآنی را توجیه میکنند
 اینجاست همانطور است آری باید فقط آقا جواب بدهد و هیچگونه
 طفره ای معقول نیست و مقبول هم نیست گرچه در قاموس اینگونه
 نفوس معقولیت و مقبولیت معنی ندارد بقولون بافوا هم ما لیس

فی قلوبهم واستبعاد ندارد که در این مقام که خود را حیران می بینند منکر قرآن مجید و منکر رسالت حضرت رسول (ص) هم بشوند چنانچه بنده در طول سفرهای خود که بانفوسی امثال مولف این کتاب برخورد کرده ام و سخن بجائی رسیده که از جواب عاجز و جز تسلیم و قبول چاره نداشته اند انکار قرآن و نبوت رسول (ص) و امامت ائمه اطهار (ع) نموده و درباره آنان سخنان زشت و ناروا گفته اند "والله علی ما اقول شهید" و در این باره داستانهادارم که گریگویم شرح آن بیحد شود "مردی که طرف محاوره بود انصاف داد و بر بی انصافی مولف مزبور تا سفها خورد که چگونه این نفوس — بیرون آیات الله ثم ینکرونها فبئس ما هم یعلمون عرض کردم آقای محترم سایر مندرجات این کتاب هم بر همین منوال است و بقول شیخ شیراز: "برد رسلاح دارد و کس در حصار نیست" سخنانی چند از اساتید خود مانند آواره ها و صبحی ها و نیکوی ها و ابو جهل ها و حنان ها و قیافاها و بلعمها و عورها گرفته و در کتاب عجیب خود انباشته است و بقدری فحش و ناسزا نوشته و گفته که باز باید گفت "روی سابقین سفید" فی المثل درباره حکم جمالقدم جل جلاله که میفرماید: "اذا مرضتم فارجعوا الی الحداق من الاطباء انما رفعنا الاسباب بل اثبتناها"

ایراد کرده که این حکم توضیح و اضمحلتست ولی این بیچاره از حال مردم بکلی غافلست که اغلب نفوس از هر

طایفه و ملت اعتنائی بمعالجه طبیب ندارند و با آنکه قرن علم و دانش است هنوز برای رفع امراض جادو و دعا و حرز و طلسمات متمسک هستند و نفوسیکه بحقیقت ناظر باشند و بطیب حاذق مراجعه کنند قلیل اند هنوز در بازوی اطفال خود خرمهره و چشم قربانی و غیره می بندند البته حمل و قرائت کلمات الهیه در این موقع بسیار نافعست ولی باید با حفظ این مرتبه بتطیب حاذق مراجعه کرد و حکمت ذکر این حکم در کتاب اقدس همین است میفرماید انما رفعنا الاسباب صریحتست که نباید مراجعه بتطیب را سهل شمرد و در همین حال توجه بحق هم لازمست ولی اکتفا بتعوید و جادو و طلسم همه از اوهام است ملاحظه کنید که غرض و عداوت چه میکند و چه ایرادها که نمیکنند — محترضین بقرآن نوشته و گفته اند که امر بغسل و شست و شو در قرآن روی چه مصلحتی است با آنکه امری واضح و ذکر آن در کتاب آسمانی توضیح و اضمحلت است و امثال این سخنان بقرآن زیاد گفته اند آری الکفرامة واحدة مؤلف معلوم الحال هم اقتداء بمعرضین قرآن مجید کرده و گفته آنان را طوطی و تکرار کرده و علتش هم آنستکه از طرف معاندین قرآن استفاده میبرد و آنها با مساعدت میکنند و از این جهت است که خبر ترجمه شدن اقدس را بانگلیسی در کتاب خود داده و خوشحالیها کرده که عنقریب این ترجمه انگلیسی کتاب اقدس چاپ میشود و چنین و چنان خواهد کرد ترجمه کتاب اقدس هم بانگلیسی توسط

مسیحیان و معاندین اسلام صورت گرفته و چاپ هم رسیده و مترجم هم یکی از معارف مبلغین مسیحی در ایران است و آن ترجمه الان در نزد بنده موجود است و مترجم که بکلی از اصطلاحات بهائی خبرد داشته در ضمن ترجمه ظاهری آیات با انگلیسی در حاشیه اوهامی بهم بافته و آن را حقیقت پنداشته و اغلاط بسیار در آن ترجمه و حواشی آن موجود است که من همه را در حاشیه آن کتاب یاد داشت کرده ام و الان همراه دارم . باری همانطور که این آقایان کتاب ردیه تفتی را خریدند و ترجمه با انگلیسی کردند از این مولف معلوم الحال هم رعایت میکنند و او را بنوشتن این کتاب تشویق میکنند و لهذا از نشرو طبع ترجمه انگلیسی کتاب اقدس بحدی مسرور شده که در کتاب خود سرور خود را نتوانسته است پنهان کند و هم چنین به بیان مبارک فاعسلوا ارجلکم . . . حمله کرده و آن را زائد دانسته و توضیح واضحات شمرده با عباراتی که صدور آن از اقلام غفیفه شایسته نیست ای کاش کسی بود و جناب مؤلف و سایر برادران دینی او را برای آزمایش در محلی و امید داشت که فی المثل معاینه میکردند و میفهمیدند که کثافت آن چقدر سبب اشمئزاز میشود آری همین آزمایش که همیشه ممکن است ثابت میکند که چرا خداوند در کتاب اقدس چنین دستور فرموده است آزمایش برای همه آسانست و کسیکه این حکم را انجام دهد هرگز

از امتحان سیاه روی بیرون نمیآید بحث و مقصد من در اصل حکم و نتیجه ی آنست و اگر ایراد کنند که بهائی هم ممکنست مانند سایرین در چنین آزمایش بیرون بیاید این ایراد وارد نیست کسیکه ناظر باین حکم و نتیجه آنست البته از نتیجه کامله آن برخوردار میشود ماکار باین نداریم که بهائی یا غیر بهائی چنین و چنانست بحث ما در اصل حکم و نتیجه عالیه آنست و نظر بت نتیجه آن از جنبه زوائد احکام که آقای مؤلف فرموده محسوب نمیشود عداوت این مرد بدرجه ایست که تهمت را با علی درجه رسانیده من این آیه کتاب اقدس را برای شما میخوانم که بانصاف و هدایت وجدان خود مفهوم آن را بیان کنید میفرماید " کتب علیکم تجدید اسباب البیت بعد انقضاء تسعة عشر سنه " بفرمائید از این حکم چه میفهمید فرمود مقصود آنستکه اثاث کهنه را عوض کنند و اثاث تازه بخرند عرض شد این حکم برای آنستکه اثاث قدیم را بهای ارزانتر بفقرا و مستحقین بفروشند یا واگذارند آیا مفهوم و معنی دیگر از این حکم بخاطر شما میرسد؟ فرمود علی الانصاف همین است که گفتید عرض کردم حال ببینید آقای مؤلف ۷۷ ساله که برای اصلاح امور آخرت خود این کتاب را بطوریکه خودش در آخر کتابش گفته چه میگوید درباره معنی آیه مزبوره نوشته است در صفحه ۱۶۰ . . . قوله بموجب این حکم مصیبت بزرگ برای بهائیان هر نوزده سال یکبار آغاز میشود زیرا افراد بهائی مجبورند هر نوزده سال یکبار هرچه اثاثیه دارند بسوزانند یا بدربار بریزند و اثاثیه

جدید خریداری کنند... الخ بعد هم همین کلمات را با آب و تاب بسیار تکرار میکند و داد افترا و بهتان را میدهد و سخن از لزوم حفظ آثار خانوادگی میکند و... و کاربردیم که کلمه اثاثیه که چند مرتبه تکرار کرده غلط است و باید اثاث البیت یا اثاث گفت و این دلیل بی سوادى جناب مؤلف است اساساً داستان سوزاندن و بدریا ریختن اثاث البیت تهمت صریح و افترای محض است متأسفانه این از عادات مؤلف است که بقول مرحوم قائم مقام "همیشه قائل قول زور است و خلّاق دروغهای پر زور" مردی که تا ایندرجه مفتی و کذاب است دیگر چه قیمتی برای سخنان او خواهد بود از این گذشته دنبال حکم را ذکر نکرده که میفرمایند والذی لم یستطع عفی الله عنه انه لهو الخفور الکریم اگر شما در یکی از آثار حضرت بهاء الله یا حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امر الله یا در یکی از کتب بهائی این مطلب را یافتید که باید هر نوزده سال یکمرتبه بهائیان اثاث خود را بسوزانند یا بدریا بریزند و بهدر بدهند هر چه بگوئید مطلع و متبحر است خوبست آقای مؤلف مفتی نشان میداد که ذکر آتش زدن اثاث یا بدریا ریختن در کجا ذکر شده و در چه لوح و کتابی آمده تا سیه روی شود هر که دروغش باشد در ص ۱۶ با کمال حق بجانبی و قیافه خداپرست و منصف بیگویی... جمال مبارک شما در اصل کتاب اقدس میفرماید همه کس باید مرا بشناسد و سپس او امر مرا اطاعت نماید هر کس یکی از این دو امر

را فاقد شد از اهل ضلال است و لوصاحب جمع اعمال و اخلاص حسنه و دارای تمام فضائل و کمالات باشد... بعد از این گفت نام جمعی از علما و حکما و دانشمندان ملل مختلفه و سلاطین و امر متعدده را میبرد که اینها با اینهمه مقام و جلال چگونه میشود بواسطه عدم عرفان بهاء الله از اهل ضلال باشند... از نقایص اصل کلماتش صرف نظر شد چون بسیار زننده و فاقد عفت است اصل بیان مبارک که در کتاب اقدس است اینست:

"ان اول ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق وحیه و مطلب امره الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر والخلق من فاز به فقد فاز بكل الخیر والذی منح الله اهل الضلال ولویاتی بکل الاعمال." شرح این آیه را حضرت عبدالبهاء جل ثناؤه با فصیح بیان در مفاوت بیان فرموده اند و اگر مؤلف معلوم الحال غرض و مرضی نداشت بآن کتاب مراجعه میکرد و بیانات مبارکه را هم نقل میکرد و بیخود از اوها و خرافات خود معنی برای آیه کتاب اقدس نمی تراشید و از علما و حکما و غیرهم دم نمیزد زیرا این بحث ابداً باینجا مربوط نیست حضرت بهاء الله در الواح مبارکه در باره مقام حکما و علما و مخترعین عنایات بسیار فرموده و میفرمایند ما آن دانشمندان را که برای عالم بشری خدمت میکنند دوست میداریم و در لوح حکما تعریف و توصیف بسیار از حکما و علما فرموده و سقراط را سید الفلاسفه لقب داده اند مؤلف این بحث را بعنوان تخلیط بحث آورده که سبب حصول شائبه اذهان شود و اما اینکه میفرماید اول فریضه مردم شناسائی

مظهرها را مست و اگر کسی او را نشناسد و با حکامش عمل نکند از اهل ضلالت است البته همینطور است و این مخصوص حضرت بهاء الله نیست همه مظاهر مقدسه الهیه همین سخن را در دوره خود فرمود اند و مخصوصاً در قرآن مجید که آقای مؤلف بظاهر خود را تابع و مؤمن بآن معرفی میکنند این مطلب صریحست و میفرماید که هر کس غیر از اسلام دینی را اختیار کند در درگاه الهی هرگز مقبول نیست و چنین گنبد را آخرت از اهل ضلال و اهل خسران است قوله تع: "ومن يتبع غيرا لا سلام ديناً لن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين" (سوره آل عمران آیه ۷۹) نظر باین آیه محکمه قرآنیه اغلب از نفوسیکه آقای مؤلف در کتاب خود از حکما و علما نام برده مسلمان نبوده اند و بحکم همین آیه همه از اهل خسران و ضلال بوده و هستند مانند تولستوی و جرجی زیدان و گاندی و شبلی شمیل که از حکمای مادی و طبیعی و تابع نظریه داروین است و پیرو فسور برون و انزالهم که ایشان در کتاب خود در صفحه مزبوره ذکر کرده اند و هر یک را در مقام خود از رجال و علما و حکما و ستارگان درخشان نموده اند همه بحکم همین آیه قرآن که مؤلف خود را پیرو آن میدانند از درگاه خدا مردود و در آخرت از خاسرین هستند خوبست اول آقای مؤلف عجیب برود و ایراد خود را که قبل از کتاب اقدس مستقیماً بقرآن مجید راجع میشود اصلاح کند و جوابی بدهد بعد ب فکر حکم الهی در کتاب اقدس بیفتد طیب یداری الناس و هو علی از قبل گفته اند "کل اگر طیب

طیب بودی سر خود دوا نمودی • این مرد بی چاره از روی تعصب ایراد مزبور را بکتاب اقدس متوجه ساخته با آنکه قبل از همه مستقیماً این ایراد بقرآن مجید وارد میشود و اینهم از القائات بلخین و اربابهای مسیحی اوست که با و تلقین کرده اند تا در سایه ایراد با قدس ایراد خود را بقرآن مجید هم وارد سازند و آن مؤلف بینوا فریب آنان را خورد و بدست خود خانه ایمان خود را نسبت بقرآن و اسلام - اگر راست بگوید - خراب کرده آقای مؤلف در قبال ایراد بقرآن که خود غیر مستقیم وارد آورده اند چه جوابی دارند صراحت و شدت قرآن در این مورد بمراتب شدیدتر از بیان مبارک در کتاب اقدس است میفرماید "ومن يتبع غيرا لا سلام ديناً فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين" (سوره آل عمران آیه ۷۹) میفرماید هر کس غیر از دین اسلام برای خود دینی دیگر طلب کند لن يقبل منه هرگز از او قبول نمیشود کلمه لن در لغت عرب برای نفی ابد است و از این گذشته که اعمال آنان مورد قبول حق هرگز واقع نمیشود اینان در آخرت هم دارای خسران و از اهل ضلال هستند این آیه قرآن از حیث مضمون چه فرقی با آیه کتاب اقدس دارد غیر از آنکه سخن کتاب اقدس لطیف تر و نرمتر است و نفی ابد با کلمه لن در آن نیامده و راه توبه و رجوع را باز گذاشته است آقای مؤلف از این خلط بحث همچنانچه مشاهده میفرمائید نتیجه جز خراب کردن خانه ایمان خود بدست نیاورد "فباطل

ماهم یظنون این مرد در چند موضع دم زده که دین بهائی عالمگیر نمیشود و بهائیان در اشتباهند و این مسئله را پشت سرهم تکرار کرده این مقال او انسان را بیاد استهزاه و تمسخر منافقان در دوره رسول الله نسبت بآن حضرت و اصحابش که در واقعه خندق بطور استهزاه میگفتند میآورد حضرت رسول در غزه خندق در وقت شکستن سنگهای سخت فرمودند مملکت روم را خدا بمن داد و دفعه دوم فرمودند مملکت عجم را خدا بمن داد و و و که شرح آن در تواریخ مسطور است نفوسی منافق که در ردیف مولف مزبور بودند از روی استهزاه میگفتند انّ محمدّ الیعد نافتح ممالک الروم والعجم ونحن فی حالة لا نستطیع ان نخرج الی الخائط ترجمه این جمله را عذرمیخواهم که مانند کلمات مولف مزبور بسیار مستهجن است آری الکفر مله واحده در آن ایام اصحاب همه گرسنه بودند و چند نفر بایک خرما که می مکیدند قناعت میکردند طولی نکشید که وعده های حضرت رسول (ص) بکوری چشم مستهزئین و منافقان با ناجاز پیوسته تا کور شود هر آنکه نتواند دید آنچه را که جمالقدم جلّ جلاله فرموده البته تحقق خواهد یافت صریحاً در لوح سلطان " ناصرالدین شاه " فرموده اند : " سوف تشق ید البیضاء جیباً لهذه اللیلة الدلماً و یفتح الله لمدینته باهاً رتاجاً یومئذ یدخلون فیها الناس افواجا و یقولون ما قالته اللائمات من قبل لیظهر فی الغایات ما یدی فی الهدایا "

شریعت بهائیه بصرف مظلومیت امروز در سراسر جهان نفوذ کرده و در اغلب ممالک سمت رسمیت یافته اگر آقای مؤلف و امثال او منکرند آزمایش کنند بروند ببینند آدرس هر شهر و هر مملکتی را که بخواهند بآنها میدهم بروند و بهائیان را که در راه نصرت دین خود جانفشانی میکنند بچشم ظاهر ببینند آخر در یک گوشه تاریخ نشستن و طوطی وار و چشم بسته سخنانی گفتن و مانند عدد زرخرد در پس آینه انکار سخنان مفتریان را تکرار کردن که نتیجه ای ندارد آقای مؤلف خوبست چشم خود را باز کند و بجهان و بهائیان که در جهان هستند نظر افکنند آقای مؤلف چرا منفی مییافتد آقای مؤلف چرا در کتاب خود ابداً اشاره ای بمشرق الاذکار و معابد بهائی در آسیا و اروپا و افریقا و استرالیا و امریکا نمیکند و ابداً نامی از این موسسات جهانی بهائی نمیبرد چرا از شرکت بهائیان در انجمن صلح سازمان ملل متحد اسمی نمیبرد چرا از اینکه عده ای از دولتها بهائیت را بر رسمیت شناخته و بآنها رسمیت داده اند ذکری بمیان نمیآورد چرا در هیچ جای کتاب خود مانند اساتید گذشته خود نامی از الواح ملوک و تحقق یافتن انذارات حضرت بهاء الله نبرده است چرا از ذلت ناپلئون و لوح رئیس ولوح سایبر سلاطین که خودش خوب اطلاع دارد ابداً ذکری نمیکند چرا حقایق را مستور میدارد و چرا جز تهمت و افترا چیزی از قلم شکسته و مغز طبل او تراوش نمیکند هیئات " یضرب بالحديد البارد "

بهایان و شریعت بهاء الله بیدی نیستند که باین بادهای
مسموم اعتراض این مؤلف بیچاره و امثال او بلرزند •

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولا نگه تست

عرض خود میبری وزحمت ما میداری
عمل این مؤلف مفتری مانند آن کشیشی است که در روزفتح
قسططنطیه بدست سلطان محمد فاتح در گوشه ای نشسته و در
حالی که سر بازان اسلام همه شهر را گرفته بودند و او بی خبر از همه
جارد بر اسلام و رسول الله مینوشت یکی باو گفت ای احمق نادان
این ردیه را میخواستی روزیکه محمد رسول الله یکه و تنها در مکه
بی ناصر و معین بود بنویسی حالا که لشکرا و شهر را فتح کرد ردیه
نوشتن علامت حماقت است اینداستان را حضرت عبدالبهاء در
لوحی مفصل خطاب با امثال مؤلف مفتری بیان فرموده اند آقای
مؤلف مفتری - دیر خبر شدی وقت از دست رفته و دوره ردیه
نوشتن و افترا و تهمت زدن بهاء الله و بهائیان سپری شده الله
یستهرژی بکم و یمدکم فی طغیانکم عزمهون • من این آیه قرآن را
بصیغه خطاب بشما و امثال شما ذکر کردم •

چاهست و راه و دیده بینا و آفتاب

تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

آقای مؤلف مفتری شما بدست خود سند کتبی بدست
مردم داده اید که مفتری و بهتان زن هستید و هر چه عذر
بیاورید کسی از شما قبول نمیکند جناب آقای محترم ملاحظه

بفرمائید که این مؤلف عجیب چه تهمتی بههائیه الله زده و
چطور از کتب ردیه کلمات مجعولی را نقل کرده و بنا م کلمات
بهاء الله معرفی نموده است کلمات را صاحب کتاب یارقلی که
رد برام الله است و امثال او تهمت زده و نقل کرده بعد
این مؤلف مفتری هم فریب دروغ آنان را خورده من از ایشان
میپرسم آقای مؤلف تو بقول خود مدتها در ایران و عشق آباد
با بهائیان محشور و حتی چندی هم بهائی بوده اید و بقول
خود کتاب های بهائیان را دیده ای بفرما ببینم این کلماتی را
که در ص ۱۷۲ کتاب ردیه خود بحضرت بهاء الله نسبت
داده ای در کدام يك از کتب بهائیان و در چه لوحی از الواح
حضرت بهاء الله است بیا و جواب حسابی باین سؤال بده ؟
آقای مؤلف مفتری شما در کتاب خود نوشته اید ص ۱۷۲ میخواهم
بعضی سئوالات از روشن فکران بهائی بکنم مثلا بپرسم معنی
این جملات که بهاء الله گفته و شما برایش اهمیت قائل
هستید چیست • بسم الله الفرد الفرد بسم الله الفرد الفرد
بسم الله الفرد الفرد و بسم الله الفارد ... و همینطور این
کلمات بی معنی را ادامه داده اید شما را بخدا اگر معتقد
بخدائی باشید این افترا چه معنی دارد ؟ اگر مقصود شما
نشان دادن کلمات و آیات بهاء الله بود چرا لوح حکماء لوح
اشراقات، لوح طرازات و تجلیات لوح شکرشکن، تفسیر سوره و
لوح ملوک و سلاطین و ... را از بهاء الله اسم نبرده اید

و نیز راه غرض و مرض کلمات بیمعنی مزبور را از کتاب آقا حسین قلی
 ارمنی مسلمان نما و کتاب گفتار خوش یار قلی و امثال آنها را
 برداشته و با کمال بیباکی ببهائیه نسبت داده و معنی آنرا
 از روشنفکران بهائی طلب کرده اید؟ آقای مؤلف مفتری بهائی
 عفت قلم دارد حضرت بهائیه الله فرموده لسان را بسبب و لعن
 احدی نهالائید از لعن و طعن و ماینگد ربه الا نسان
 اجتناب کنید شما کتاب خود را با انواع همت ها و فحش های
 رکیک که راجع بنفس خودتان میشود و سخنان زشت انباشته اید
 و آیاتی را که از الواح و کتاب اقدس بهائیه الله نقل کرده اید
 اغلب تغییر داده و ترجمه آن را مطابق میل و هوای خود نوشته اید
 و نام این اعمال را خیر خواهی و نوع دوستی و هدایت گمراهان
 گذاشته اید و در جات کتاب شما و امثال شما همه در نزد
 بهائیان روشنفکر موجود و کلمه بکلمه مورد دقت قرار گرفته و از
 آن اسناد که بدست خودتان داده اید و نشر کرده اید هویت
 شما برای بهائیان آشکار و واضحست اما بهائی از امثال این
 اعمال بکلی دور است بقول حافظ شیراز :

ملنگوئیم بدو میل حق نکنیم

جامه کس سیه و دلخ خود از رزق نکنیم

رقم مغلطه برد فتر دانش نکشیم

سرحق با ورق شعبده ملحق نکنیم

گر حسودی سخنی گفت و رفیقی رنجید

رو تو خوش باش که ما گوش با حق نکنیم

حافظ ارخصم خطا گفت بگیریم براو و برحق گفت جدل با سخن حق
 سخن که باینجا رسید صاحب خانه آقای افشار فرمود
 خسته شدید حال قدری استراحت فرمائید و بقیه سخن
 بآینده موکول کنید ما هم اطاعت کردیم . روز بعد مرد یکی
 دیروز با او گفتگوداشتیم تشریف آوردند و در ضمن سخن فرمودند
 این مسئله محو کتب که نسبت بهائیان میدهند چیست؟

عرض کردم آقای محترم بهائیان چنین حکمی ندارند و از محو
 کتب بیزارند و علما و حکما و کتب محققین و آثار دانشمندان را محو
 می شمارند و حتی تحصیل آن میکنند و اگر چیزی شنیده ایم
 اقوال مغتربان است اما این حکم در کتاب بیان فارسی بعنوان
 محو کتب آمده و منظور از این حکم در آن دوره بنحو موقت ایستاده
 بوده که چون کتاب جدید امرالله از سما و وحی نازل شده بایست
 فقط بآن توجه داشت و نه بکتب دیگر زیرا بنزول کتاب جدید
 دیگر توجه بکتب قبل فایده ندارد فی المثل بعد از نزول
 قرآن مجید دیگر محلی برای توجه بانجیل و تورات باقی نبود
 و اگر کسی بقرآن توجه نمیکرد و مؤمن نمیشد اگر تمام انجیل
 یا تورات را هر روز میخواند ابد فایده ای نداشت و اگر فی المثل
 یک آیه از قرآن مجید را تلاوت میکرد بهتر از آن بود که تمام انجیل
 و تورات را بخواند زیرا آن یک آیه او را نجات میبخشد و تمام
 تورات و انجیل هرگز سبب نجات او نمیشد و مادام که در هر ظهور

جدید احکام و اوامر و نواهی و فرائض تجدید میشود البته باید کتاب هم تجدید شود و همانطور که بعد از نزول احکام جدید و دستورات از اجرا و انجام احکام شریعت قبلیه بی فایده است تلاوت کتب قبل هم بعد از نزول کتاب جدید مفید فایده ای نیست و باید تحری حقیقت کرد رسیدگی کرد و سپس با اجرای احکام شریعت جدید پرداخت و تلاوت کتاب جدید نمود و رعایت احکام قبل و تلاوت کتاب قبل فایده ندارد حضرت اعلی جل ذکره از این معنی که ذکر شد بکلمه محو تعبیر فرموده اند و کلمه محو در حکم و مراد فکلمه نسخ است و حضرت اعلی جل ذکره در نفس بیان فارسی این مطلب را صریحاً ذکر کرده اند در باب سادس از واحد سادس فرموده " فی حکم محو کل الکتاب الا ما انشئت او تنشئ فی ذلك الدین " ملخص این باب آنکه : نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیات افئده و ارواح و انفس و اجساد بدیع ظاهر میشود بهمین قسم اثماریکه از این اشجار محبت ظاهر میگردد جوهر آنستکه قبل ظاهر گشته که اگر افئده یا ارواح یا انفس یا اجساد ذاتی بآنها مسترزق نشود فی الحین موت ایشانرا درک میکند ... نظرکن ببین شهادتین مسلم، مسلم میگردد و حال آنکه همین شهادتین در زمان عیسی (ع) بود و امروز هست و چگونه حکم اسلام بر آنها نمیشود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من ینظهره الله جائی که در بدء امری که اسلام بآن منعقد است در هر ظهوری این نوع

بدیع گردد چگونه است در شئون ما ینتفرع علیه ان از اینجهت است که امر شده بر محو کل کتب الا آنکه در اثبات امر الله و دین او نوشته شود نظرکن از یوم آدم تا ظهور رسول الله در کتب سماویه اگرچه کل حق بوده و من عند الله ولی نزد ظهور فرقان کل مرتفع شد و حکم غیر حقیقت بر مؤمنین بآنها در فرقان نازل شد و همچنین در نزد هر ظهوری نظرکن در جائیکه کتب منسوسه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتفاع آن شود چگونه است حکم کتب خلق ... الخ انتهى

ملاحظه فرمودید که حکم محو راجح بکتب خلق است نه کتب آسمانی و صحف الهیه زیرا صحف الهیه قبل با نزول کتب جدید منسوخ و مرتفع میشود ولی کتب مؤلفین و تالیفات بشری بهیچوجه در مقابل کتاب الهی ارزشی ندارد و حکم محو در باره آنهاست زیرا این مولفات خلق را از توجه مظهر امر الله و کتاب جدید الهی منع مینماید : و محتویات آن کتب بشری هم بهیچوجه مفید فایده ای نیست جز اضلال نفوس و ایجاد شک و شبهه در افراد مردم و حضرت اعلی میفرماید تا ظهور من ینظهره الله نباید بکتب مؤلفه خلق توجه کرد و فقط بآثار الهیه جدیده باید ناظر بود و این معنی را صریحاً در باب دهم از واحد چهارم بیان فرموده اند بقوله تع :

لا یجوز التدریس فی کتب غیر البیان ... الخ

اینحکم موقت بود تا حضرت من ینظهره الله ظاهر شد

وحسب النص بیان بعضی از اوامر و احکام بیان را قبول فرمودند و بعضی را تغییر دادند و از جمله محو کتب بود که میفرمایند در اینذله نور مبارک تحصیل علوم نافعه از جمله اوامر الهیه است و قرآن کتب قبل که دارای فایده معنویه است جایز بلکه لازم است و لکن علوم باید تحصیل شود که حقیقه مفید باشد و بصرف لفظ و عبارات اکتفا نشود. در لوح شیخ نجفی بصراحت فرموده اند که تحصیل علوم نافعه لازمست و لکن علومیکه از لفظ شروع میشود و بلفظ منتهی میشود جز تفسیح عمر فایده ای ندارد فی المثل برای تشریح مقام عرض میکنم که کتب بسیار از علما و حکما و فضلا بیادگار است و لکن اغلب آن لایسن و لایفنی است و قرائت آن کتب جز تفسیح عمر نتیجه ای ندارد و مواضیح بیهوده در آنها مطرح شده فی المثل در فلسفه مسئله اصالت وجود با ماهیت یک بحث لفظی است که درباره آن فلاسفه صف آرائی کرده اند از یکطرف طرفداران اصالت ماهیت مانند شیخ الاشراقین سهروردی مقتول در مدینه حلب و میرداماد و عبدالرزاق لاهیجی تلمیذ و داماد ملاصد رای شیرازی و امثالهم سخنها گفته و متون کتب خود را از دلائل واهییه و سخنان فارغه برای اثبات اصالت ماهیت پر کرده اند و از طرفی ملاصد رای شیرازی متهد طریق حکمت متعالیه و حاج ملاهادی سبزواری و امثالهما درباره اصالت وجود داد سخن داده و فریاد:

ان الوجود عندنا اصیل دلیل من خالفنا علیل برآورده و سخنانی در اثبات مدعی خود گفته اند و از گوشه دید شیخ احمد احسائی ماهیت وجود هر دو را اصیل دانسته و شرحی در این باره داده که سبب خشم و غضب حاج ملاهادی سبزواری شده و در حاشیه شرح منظومه ی خود علناً بر شیخ احسائی تاخته و سخنانی در این باره فرموده است شمارا بخدا از این بحث فارغ چه فایده ای حاصل میشود سبب تصفیه اخلاق است و نه علت تهذیب صفات و حصول کمالات برای جامعه انسانی و همچنین است حکم بحث در موضوع ترکیب اجسام از هیولسی و صورت یا از ذرات صفار صلبه و بحث در جواز طفره کسه نخلام قائل بانست یا بطلان طفره که خواجه نصیر طوسی در کتاب تجرید خود بطلان آنرا بدیهی ذکر کرده است و همچنین است بحث در عدد افلاک و عقول طولیه و عرضیه و بقول شیخ الاشراقیین انوارا سفه بدیه و بحث در اینکه آیا عقول طولیه حقایق موجوده در خارجند بشرحیکه افلاطون یونانی معتقد است یا موجودات ذهنیه هستند بطوریکه شاگرد افلاطون ارسطو فرموده است و بحث در کیفیت معاد جسمانی که ملاصدرا خواسته است بزور اثبات حرکت جوهریه آنرا بکرسی قبول بنشاند و بحث در باره قدماء خمس و صحت و سقم این عقیده که محمد زکریای رازی در تالیف خود آورده و همچنین بحث در باره علمای اصولیین و اخباریین و مشاجره های آنها با هم که

در کتب طرفین مندرجست و بحث درباره **مشابهن** و اشراقیین و متکلمین و صوفیه و عرفا و غیرهم که کتب هریک انباشته بمطالب عجیبه است که بهیچوجه مفید فایده ای نیست و ایشان اگر تمام عمر بتحصیل این علوم لفظیه و قرائت اینگونه کتب موهومه بپردازد آخر کار جز خسران نتیجه ای عایدش نمیشود. همچنین است بحث درباره رویت خدا که فریاد معتزله بر نفی آن از جهتی و آواز شاعره در اثبات آن از طرف دیگر بلند است و چه بیاوه ها که در کتب خود در اینباره نوشته اند و نیز بحث در باره جبر و اختیار که اشاعره و معتزله علمدار این دو بحث هستند و در کتب خود بحریف خود حمله کرده و سخنان عجیب آورده و عجب آنکه هر دو طرف برای اثبات نظریه خود بآیات قرآنیه متمسک شده و هر کدام آیات الهیه را بمقتضای اوامام خود تفسیر میکنند و عاقبت چیست؟ هیچ • و همچنین بحث درباره وجود اجنه و ملائکه و شیاطین و اینکه آیا شرعاً جایز است انسان با طایفه جن وصلت کند بشرحیکه در بحار الانوار مرحوم مجلسی و کتب اخبار و احادیث اسلامی مندرجست و همچنین بحث در طهارت یا عدم طهارت بول و غایط پیغمبر و امام که بین فقها در اینباره قیامتی برپاست و هریک از مثبت و منکر مشام جان را از آثار و روائح این موضوع عجیب متلذذ میسازند و شیخ احسان در یکی از رسائل خود که در کتاب جوامع الکلم مندرجست شرحی درباره طهارت بول النبی آورده مستند بحدیثی که از امام ^{لسله}

روایت فرموده که او بول نبی را در شیشه ای جمع میکرد و خود را با آن معطر میساخت و نیز مرحوم علامه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی مجلد اول در ضمن شرائط مخصوصه ائمه علیهم السلام یکی را هم این دانسته که مدفوع امام بحق بوی مشک و عنبر میدهد و زمین آنرا میبلعد و این مسئله از خصائص آن نفوس مقدسه است و دیگران از این موهبت محرومند ••• آقای طرف محاوره کلام مرا قتلح کرد و فرمود جناب آقا تند نروید و تهمت ننزید در اصول کافی کجا این مطلب ذکر شده من همه اصول کافی را خوانده ام دیدم خیلی متغیر شده بناچار کتاب اصول کافی را که همراه داشتم آوردم و ص ۳۸۸ جلد اول آن را باز کردم و بایشان دادم که بخوانند و ایشان بصدای بلند چنین خواندند قوله : در ذیل حدیث هشتم علی بن محمد عن بعض اصحابنا عن ابن ابی عمیر عن حریر عن زرارة عن ابی جعفر (ع) قال للامام عشر علامات یولد مطهراً مختوناً واذ وقع علی الارض وقع علی راحته رافعاً صوته بالشهادتین ولا یجنب و تنام عینیه و لا ینام قلبه و لا یتثاب و لا یتمطی و یری من خلفه كما یری من امامه و نحوه کرائحة المسک و الارض موكلة ستره و ابتلاعه و اذا لبس درع رسول الله (ص) کانت علیه و فقا و اذا لبسها غیره من الناس طویلهم و قصیرهم زادت علیه شبراً و هو محدث الی ان تنقضی ایامه • انتهى

(جلد اول کافی چاپ دارالکتب الاسلامیه طهران ص ۳۸۸)

یعنی حضرت ابوجعفر فرمودند امام ده علامت دارد . پاک و پاکیزه متولد میشود ، درحین تولد نختون است ، چون از رحم مادر روی زمین میافتد کف دست خود را روی زمین میگذارد و با آواز بلند میفرماید : اشهدان لا اله الا الله اشهدان محمد رسول الله ، امام هرگز جنب نمیشود ، چشمهایش میخوابد اما قلبش هرگز نمیخوابد ، هرگز خمیازه نمیکشد ، هرگز کمانه نمیکشد ، همانطور که از جلو خود می بیند از پشت سر هم می بیند ، مدفوع امام بوی مشک میدهد و زمین مامور است که آنرا ببلعد و مستور دارد . امام هر وقت زره پیغمبر را بتن میکند بر قامتش برازنده است و اگر دیگری آن زره را بهوشد چه بلند باشد یا کوتاه یکوجب از قامت او بلند تر است و تا آخر عمر مقام تحدیث را داراست که درجه^۱ است در ردیف نبوت و رسالت ... انتهی

این حدیث را که در کافی است در کتاب جمال شیخ صدوق در باب خصال سی گانه (صفحه ۳۰۴ چاپ کتابخانه اسلامی طبیح طهران) نیز مذکور شده است یعنی با عبارت دیگر و سند دیگر در ضمن علامات ائمه ذکر شده و در این حدیث برای امام سی علامت آورده است که یکی همان بوی مشک و غیر مدفوع امام است :

آن مرد محترم که این مطلب را در کتاب کافی دید از گفتار اعتراض آمیز خود بنامه نگار معذرت خواست و گفت من خیال نمی کردم که در کتاب اصول کافی که از کتب اربعه شیعه است چنین

مطالبی باشد عرض کردم آقای محترم عجیب تر از این مطالب هم در آن کتاب ذکر شده است مانند آنکه امام حسین از شیر مادر نخورد و از ابهام و انگشت بزرگ جدش پیغمبر شیر میخورد تا بزرگ شد (ج اول ص ۴۶۵) و در بحار الانوار مجلس مجلد ۲۳ داست کشتی گرفتن حسن و حسین (ع) با هم و تشویق جبرئیل حسین را که بر حسن فائق شود و تشویق رسول الله حسن را و گله کردن حضرت فاطمه از رسول الله و جواب رسول الله که جبرئیل حسین را کشتی تشویق میکند ... الخ

و داستان شیر و فضه خادمه که چگونه در زمین کربلا وقتیکه عمر سعد و اتباعش خواستند بدن سیدالشهدا را زیر سم اسب خرد کنند فضه نزد ابوالجارث که نام شیر درنده ای^۱ رفت و او تکلام کرد و او را با خود برآ^۱ حفظ و حراست بدن مقدس شهید^۱ ببالین آنحضرت آورد و ... و (ص ۴۶۵ جلد اول طبیح اسلا^۱ حدیث ۸)

آن مرد بزرگوار فرمود عجا چه می شنوم عرض کردم آری میفرماید ولم یرضع الحسین عن فاطمه ولا من انشی کان یوتی به النب فیضع ابهامه فی فیه فیمن منها ما یکفیها الیومین والثلاث فنه لحم الحسین من لحم رسول الله ولا مه ولم یولد لسته اشهد الا عیسی بن مریم والحسین بن علی (ع) این حدیث در آخر حدیث چهارم است و در احادیث بعد هم همین مضمون تکرار شده است ... در اصول کافی در همین باب کتاب الحجّه مولد الحسن بن علی

در ذیل حدیث پنجم روایتی است عجیب که فرموده : قال الحسن (ع) ان لله مدینتین واحدیهما بالشرق والاخری بالمغرب علیهما سور من حدید وعلی کل واحد منهما الف الف صراع و فیها سبعون الف الف لغة یتکلم کل لغة بخلاف لنگه صاحبها و انا اعرف جمیع اللغات و ما فیها و ما بینها و ما علیها حجة غیری و غیرالحسین اخی یعنی امام حسن مجتبی فرمود : خدا را دو شهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب و هر شهر را دیواری است از آهن و در هر دیواری یک میلیون لنگه در است و در آن شهرها هفتاد میلیون لغت و زبانست که هر کدام با دیگری فرق دارد و همه آن زبانها را میدانم و در آن شهرها بین اینها و بر فراز آنها غیر از من و برادر من حسین امام و حجتی نیست... و از این قبیل در این کتاب بسیار است با آنکه این از کتب اربعه شیعه و مورد اعتماد کل است . آن مرد محترم فرمود داستان کشتی گرفتن حسنین را من جایی ندیده ام عرض کردم این حدیث در مجلد نهم بحار الانوار صفحه ۱۹۳ چاپ امین الضرب و جلد دهم صفحه ۷۴ تا ۷۷ و سایر کتب معتبره آمده و نوشته اند که پیغمبر حسنین فرمود برخیزید کشتی بگیرید و پیغمبر بحسن میفرمود حسین را بزمین بزن و جبرئیل بحسن میگفت حسین را بزمین بیفکن شرحیکه در جلد ۲۳ بحار الانوار صفحه ۴۴ طبع امین الضرب ستور است و علامه محدث حاجی شیخ عباس علیه الرحمه هم در سفینه البحار جلد دوم و در ذیل صریح ذکر کرده است و

عبارت حدیث مجلسی در مجلد ۲۳ اینست ... دخل النبی ذات لیلۃ بیت فاطمه و معه الحسن والحسین فقال لهما النبی قوما فاصطربا فقاما لیصطربا قد خرجت فاطمه فی بخش خد منها فدخلت فسمعت النبی وهو یقول ایهن یا حسن شد علی الحسین فاصرعه فقالت له یا ابت و اعجاباه تشجع هذا علی هذا تشجع الکبیر علی الصغیر فقال لها یا بنیه انا ترضین ان اقول انا یا حسن شد علی الحسین فاصرعه و هذا حبیبی جبرئیل یقول یا حسین شد علی الحسن فاصرعه ... ترجمه این حدیث قبلا عرض شد .

باری سخن درباره مفتریات این کتاب ردیه بود که تا توانسته خلط بحث کرده و حتی آیات را غلط ترجمه کرده فی المشل در ترجمه آیه مبارکه نازل در کتاب اقدس که فرموده " ایاکم ان تدخلوا بیتاً عند فقدان صاحبه ... " ترجمه آنرا طوری کرده که برخلاف واقعست در صفحه ۱۵۳ کتاب خود میگوید مبادا داخل شوید خانه ای را نزد گم شدن صاحب آن ... ملاحظه بفرمائید که چه طور مطالب را تغییر داده مقصود حق آنستکه اگر صاحب خانه در خانه نباشد و غائب باشد وارد خانه کسی نشوید . فقدان بکسرفاء و ضم آن مصدر فقدانست در المنجد فرهنگ معروف عربی در ذیل فقد میگوید فقد - فقدنا و فقدانا و فقدانا و فقدوا غاب عنه و عدمه یعنی فقدان بمعنی غایب بودن شخصی از محلی است محال میشود عند

فقدان صاحبه یعنی وقتی که صاحب خانه از خانه غیبت
غائب باشد یعنی در خانه نباشد و این مرد آن را گم شدن
ترجمه کرده یعنی اگر صاحب خانه ای گم شده باشد وارد خانه
نشوید ببینید تعصب و غرض چه میکند و چطور سبب اینگونه خلط
بحث های ناروا میشود اعاذنا الله آن مرد بزرگوار که طرف
بحث و خطاب بود فرمود دیگر لازم نیست که درباره این کتاب
و مندرجات آن بحث بشود زیرا تعمد و بغض و تعصب جاهلانه
سبب شده که اینگونه مطالب ناروا و بی اصل در این کتاب مندرج
شود عرض کردم چنین نیست مؤلف مزبور از مردی وارد شده
و با مرالله حمله های ناروا کرده فی المثل در مسئله سفر جمالقدم
جل جلاله و اهل و عیالش از طهران ببغداد که با مرد دولت
وقت صورت گرفت سعی کرده آنرا یک مسئله سیاسی معرفی کند
و قضیه همراهی ماموران سفارت روس با جمالبارک تا بغداد
را دلیل آن دانسته که قیام باب و جمالبارک قیام سیاسی است
این سخن را این مرد عجیب از رساله اعترافات دالگاروکی
اقتباس کرده چند سال قبل جمعی از معاندین که رئیس آنان
بتازگی وفات کرد در صد جعل کتابی برآمدند و داستان دالگارو
را درست کردند و قیام باب و بها را باونسبت دادند
و اول و هله در خراسان در سالنامه خراسان بطبع رسید
و بعد ملاحظه کردند که خیلی رسوا و بی اثر و باعث شرمندگی
است ثانیاً آنرا اصلاح کردند و در طهران چاپ کردند و بین

دو نسخه فرق بسیار است محفل ملی بهائیان ایران حسب الامر
مبارک حضرت ولی امرالله جوابی محکم و متین بآن کتاب نوشته و
مجعلیت و کذب مندرجات آنرا واضحاً مشهوداً ثابت کرد و آنرا
را که جواب شبهات اعترافات دالگاروکی بود بطبع رسید و منتشر
شد و نسخه های بسیار از آن در بین بهائیان و غیرهم منتشر شد و
همه دانستند که همه آن مندرجات مفتريات است آن جواب
باندازه ای محکم و متین است که جای شبهه برای کسی باقی
نمماند ولی آقای مؤلف جدید باز تجدید مطلع کرده و مندرجات
اعترافات دالگاروکی را در کتاب خود نوشته غافل از آنکه شعبان
مبین جواب آن شبهات جمیع حبال و عصی فرعونى او را در
شکسته و بلعیده است کتاب اعترافات دالگاروکی امروز بمنزله
ملعبه صبیان است و گفتاری سخت بی مایه و بنیان من نسخه
آنرا بشما تقدیم میکنم که بخوانید و خود قضاوت فرمائید •
باری این مرد در کتاب خود از هر نوع افترا بسته و از جمله
در باره تساوی حقوق رجال و نساء سخت حمله کرده و در باره
حقوق ارث دختر و پسر و موضوعهای دیگر بتساوی حقوق رجال و
نساء هجوم عنیف کرده و با آنکه دین اسلام را دین حق و دواى
دردهای اجتماعی امروز شمرده است بشریعت بهائی حمله ها
کرده و سخنان ناروا بسیار گفته است از جمله گفته که لازمه
تساوی حقوق رجال و نساء آنستکه همانطور که مرد میتواند
دو زن بگیرد زن هم باید بتواند دو شوهر کند (ص ۵۲)

این مرد که از احکام الهی و از اصل مقصود از تساوی حقوق رجال و نسایی اطلاعست بضرر خود حمله باین احکام کرده زیرا مشارالیه معتقد و سایر همکارانش هم در کتب ردیه خود نوشته اند که قرآن مجید اساس تساوی حقوق زن و مرد را بنیان گذاشته و فرموده " يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكروا نثى وجعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله اتقاكم " و نیز فرموده " من لباس لكم و انتم لباس لهن " ... اگرچنین است که باستناد این دو آیه تساوی حقوق بین زن و مرد مستحکم است پس چرا در قرآن برای مرد اجازه داده که چهار زن عقدی در یک زمان و کنیزکان متعدد داشته باشد ولی برای زن فقط يك شوهر قرار داده اگر بقول این مرد تساوی حقوق لازمه اش اینست پس چرا در قرآن اینطور نیست نامه نگار درباره معنی حقیقی تساوی حقوق زن و مرد در شریعت بهائی در رساله ای سخن بقدر کافی گفته ام (با وایل همین کتاب مراجعه شود) .

تساوی حقوق راجع بتربیت و تعلیم و کسب فضائل و هنر است نه راجع باحکام شرعیه بشرحی که از قبل اثبات نمودم در شریعت اسلام و قرآن بحکم آیه مبارکه " الرجال قوامون على النساء " هیچ حقی مستقیماً برای زنها مقرر نشده و همه جا طرفداری از رجال شده است شواهد در این خصوص بسیار است که مکرر نقل کرده ام و در همین کتاب نگاشته شده است ، اینك چند نمونه از احکام اسلامی درباره زنان نقل میشود تا خاطر مبارك

حضرتعالی هم از مرجعیت مطلق باصل واقع شود مرحوم سید محمد کاظم یزدی طباطبائی در کتاب عروة الوثقی که از اهم کتب فقهیه است در باب احکام نکاح فرموده است قوله " لا يجوز في العقد الدائم الزيادة على الارب حراً كان او عبداً والزوجة حرّة او امة و اما في الملك والتحليل فيجوز ولو السي الف . یعنی مرد اعم از بنده و آزاد میتواند در آن واحد چهار زن عقدی داشته باشد و اما از حیث کنیزکان که خریداری شده و یا بر حسب تحلیل بدست آمده تا هزار نفر هم جائز است و محدود بحدی نیست مسئله تحلیل هم داستانی عجیب است و مردی که دارای کنیزکان متعدد باشد میتواند آنها را در مقابل مبلغی و شرایطی بدیگری برای مدت معینی تحلیل کند یعنی باو حلال کند که با او مباشرت کند و بعد از انقضای مدت بصاحبش برگرداند در فروع کافی باب مخصوصی در این باب هست و در کتب دیگر مانند تهذیب و استبصار و من لا یحضر الفقیه احکام عجیبی مشاهده میشود مخصوصاً درباره مباشرت از طریق ادا بار و اعجاز نساء که ذکرش هم مایه خجالت و شرمست و در باب النکاح عروة الوثقی و سایر کتب فقهیه مسطور است و در تفسیر صافی در ذیل آیه نساء حرث لكم الخ و غیرها مسطور است از جمله درباره تحلیل در بحار الانوار مرحوم مجلسی باب مخصوصی موجود است که در مجلد بیست و سوم آن کتاب طبع امین الضرب من ۷۶ مسطور است و مرحوم محدث قمی

حاجی شیخ عباس قاضی علیه الرحمه در سفینة البحار در ذیل کلمه حلال درباره تحلیل چنین فرموده است قوله ره :

" اذا احل الرجل لآخيه المومن جاريتة فیهی له حلال ولو احل له قبة لم يحل ما سوى ذلك ولو احل له دون الفرج لا ينبغي له ان يفضيها ولو غلبت الشهوة ففعل ذلك يكون خائناً لآزانياً (بحار الانوار ص ۷۶ جلد ۲۳ طبع امین الضرب و سفینة البحار محدث قاضی ... در ذیل حلال "

و در کتاب من لا يحضره الفقيه که از کتاب اربعه شيعه اماميه است درباره زن و مقام او و حق مرد بر زن چنین مسطور است قوله عليه الرحمه : " باب حق الزوج على المرثه • روی الحسن بن محبوب عن مالك بن عطيه عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر (ع) قال جاءت امرئة الى رسول الله (ص) فقالت يا رسول الله ما حق الزوج على المرثه فقال لها تطيعة ولا تعصيه ولا تصدق من بيتها شيئاً الا باذنه ولا تصوم تطوعاً الا باذنه ولا تمنعه نفسها وان كان على ظهر قتب ولا تخرج من بيتها الا باذنه فان خرجت بخير اذنه لعنتها ملائكة السماء وملائكة الارض وملائكة الغضب وملائكة الرحمه حتى يرجع الى بيتها فقالت يا رسول الله من اعظم الناس حقاً على المرثه قال زوجها قالت فمالى من الحق عليه مثل ماله على قال لا ولا من كل مائة واحدة فقالت والذي بعثك بالحق نبياً لا يملك رقتى رجل ابداً • خلاصه آنکه زنی خدمت حضرت رسول

رسید و پرسید مرد چه حقی بگردن زن خود دارد که باید زن با کمال دقت آنها اطاعت کند فرمودند شوهرش را اطاعت کند و عصیان او نوزد و از مال شوهر بدون اجازه او چیزی بگدا صدقه ندهد و بدون اجازه شوهر روزه مستحب نگیرد و هرگاه شوهر از وی استمتاع کند اجابت نماید اگرچه روی شتر سوار باشند و بدون اجازه شوهر از منزلش خارج نشود و گرنه تا بمنزل برگردد جمیع فرشتگان آسمان و زمین و ملائکه غضب و رحمت او را لعنت میفرستند پرسید بسیار خوب حال بفرمائید که زن را بگردن شوهر چه حقی است آیا حقی برای زن هست فرمود نه از صد تا يك حق هم برای زن بگردن شوهر نیست آن زن عرض کرد یا رسول الله قسم بخدا او ندی که تو را بپیغمبری مبعوث فرمود که من هرگز شوهر نخواهم کرد ... و نیز در ضمن حدیث سوم از رسول الله روایت کرده که فرمودند ... لو كنت أمراً احداً ان يسجد لاحد لامرث المرثه ان تسجد لزوجها • اگر میتوانستم اجازه بدهم که کسی غیر از خدا را سجده کند همانا امر میکردم که هرزنی شوهر خود را سجده کند • و در ضمن حدیث چهارم همین باب است که حضرت ابو جعفر فرمود جهاد زن عارت از آنستکه بر اذیت و آزار شوهر خود که نسبت با او مرتکب میشود صبر کند ... جهاد المرثه ان تصبر على ماترى من اذى زوجها وغيرته ... و نیز جهاد المرثه حسن التبعل جهاد زن عارتست از شوهر بطور پسندیده و از این قبیل احادیث بسیار نقل فرموده که

هریک در محل خود بسیار جالبست از جمله در ضمن باب حرق المریئة علی الزوج در ضمن حدیث نهم نقل شده است : " عن ابی عبدالله (ع) اللهم من حب علی ذروه من بلهائه " یعنی محبت امیرالمؤمنین را بزنهها بیاموزید و آنان را بحال خود واگذارید که ابله و نادان باشند و در حدیث دهم آمده است : " قال رسول الله (ص) لا تنزلو نساءکم الخرف ولا تعلمو الکتابه ولا تعلموهن سوره یوسف و علموهن المغزل و سوره النور یعنی زنهار را در بالاخانه قرار ندهید و نوشتن با و بیاموزید و سوره یوسف را با آنان یاد ندهید و سوره نور را با آنها بیاموزید و در حدیث ۱۲ فرموده " قال الصادق (ع) رحم الله عبدا احسن فیما بینه و بین زوجته فان الله قد ملكه ناصيتها و جعله القیم علیها " یعنی خداوند مردان را مالک و صاحب زنان قرار داده و آنان را قیم و مسلط بر زنان قرار داده است الخ .

از این قبیل بسیار است و برای نمونه کافی است .

باری سخن بسیار گفتیم آقای محترم البته خواهید بخشید مخاطب محترم فرمود من از این پیش آمد خیلی مسرور شدم که بقول شیخ شیراز :

شد غلامی که آب جوی آرد آب جوی آمد و غلام بیبرد
من با این کتاب آمده بودم که بخیاال خود گمراهان را برآه
راست آورم و نتیجه این شد که خود بحقیقت احوال آگاه شدم

خواجه شیراز فرموده :

از خلاف آمد عادت بطلب گام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
ملهم برای خیال خود آمده بودم که احباب را راهنمایی کنم و
الحمد لله که عارف بحقیقت شدم و خود راه حقیقت را یافتیم در
حالی که بکلی از آن بی خبر بودم و طور دیگری می اندیشیدم عرض
کردم همانطوریکه فرمودید بقول خواجه باید از خلاف آمد عادت
استفاده کرد این بیت خواجه شامل حقیقتی است که در همه
حال و همه جای جاریست • خواجه شیراز این مضمون را از حکیم
نظامی گنجوی اخذ فرموده است خواجه شیراز در ویست سال
بعد از نظامی میزیسته و دیوان خمسه نظامی را مورد مطالعه
قرار داده و از مضامین آن در گفته های خود جاها آورده یکی
همین موضع است که فرموده :

از خلاف آمد عادت بطلب گام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

این مضمون را حکیم نظامی در مخزن الاسرار آورده و چنین
فرموده است :

هرچه خلاف آمد عادت بود قافله سالار سعادت بود
خواجه از حکیم نظامی در اشعار خود یاد فرموده و در مقطع غزلی
فرموده است قوله :

چوسلک در خوشابست شعر نغز تو حافظ
که گاه لطف سبقت میبرد ز نظم نظامی

واز جمله مواضعی که مضمون را از حکیم نظامی گرفته و تلویحاً هم اشاره فرموده است اشعار است در غزلی که مطلع و مابعد آن اینست :

دوش بامن گفت پنهان کاردانی تیزهوش

کز شما پنهان نشاید داشت راز میفروش

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع

سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت گوش

وانگهم در داد جامی کز فروغش بر فلک

زهره در رقص آمد و بر بربط زنان میگفت نوش

مقصود از کاردان تیزهوش در مصراع اول مطلع این غزل حکیم

نظامی گنجوی است که حافظ مضمون بیت ثانی غزل مزبور را

از او گرفته است یعنی مضمون مصراع دوم بیت دوم را که اینست :

" سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت گوش " حکیم نظامی

در شرفنامه در ذیل جمله نشاط کردن اسکندر با کنیزک چینی

چنین فرموده است

ولله دَرّه و علیه الرحمه •

جهان از پی شادی و دل خوشی است

نه از بهر بیداد و محنت کشی است

در اینجای سختی نگیریم سخت

از این چاه بی بن بر آریم رخت

می شادی آور بشادی نهیم ز شادی نهاده بشادی دهیم

چو دی رفت و فردا نیامد پدید

بشادی يك امشب بباييد چميد

چنان به که امشب تماشا کنیم

چو فردا رسد کار فردا کنیم

غم نامده خورد نتوان بزور

ببزم اندرون رفت نتوان بگور

مکن جز طرب در می اندیشه ای

بریده است بازار هر پیشه ای

..... تا آنجا که میفرماید قوله :

مشو در حیات جهان سخت گیر

همه سخت گیری بود سخت میر

بآسان گذاری دمی بیشمار

که آسان زید مرد آسان گذار

و مضمون همانست که حافظ گرفته و فرموده

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع

سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت گوش

و این نهایت درجه استادی خواجه است بنده این نکته را

که عرض کردم شبی در ضمن سخن گوئی جناب شیخ حسین علی

راشد تربتی خراسانی شنیدم که ایشان بمناسبتی آنجمله را که

نو شتم فرمودند و من ابیات را از نظامی و حافظ یادداشت کردم

و حالا خدمت شما عرض کردم •

باری شیخ شیراز هم از این مقوله زیاد دارد فی المثل منتبى
شاعر معروف عرب میگوید :

و ما كنت ممن يدخل العشق قلبه

ولكن من يبصره جفوتك يعشق

و شیخ این مضمون را گرفته و در نهایت استادی و ملاحظت در
بیت خود آورده و فرموده است :

عشق بازی نه طریق حکما بود ولى

حکیم
چشم بیمار تو دل میبرد از دست

میگویند در آسمان ادبیات لطیفه ایران زمین هفت ستاره درخشان
الی الابد میدرخشند . نظامی ، فردوسی ، حافظ ، سعدی ،
مولوی ، خاقانی ، عبدالرحمن جامی و بعضی محققین بعضی
اسامی را تغییر داده و طور دیگر گفته اند و بنده باین هفت
نفر ارادت دارم و از همه بالاتر مولوی صاحب مثنوی است که بقول
حضرت شیخ بهائی عاملی علیه الرحمه :

من نمیگویم که آن عالیجناب دست پیغمبر ولی دارد کتاب
حکیم نظامی هم حقیقه استادی بی نظیر است و خصمه او
بخصوص خسرو شیرین او معجزه است امیر خسرو دهلوی هم
خواسته مانند نظامی خصمه بهر دازد ولی این الثری من الثریا
و این مجری السیل من مطلق السهیل شاهکارهایی از مثنوی
خسرو و شیرین او هست که بی مانند است فی المثل موضوع مناجات
شیرین در شب تار و وصف شب تاریک و قسم نامه شیرین که از

جمله آن این ابیات است :

چوتنها ناند ماه سروبالا

فشاند از نرگسان لولوی لا لا

بتنگ آمد شبی از تنگ حالی

که بود آن شب براو مانند سالی

شبی تیره چو کوهی زاغ بر سر

گران جنبش چو زاغی کوه بر پسر

شبی دم سرد چون دلهای بی سوز

برات آورده از شبهای بی روز

کشیده در عقابین سیاه سی

پرو منقار مرغ صبحگاه سی

دهل زنا زده بردسته هاها

کواکب را شده در پای ما خار

فتاده پاسانرا چو بک از دست

چرخ جنبان خراب و پاسان مست

گرفته آسمانرا شب در آغوش

شده خورشید را مشرق فراموش

جنوبی طالعان را بیخسه در آب

شمالی پیکران را دیده در خواب

زمین در سرکشیده چتر شاه سی

فرو آسوده یکسر مرغ و ماه سی

جهان از آفرینش بی خبر بود
 مگر کان شب جهان جای دگر بود
 چراغ بیوه زن را نور مرده
 خروس پیره زن را غول برده
 شنیدم گزبش دیوی ز نهد راه
 خروس خانه بردارد علی الله
 چه شب بود آنکه با صد دیو چون قیر
 خروسی را نبود آواز تکبیر
 دل شیرین در آن شب خیره مانده
 چراغش چون دل شب تیره مانده
 زبان بگشاد و میگفت ای زمانه
 شب است این یا بلائی جاودانه
 چه جای شب سیه ماری است گوئی
 چو زنگی آمد میخواری است گوئی
 چه افتاد ای سپهر لا جوردی
 که امشب چون دگر شبها نگر دی
 مگردود دل من راه بستت
 نفیر من خسک در پا شکستت
 مرا بنگر چه غمگین داری ای شب
 ندارم دین اگر دین داری ای شب

شبا امشب جوانمردی بیاموز
 مرا یا زودکش یا زود شو روز
 بخوان ای مرغ اگر داری زبانی
 بخند ای صبح اگر داری دهانی
 در این غم بد دل پروانه وارش
 که شمع صبح روشن کرد کارش
 حکیم همینطور ادامه میدهد و در هر بیت آتشی بجان اهل
 نظر میزند تا بقسم نامه اش میرسد که وصف آن از حوصله مقام
 ببرونست میگوید :
 خداوند ا شبم را روز گردان
 چو روزم در جهان پیروز گردان
 شبی دارم سیاه از صبح نومید
 در این شب رو سفیدم کن چو خورشید
 شبی دارم هلاک شیر مردان
 بر این غم چون نشاطم چیر گردان
 ندارم طاقت این کوره ی تنگ
 خلاصی ده مرا چون لعل از سنگ
 توئی یاری رس فریاد هرکس
 بفریاد من فریاد خوان رس
 ندارم طاقت تیمار چندین
 اغثنی یا غیاث المستغیثین

بآب دیده ذلفلان محروم

بسوز سینه پیران مظلوم

ببالین غریبان بر سر راه

بتسلیم اسیران در این چاه

وبره‌مین قیاس پیش می‌رود و از هر بیتی شعله ای بر می‌فروزد که

باید باصل مثنوی رجوع کرد. حاضران محفل همه متأثر بودند

و مخاطب محترم بی اندازه بشوق آمده بود و فرمود خیلی ممنون

شدیم اگر لطف بفرمایند و معنی این بیت را که در جزو ابیات

مذکوره بیان کردید بیان کنید ممنون می‌شوم آنجا که فرموده :

جنوبی طالعان^۱ بیضه در آب شمالی پیکران رادیده در خواب

عرض کردم این بیت کنایه از درازی شب است یعنی ستارگانی

که در جنوب فلك بودند و بایست حرکت کنند و بروند مانند

مرغی که روی تخم خود خوابیده باشد از جای خود تکان نمی‌خورد

وقتی بیضه مرغ با اصطلاح آب می‌افتد یعنی وقتیکه حاضر میشود

برای آنکه جوجه در آن ایجاد بشود و در این مرحله مرغ

پیوسته روی تخم می‌خوابد و حرکت نمی‌کند و شمالی پیکران عارت

از کواکبی هستند که از شمال طلوع کرده و حرکت نمی‌کنند مثل اینکه

خواب رفته اند. مخاطب محترم تشکر کردند و فرمودند من دیگر

با این کتاب کاری ندارم و باصل واقع و تعصب جاهلانه مؤلف

او بی بردم و الحمد لله که بحقیقت حال و صدق مدعای اهل

بها مصترف شده ام عرض کردم بنده این مؤلف را خوب می‌شناسم

نه تنها بنده خیلی‌ها او را خوب می‌شناسند این مرد مدتها در

عشق آباد با احباب محشور بود و در منزل مرحوم عطاء الله قدیمی

مهمان بود و از او مدتها پذیرائی میکردند و احباب هم با او

محبت داشتند بعد او بایران آمد و بر حسب سائقه فطری خود

با زنی بدنام ازدواج کرد و او را بخیال خود توبه داد و دارا^ک

فرزندان ذکور و اناث شد بعد زن او بحال اول برگشت و

دخترهای خود را هم آورده با مور ناهنجار کرد و مرد را از خود

راند و از خانه بیرون کرد او هم که در نزد احباب رسوا شده

بود و از طرفی سواد و معلوماتی هم نداشت بیچاره شد و بمساعده

برخی از متعصبین بنگارش این کتاب که باو القا میکردند

پرداخت و الان هم در طهران باکمال بدبختی و بیچارگی بسر

میبرد و نتابش هم ملاحظه فرمودید که سراسر فحش و ناسزا و

تابل توجه نیست جمال قدم جل جلاله در لوح حاجی

محمد ابراهیم یزدی معروف بمبلغ می‌فرمایند قوله تع

" البته بعد از ظهور حجت و برهان هر نفسی از محبوب

عالمیان اعراض نماید بسزای عمل خود خواهد رسید " انتهى

عنقریب خواهید دید که هر روز بدبخت تر و بیچاره تر میشود

تا آنکه زندگانی خود را تمام کند و ماضی ما هم ولكن کانسوا

انفسهم یظلمون " خدا شاهد است که آنچه را عرض کردم

حقیقت واقعست و جناب آقای بصیری وکیل پایه یک دادگستری

که از احبابی ثابت و مستقیم هستند الان در طهران حاضر

و شاهد این مدعا هستند و آن مرد قهلاً با ایشان مراوده داشته و چندی قبل هم در خیابان ناصر خسرو ایشان را ملاقات کرده و یک جلد از همین کتاب را بایشان داده و ایشان آنچه را که لازمه نصیحت و دلالت بوده با و فرموده ولی نکرد قطره باران بسنگ خاره سرایت خوشت از سخن اهل ضلال درگذریم و از آیات الهیه بشنویم همه متفق شدند و یکی از احبای الهی مناجاتی تلاوت فرمود و آن روز بدینگونه سپری شد روز بعد هم با ملاقات حاصل گردید و آن مرد محترم باز هم تشریف آوردند و از هر دری سخن بمیان آمد و از جمله فرمود من در این کتاب ردیه دیدم که در مقدمه نوشته که بهائیان از روی عالمگیر شدن شریعت بهائی را بگور خواهند برد همانطوریکه پدرانشان این آرزو را بگور بردند و این بیچاره بدبختی خود را مشاهده نمیکند از دوره ظهور اسلام تا امروز هزار و سیصد و نود سال است و در آن روز خداوند فرموده که ای امت اسلامی خداوند محمد رسول الله را فرستاده تا دین اسلام را بشما بدهد و این دین اسلام بهمه ادیان غالب خواهد شد و سراسر جهان را خواهد گرفت بطوریکه جز دین اسلام دین دیگری در عالم باقی نماند افراد اسلامی از آن روز منتظرند که این وعده الهیه بانجام پیوندد و مفاد آیه مبارکه " لیظهره علی الدین کلبه ولو کره المشرکون " تحقق یابد در ظرف یک هزار و سیصد و نود

سال همه این آرزو را بگور بردند و این مرد اعور هم که فق از دیده تعصب مینگرد و از صفا و وفا و انسانیت بوئی نبرد البته به این آرزو نخواهد رسید زیرا خود را مسلمان حقیق میدانند بسیار خوب اگر دین بهائی در مدت ۱۲۰ سال عالمگیر نشده لا اقل در هر جا آثارش باقی و برقرار است و یقیناً این وعده الهیه واقع خواهد شد ولی این مرد که خود را بدرود مسلمان نامیده در باره مفاد لیظهره علی الدین کله در ظرف یک هزار و سیصد و نود سال چه میگوید اجدادش این آرزو را بقوا خودش بگور بردند و خودش هم نیز چنین خواهد شد من دیشب فکر میکردم و در باره انتشار کلمه الله در شرق و غرب عالم می اندیشیدم که چگونه در عرض کمتر از یکصد و بیست سال ام بهائی با اینگونه در همه جا آثارش ظاهر شده و هزاران فداکار صادق داشته و دارد و اگر بخون شهدای امر فی المثل تاریخ امرالله نوشته شود صدها مجلد مهیا میگردد ولی عصاره وجوه اسلام در سال ۶۱ هجری فقط هفتاد و نفر بودند که اصحاب خاص سید الشهداء بودند و در کربلا در محضر آنحضرت بمظلومیت شهید شدند آیا مؤلف کتاب مزبور میتواند بگوید که آنها که در کربلا سید الشهداء را شهید کردند و اصحابش را که ۷۲ نفر با مظلومیت کبری بشهادت رساندند فی الحقیقه مسلمان بودند آیا شمر بن ذی الجوشن و عمر بن سعد بن ابی وقاص و عبید الله بن زیاد بن ابیه و یزید بن معاویه و سه وینجهزار لشکر که بمظلومیت

اصح روایات برای کشتن پسر پیغمبر در کربلا بودند مسلمان نبودند
اینها چه جور مسلمانی بودند که جگ گوشه پیغمبر خدا و اصحاب
و اولادش را کشتند و شادمانی کردند و عمر بن سعد بعد از شهادت
سیدالشهدا (ع) دو رکعت نماز شکر بجای آورد و همه لشکریان او
اقتدا کردند ... مقایسه کنید ببینید فرق چقدر است شهادت
این ظهور بسیار است و آثار سریان امرالله در شرق و غرب عالم
بسیار و آشکار آن مؤلف عجیب که خودش آرزوی ظهور افتاد
" لیظهره علی الدین کله " را بگور خواهد برد باید بداند که
بهائیان الان مشاهده میکنند که دین الهی در این عصر
نورانی سراسر عالم را فرا گرفته و وعده های الهیه ظاهر شده و
دیگر لازم نیست که منتظر باشد و بقول آقایان این آرزو را بگور
ببرند .

این مرد بزرگوار که قلبش بنور معرفه الله روشن شده بود
چنان با حرارتی سخن میگفت که همه را بر سر شوق و وجد آورد .
سعدی فرموده :

نام تو میرفت و عاشقان بشنیدند هر دو برقص آمدند سامع و قائل
تا سرگرم این سخنان بودیم که یکی از احبا وارد شد و نامه ای
بنده داد نامه را گشودم از آباده و از جناب طاهری بود که
فرموده بود شنیدم از این حدود گذشته و یادی از ما نکردید
و دعوت فرموده بودند که با آباده برگردیم و در عباس آباد که
ملك شخصی ایشان است دوسه روزی را در خدمتشان باشیم

بمقاد اذا دعیتم ... و مصلحت دید احبا تصمیم گرفتم که از
ده بید برگردیم با آباده که از آن گذشته بودیم و توقف نکرده
بودیم و سیله ای مهیاشد و با احبای ده بید خدا حافظی کردیم
و راهی را که طی کرده بودیم برگشتیم تا با آباده رسیدیم و یکسر
بعباس آباد و منزل حضرت عباس طاهری وارد شدیم .

آباده - عباس آباد

راهی را که از آباده تا ده بید رفته بودیم دو مرتبه برگشتیم
و بمحض ورود با آباده یکسره بخلاف عباس آباد رفتیم گماشته آقای
عباس خان طاهری در آباده منتظر بود و ما را با اتوموبیل خود
بعباس آباد برد زوجه جناب طاهری از سلسله افغانست و از
امام الرحمن محترم است عباس آباد قریه ایست یا بهتر بگویم
مزرعه ایست که بنا م خود عباس خان نامیده شده و در آنجا
زندگی میکنند منزلی زیبا دارای چند اطاق ساخته اند و حمام
هم دارد و از حیث اثاث و وسائل در آن بیابان برهوت خیلی
جالب است عباس خان طاهری پذیرائی شایانی فرموده و از هر
دری سخنی گفتیم . عباس خان از اهل کرمان است و دوره جوانی
خود را در ارض اقدس گذرانده است پدرش او را بحیفا فرستاد
تا در ظلّ عنایات مرکز میثاق تربیت شود طاهری اغلب با جناب

حاج میرزا حیدر علی مائوس بود و از خدمت آن روح بزرگ استفاده میکرد و در سایه روحانیت حاجی و عنایات مستمره مرکز میثاق رشد و نمو مینموده میفرمود در آن ایام سید مهدی دهجی که بظاهر از سابقین و مقربین محسوب بود در ارض اقدس بود و من گاهی نزد او میرفتم و خیلی با او احترام میگذاشتم هنوز نقضش را آشکار نکرده بود و خیلی ریاکار بود و سجاده آب میکشید منم از باطن او بی خبر بودم روزی جناب حاجی بمن فرمود عا س تو چرا بملاقات اسم الله سید مهدی میروی من که بتو درس میدهم و مشق هم که مشکین قلم بتویاد میدهد دیگر با این مرد که چرا رفت و آمد می کنی و از من التزام گرفت که دیگر بملاقات او نروم من چون از اصل قضیه بی خبر بودم هر چند بظاهر چیزی نگفتم ولی در باطن تعجب کردم که چرا حاجی سید مهدی اینقدر نظر بد دارد باری مدتی گذشت و سید مهدی یکی از صبا یای مبارک را برای پسر خود درخواست کرد که ازدواج کند همیکل مبارک قبول نفرمودند و او هم از همیکل مبارک قهر کرد و بناقضین پیوست و مطرود و مردود شد آنوقت سر اظهارات جناب حاجی را فهمیدم و دانستم که المؤمن بنظر بنور الله و نیز فرمود که در آن ایام از جناب مشکین قلم سرمشق میگرفتم روزی که میخواستم برای پدرم کاغذ بنویسم سرمشق خط مشکین قلم را گرفتم و از روی آن باصطلاح کرده زدم تا به پدرم بفهمانم که خط من چقدر خوب شده و این از عوالم جوانی و نادانی بود در آن ایام رسم بود که هر کس در

حیفا بجائی کاغذی مینوشت اصل نامه خود را بحضور مبارک حضرت عبدالبهاء جل ثنائیه تقدیم میکرد که ملاحظه فرمایند و مهر کنند زیرا در آن ایام فتنه ناقضین شدید بود و از اینکه مبادا مطالبی برخلاف واقع با طرف بنام این و آن فرستاده شود اینطور امر فرموده بودند .

باری فرمود کاغذی را که برای پدرم نوشته بودم به همراه صفحه مشق خط خودم که از روی خط مشکین قلم کرده کرده بودم بحضور مبارک تقدیم کردم نامه را مهر فرمودند و مرحمت کردند و بعد نگاهی بمشق من انداختند و فرمودند خط خوبی است امیدوارم که خودت هم روزی بیاید که مثل همین خط بنویسی .

من خیلی خجل شدم و پشیمان از خطای خود شدم و آن مشق را برای پدرم نفرستادم . فرمود سالها من در ارض اقدس مشرف بودم تا آنکه دوران مراجعت من بایران فرا رسید و قرار شد مرا مرخص فرمایند روزی طرف عصر که قرار بود فردای آن روز عازم ایران بشوم مرا احضار فرمودند و در محضر مبارک بکنار دریا رفتیم همیکل مبارک مشی میفرمودند و من هم در محضر مبارک بودم بمن فرمودند جناب خان شما بایران میروید در پناه جمال مبارک هستید زندگانی خواهید کرد و راحت خواهید بود و در اداره دولتی استخدام خواهید شد و بخدمت مشغول خواهید گشت ولی در آن ایام بواسطه امتحانات شدید ه اشخاص مهمی که در ظل امر الله هستند ساقط خواهند شد

و از امرالله بیرون خواهند رفت اگر نام آنها را که الان در اعلی درجه شهرت هستند بتو بگویم پشتت خواهد لرزید اما صبر کن تا آن وقت برسد فرموده اند المخلصون فی خطر عظیم عده ای از مخلصین در خطر امتحانات الهیه گرفتار میشوند و محو و نابود میشوند اما تورا جمال مبارک حفظ میفرماید و در امرالله ثابت و مستقیم خواهی ماند ولی در عوض بلای شدیدی و گرفتاری عظیمی برای تو پیش خواهد آمد که خیلی سخت است دشمنان امرتورا متهم بامر عظیمی خواهند کرد و تورا بمحاکمه کشیده محکوم خواهند نمود و از کار منقصل خواهی شد و مدتی گرفتار میشوی و در محکمه که محکوم میشوی حکم حبس و زندان میدهند و دوسیه تو بجریان میافتد و تواز همه جا ناامید میشوی و حتی خیال انتحار خواهی کرد ولی دوسیه تو آخر کار برای اجرای حکم نهائی بدست یکی از بندگان مخلص و مؤمن جمال مبارک که مستخدم دولت است خواهد افتاد اول مؤمن بامرالله است ولی ایمانش مخفی است و احدی خبر ندارد که او بهائیس واقعی و مؤمن حقیقی است او حکم محکمه را لغو خواهد کرد و امضاء نخواهد کرد لهذا تو تبرئه میشوی ولی مدتی بیکار خواهی ماند آنوقت بفکر خدمت امرالله باش و تبلیغ کن کار دنیای تو هر جور خدا بخواهد درست میشود و مدتی خواهد گذشت بالاخره پس از چند سال باز داخل خدمت دولت میشوی و حقوق دوره انتظار خدمت راهمه دولت در استخدام جدید بتو خواهند

پرداخت آنوقت بفکر خدمت باش موفق خواهی شد • بعد هیکل مبارک ربک کوچکی را از زمین برداشته و بلاله گوشم گذاشته و فشار مختصری دادند و فرمودند آنچه را گرفتیم یادت نرود بعد فرمودند فی امان الله ...

جناب طاهری بایران میآید و در جنوب مملکت شیراز و اطراف بخدمت دولت میپردازد و جمعی از احبا راهم در اداره خود بکار میگمارد و به نیکی و فداکاری و امانت و صدق در بین همکاران معروف میشود پس از مدتی جمعی از بدخواهان زنی را که در خانه طاهری درآباده کلفت بوده پولی میدهند و وادار میکنند که برود و شکایت کند که از طاهری حامله است و چنان سروه این تهمت را درست میکنند که بالاخره کار بمحاکمه میکشد و از کار منقصل میگردد البته این پیش آمد سالها بعد از مراجعتش از ارض اقدس بایران اتفاق میافتد و بیانات مبارکه را که در عرض سالیان اشتغال بکار از یاد برده بود همه را بیاد میآورد مدتها بود که صعود مبارک واقع شد بود عریضه ای حضور حضرت ولی امرالله فصن ممتاز عرض میکند و هیکل مبارک در باره اش دعا میفرمایند و خلاصه حسب تقریر آخرین روز که دوسیه و پرونده اش برای صدور حکم قطعی بمقامات عالییه میرود و او تصمیم بانتحار میگیرد ناگهان علی الصباح باو مؤده میرسد که از محکوم نجات یافتی و حکم محکمه در مقامات عالییه نقض شد آنوقت میفرمود بیان مبارک را در باره آن مؤمن مخلص که پنهمان

است بیاد آوردم ولی هرچه سعی کردم که او را بشناسم و بفهم کیست میسر نشد و هنوز هم ندانسته ام که کیست جناب طاهری مدتها بزرع و کشت و کارهای مشابه میگذراند تا آنکه پس از چند سال دوباره بخدمت دولت خوانده شد و مهلخ قریب پنجاه هزار تومان حقوق عقب مانده خود را دریافت کرد و پولدار شد و وارد خدمت دولت شد و پس از صبحی چند بعنوان متقاعد و بازنشسته با حفظ حقوق دولتی از کار مصاف شد و بمسافرت و مهاجرت پرداخت و بالاخره بعراق عرب رفت و در کربلا مهاجر بود تا آنکه گرفتار بیماری سرطان شده و در کربلا صعود کرد و جسدش را در گلستان جاوید بخداد آورده بخاک سپردند باز ماندگانش هستند ولی مرا از آنها خبری نیست .

باری آن شب که در عاس آباد در خدمتش بودیم قسمتی از اشعار و آثار خود را برای ما خواند اشعارش خوب و جالب است و حالت خاصی دارد از جمله آثار و اشعار جناب عاس خان طاهری که در دست نامه نگار است و در کتاب آفاق و انفس و کتاب سفره قلندر هم نوشته ام این ابیات است که ذیلا مینگارم
قوله علیه الرحمه :

چو روید در بهاران لاله از خاک مزار من

بود آغشته با خونها قلب داغدار من

بگو مجنون لیلی را که سر از خاک برسد اراد

دوباره درس عشق آموزد از لوح مزار من

بشست از لوح گیتی قصه های نوح و طوفان را

ز بس سیل سرشك آمد ز چشم اشکبار من

مرا ای شام غم کمتر نوید روز روشن ده

که روز من سیه تر هست از شبهای تار من

کجا پائی که بگریزم کجا دستی که بستیم

درینا در کفم نبود عنان اختیار من

تهی شد ترکش عمر من و یک صید در آخر

بدستم نیست تا گویم که اینست افتخار من

غداً انقطاعی خواهم از دنیا که گر طوفان

بگیرد روی خشکی را سازد ترغبار من

و نیز از اثر طبع اوست :

عقل را دیوانه از یک جلوه مستانه کردی

و چه خوش کردی مرا آسوده زین دیوانه کردی

آفرین بادت که تا شمع جمال خود نمودی

شمع رویان جهان را گرد خود پروانه کردی

آخر ای دیر آشنا با خود نکردی آشنایم

تا مرا از ماسوای خویشتن بیگانه کردی

.....

اشعارش بسیار است ولی دیوانش جمع نشده . عکس از خود بمن

ارائه فرمود که در زیر آن نوشته بود :

بمان بعکس من ای عکس و جاودانی باش

دلیل مثبت این خاکدان فانی باش

چو ترک جسم کند روح آسمانی من

تو یادگاری از آن روح آسمانی باش

باری اوصافش بیرون از شطراست شب را در آنجا ماندیم و جناب طاهری فرمود که در اینجا تازگی مردی آمده برای زراعت و سرمایه دار است و سنی حنفی است و پیرو غلام احمد قادیانی اگر مایل باشید بفرستم شب را بیاید و ملاقاتی بشود موافقت کردم گماشته ی خود را فرستاد و او را خبر کرد پیغام داد که مه مانی دارم و معذروم جناب طاهری پیغام دادند که با مهمان خود تشریف بیاورید و شام را در خدمت باشیم دعوت را پذیرفت و با مهمان خود تشریف آوردند مردی بود در حدود شصت سال داشت و مهمان خود را معرفی کرد که از طهران آمده است و با هم محاسبه داریم و از حیث عقیده پیرو جناب احمد کسروی است آقای طاهری هم ما را معرفی کردند که مسافر هستیم و عازم شیراز و ضمناً فرمود که آقایان همه بهائی هستند مرد قادیانی گفت شما از اسلام چه ضرر دیدید که پیرو حضرت بهاء الله شدید من شنیده ام ایشان مدعی الوهیت هستند با آنکه حضرت رسول (ص) مدعی مقام عبودیت است اشهد ان محمدا عبده و رسوله عرض کردم شما بقول خودتان شنیده اید ولی تحقیق نفرموده اید و رسیدگی نکرده اید و حتی جناب

خلیفه ثانی قادیانی حاجی محمود بشارت در کتاب تحفة الطوک خود ^{عین} مطلب را نوشته اند و در ضمن جمله ای کوتاه نوشته اند که جناب باب و بهاء الله چون مدعی الوهیت هستند از بحث ما خارج هستند دیگر مطلب دیگری نوشته اند و مطلب را بی اهمیت جلوه داده اند و این از شخصی که خود را خلیفه ثانی قادیانی میدانند بسیار عجیب است ولی ایشان خود خبر داشتند و قضیه را از روی سیاست و حکمت مستور داشته اند آقای طاهری فرمود اساساً ادعای جناب غلام احمد چیست؟ مهمان قادیانی فرمود ایشان مجدد قرن چهاردهم و دارای مقام محدث هستند و محدث عبارت از نبوت بالقوه است و الهام و وحی بمحدث میرسد و رشته نبوت خاتمه نیافته باین معنی که سایر مسلمین میگویند آقای طاهری فرمود بنابراین رسول الله خاتم النبیین نیستند قادیانی فرمود چرا خاتم النبیین هستند ولی بعد از او هم صاحبان وحی خواهند آمد و مزده ظهورشان در احادیث مرویه از رسول الله بنام مهدی و مسیح داده اند و حضرت غلام احمد همان مهدی و مسیح هستند که منتظر ظهورش بودیم و ظاهر شد و باو مؤمن شدیم آقای طاهری فرمود ایبن فرمایش شما متناقض است چطور میشود که رسول الله خاتم النبیین باشد و در عین حال بعد از او نبی مبعوث شود قادیانی گفت حدیثی هست از حضرت صدیقه عایشه ام المومنین که فرمود درباره رسول الله که قولوا انه خاتم الانبیاء و لا تقولوا لابی بعده

ظاهری فرمود درست نفهمیدم زدن بی‌اناً قادیانی فرمود من از بیانات حضرت غلام احمد و حضرت خلیفه ثانی از مطالبی را برای شما می‌گویم و آن بیان جامعی است و خود را معرفی فرموده و مقام خویش را آشکار کرده می‌فرماید قوله :

" ۱۱ فاعلموا ايها الطالبون المنصفون والعاقلون المتدبرون اني بعد من عباد الرحمن الذين يجيئون من الحضرة وينزلون بامر رب العزة عند اشتداد الحاجة وعند شيوع الجهالات والبدعات وقلّة التقوى والمعرفة ليجدد واما خلق وجمعوا ما تفرق و كذلك جئت و انا اول المومنين و اني بعثت على رأس هذه المائه المباركه الربانيه لاجمع شمل الملة الاسلاميه و ادفع ماصيل على كتاب الله و خير البريه و اكسر عصا من عصي واقيم جدرا ن الشريعه و قد بينت مراراً و اظهرت الناس اظهاراً اني انا المسيح الموعود و المهدي المعهود و كذلك امرت و ما كان لي ان اعصى امر ربي و الحق بالمجرمين فلا تعجلوا على و تدبروا امرى حق التدبير ان كنتم متقين و عسى ان تكذبوا امراً و هو من عند الله و عسى ان تضيقوا رجلا و هو من الصالحين و ان الله ارسلني لاصح مفاصد هذا الزمن ... و ما كان دعواي في غير زمانه بل جئت كالرياح الذي يمطر في ابانه و عندى شهادة من ربي لقوم مستقرين و آيات بينات للبعثين ... و قد جاءت ايام الله و فتحت ابواب الرحمه للطالبين فلا تكونوا اول كافريها ... الخ
(اعجاز المسيح صفحه ۷ - ۱۰)

فرموده که من بنده خدا و از انبیاء هستم که در رأس این قرن برای تجدید فرائض و سنن و جمع کردن مسلمین بر منتهاج واحد و تعمیر دیوار فرو ریخته شریعت از طرف خدا آمده ام و منم مسیح موعود و مهدی معهود و بزودی درباره من حکم نکنید چه بسا صادق باشم و مرا تکذیب کنید و من در موقع اصلی آمده ام و زمان احتیاج بظهور من دارد و من مانند ابر بهار در موقع معین میبارم و خدا مرا برای اصلاح مفاصد این زمان فرستاده است و از این قبیل مطالب فرموده ظاهری فرمود که بر حسب احادیث مشهوره مهدی و مسیح دو شخصیت بارز و مستقل هستند مهدی و باصطلاح شیعه قائم آل محمد باید از نسل و نژاد رسول الله باشد و او غیر از مسیح است که باید از آسمان بیاید و نص حدیث مروی مقول الطرفین که سنی و شیعه هر دو روایت کرده اند از رسول الله دال بر ظهور دو شخصیت است یکی بنام مهدی و دیگری بنام عیسی و در آن حدیث که در کتب سنی و شیعه هر دو هست می‌فرمایند لو لم یبق من الدنيا الا یوم واحد لظول الله ذلك الیوم حتی یظهر فیہ المهدي ثم ينزل عیسی و یصلی خلفه و یبلغ سلطانه المشرق والمغرب عیسی باید پشت سر مهدی نماز بگذارد ...
قادیانی گفت حدیثی هست از رسول الله که فرمودند لا مهدی الا عیسی و این دلیل بروحیت مهدی و عیسی است ظاهری فرمود که بر فرض صحت چنین حدیثی این حدیث دال بر وحدت حقیقه

مهدی و عیسی است نه بروحدت شخصیه چنانچه در قرآن فرموده
 لا تفرق بین احد من رسله یعنی رسل الهی وحدت حقیقیه دارند
 در عالم معنی ولی در عالم ظواهر هر کدام مستقل اند گفتم چون
 جناب غلام احمد برای خود همدستی مورد اطمینان نیافتند
 متمسک باین حدیث شده است و مهدی و عیسی را یکی دانسته
 و در مقابل يك حدیث مشکوک لا مهدی الا عیسی که از آحاد است
 صدها حدیث ظهور مهدی موعود از آل رسول و نزول عیسی بن
 مریم را از آسمان منکر شده آیا میتوان گفت که آن صدها حدیث
 مهدی و عیسی در مقابل يك حدیث آحاد لا مهدی الا عیسی ارزش
 نداشت که غلام احمد آنهمه احادیث متعدده و فیره را گذاشت
 و متمسک بیک حدیث مشکوک لا مهدی الا عیسی شد ؟ از اینها
 گذشته جناب غلام احمد دارای شریعت مستقله و آیات و احکام
 بدیعه نیست و همه جا فرموده که برای ترمیم و اصلاح شریعت
 اسلام آمده که همه مسلمین را از اختلاف برهاند و همه مذاهب
 سلامیه را تحت يك راییت بنام راییت احمدیه جمع سازد او خود
 سنی حنفی است و آمده که همه مذاهب اسلامیه را که فترق
 متعدده هستند با اسلام و مذهب حنفی دعوت کند تا همه مسلمین
 سنی حنفی باشند و انشعاب و عداوت از بین مسلمین برطرف شود
 او هیچ جا ادعای شرع جدید نکرده و دعوی نبوت بالفعل نکرده
 بلکه خود را محدث و نبی بالقوه میدانند و در ضمن قصیده معروفه
 خود چنین فرموده است :

من نیستم رسول و نیاورده ام کتاب

هان ملهم استم و ز خداوند منم ذرم
 این قصیده در کتاب در ثمین فارسی که دیوان اشعار جناب غلام
 احمد است از صفحه ۱۶۰ - ۱۶۲ مندرجست و در مطلع آن فرمود
 جاییکه از مسیح و نزولش سخن رود

گویم سخن اگر چه ندارند بسا ورم
 کاندردلم دمید خداوند کردگار
 کان برگزیده را زره صدق مظهرم
 موعودم و بحلیه ماثور آمدم
 حیفت گربدیده نبینند منظرم
 تا آنجا که فرموده :

بعد از خدا بعشق محمد مخمرم
 گر کفر این بود بخدا سخت کافر م
 هر تار و پود من بسراید بعشق او
 از خود تهی و از غم آن دلستان پر م

جانم فدا شود بره دین مصطفی

این است کام دل اگر آید میسر م
 باری ایشان با آنکه خود را مروج دین اسلام میدانند و یک سر
 موئی از احکام و دستورات اسلام منحرف نمیشوند مع ذلك حکم
 محکم اسلام و قرآن را که عارت از جهاد با کفار است نسخ فرموده ا

و در کتاب اعجاز المسيح بصراحت فرموده اند قوله ص ۲۱
 " ... ومن المعلوم ان هذا الوقت ليس وقت ضرب الاعناق لاشاعة
 الدين و لكل وقت حكم آخر في الكتاب المبين بل يقتضى حكم الله
 في هذه الاوقات ان يؤيد الدين بالحجج والايات و تنقد امور
 الملة بحين المعقول و يمعن النظر في الفروع والاصول ثم يختار
 مسلكاً يهدى اليه نورا للهام و يضعه العقل في موضع
 القبول وان يعده عدة كمثل ما اعد الاعداء و يغل السيوف
 و يحد الدماء و يسلك مسلك التحقيق و التدقيق ... الخ
 ف
 ميفرمايد كه بايد جنگ و جدال را موقوف كرد و شمشيرها را غلا
 نمود و عقول را آماده و تيز و تند نمود و احكام را بمقتضاي وقت
 سنجيد و آنچه را كه مطابق عقل باشد اختيار نمود و احكام
 را بمقتضاي زمان وضع كرد و اعداي دين را با سلاح خودشان كه
 محبت و مهر و حيله و مكر است عاجز ساخت زيرا حالا وقت جنگ و
 جدال نيست و جهاد را نسخ فرموده و جميع جنگهاى رسول را
 همه در كتب خود حرركات دفاعيه خوانده است با آنكه بعضى از
 آنها دفاعى بوده كه ذكر آن موجب اطناست و اين جمله را از
 آيات و الواح جمالقدم جل جلاله اخذ كرده زيرا آثار امريه
 راهمه خوانده و از آنها استفاده بسيار نموده داستان
 مباحثه او را با جناب ميرزا محمود زرقانى در لاهور كه بنا بود
 واقع شود در رساله شرح احوال جناب غلام احمد نوشته ام
 كه چگونه از ميدان بيرون رفت و بعد از سفر از مباحثه خوددارى

كرد و آن رساله در بيروت بطبع رسیده است جمالقدم جل جلاله
 در لوح ببارك بشارات ميفرمايند قوله تعالى
 " يا اهل ارض بشارات اول كه از ام الكتاب در اينظهور اعظم
 بجميح اهل عالم عنايت شد صحو حكم جهاد است از كتاب
 تعالى الكريم ذوالفضل العظيم ... الخ اينك قريب بيست مجلس
 از نشریات فرقه قاديانى از آثار جناب غلام احمد و خليفه ثانی
 و ساير نويسندگان و مؤلفان قاديانى بعربى و بفارسى وارد و
 انگليسى با من همراه وهمه حاضر است و از آثار جناب غلام احمد
 كتاب حماه البشرى و اعجاز المسيح و مواهب الرحمن را همراه
 دارم و نيز كتاب تحفة الطوك خليفه ثانی را كه فارسى است
 همراه دارم و مطالب لازمه را از آنها استخراج كرده ام جناب
 غلام احمد در مواهب الرحمن دليلها بر صدق ادعاى خود
 آورده كه در نوع خود بى نظير است و قسمتى از آن را براى شما
 ميخوانم . اين كتاب را غلام احمد در رد بر جریده اللواء مصر
 تاليف كرده غلام احمد فتوى داده بوده كه تزريق نفوس بسا
 آهول براى دفع مرض طاعون حرام است و اگر خدا بخواهد
 خودش شفا ميدهد مدير جریده اللواء با و حمله ها كرد و سخنان
 او را مردود ساخت غلام احمد كتاب مواهب الرحمن را در رد
 جریده اللواء تاليف كرد و اول خود را معرفى كرده و بعد
 علامات و آثار صدق ادعاى خود را در آن كتاب نقل فرمود
 بقوله : " ... تعال اقض عليك قصتى واسمع منى معذرتى ...

انی امرؤ یکننی رسی و یعلمنی من لدنه و یحسن ادبی و یوحی
 الی رحمة منه فاتبع ما یوحی و ما کان لی ان اترك سبيله و اختار
 طرقاتی و کما قلت من امره و ما فعلت شیئاً عن امری و ما افتريت
 علی رسی الا علی و قد خاب من افتری (مواهب الرحمن ص ۵) در
 جمله میفرماید که مرا خدا مبعوث فرموده و آنچه را گفتسه و
 میگویم فرمان خداست و از خود چیزی زیاده و کم نیکنم و بر خدا
 افترا نمیزنم . مقصودش آنست که آنچه را درباره حرمت
 تزریق دوا بمرض گفته ام قول خودم نیست بلکه فرمان الهی را
 بخلق خدا ابلاغ کرده ام و خدا فرموده که تزریق دوا بمرض
 حرام است بعد فرموده قوله : ص ۶ ... و عندی منه شهادات
 کثیره و انه اری لی آیات کبری وله اسرار فی اتباع وحیه الذی
 رزقنی و رموز لا تدركها عقول الوری و برهمن قیاس ادامه میدهد
 مسئله تحریم تزریق دواى ضد طاعون را بخدا نسبت میدهد و
 خیلی حرف میزند و نصف بیشتر رساله مزبوره مواهب الرحمن
 درباره همین مطلب است و میگوید که من و یارا نم بدون تزریق
 از مرض محفوظ ماندیم و بسیاری از آنها که تزریق شدند همه
 بودند زیرا خدا خواسته بود و بعد با قسمهای غلیظ و سوگندهای
 بکم خود را مسیح موعود معرفی میفرماید و سپس آیات و علامات
 مسیح بودن خود را ذکر میکند که از آنجمله هلاک شدن چند نفر
 از دشمنان اوست که با او معاندت میکردند و خدا آنها را از بین
 برد و نام آنها را هم ذکر کرده است و داستان مبارزه خود را با

اجنه و شیاطین ذکر میکند که چگونه نام خدا را بردم و بر همه
 مسلط شدم .

و نیز از جمله آیات و علامات خود را که نوشته اینست

" و من آیاتی کتب الفقها فی العربیه فی تلك المدة المشتهرة
 وجعلها الله اعجازاً لی اتمناً للحجة ... و بعد اسامی کتب
 خود را که بصری نوشته ذکر میکند بقوله

" و اولها اعجاز المسیح ثم بعد ذلك هدی ثم الاعجاز الاحمدی
 و هو معجزه عظمی ... و میگوید اعلان کردم که هر کس مثل
 کتاب اعجاز احمدی من کتابی تالیف کند حاضرم که ده هزار
 روپیه باو جایزه بدهم بشرط آنکه بیست روزه بیشتر در تألیف
 آن صرف نکند و بعد میگوید که هیچکس حاضر نشد ملاحظه
 فرمائید که چه سخنان کودکانه ای برای اثبات ادعای عجیب
 خود آورده است و مانند کودکان شرط بندی کرده است
 (ص ۱۳۳ مواهب الرحمن) و میگوید همه در مقابل شرط بندی
 من ساکت شدند مانند گنگان و چهار پایان قوله فما بارز احد
 فی الجواب کانهم بکم اومن الدواب و مکرر از برای هلاکت و از بین
 رفتن مخالفین خود اظهار شادمانی کرده و رجز خوانی بسیار
 نموده از جمله درباره محمد حسن فیضی میگوید (ص ۱۳۱ -
 مواهب الرحمن) قام رجل لاینائی اسمه محمد حسن فیضی و کان
 اعدی اعدائی و سبئی و شتمنی ... حتی لعنه رسی ... فما لیث
 بعده الا قلیلاً من الايام حتی رای وجه الحمام (مرگ) ... حتی

اسکتہ الموت من قاله و قبله وردہ الی سبیلہ و بعد دربارہ
 مجازات نذیر حسین کہ از مخالفین بودہ سخن میگوید کہ انہ
 کان اول من کفرنی و سال وفات او را با جملہ (مات ضال ہائما)
 کہ میشود ۱۲۲۰ ہجری و بعد دربارہ نزول وحی برا و رجزها
 میخواند من در اینبارہ سخن بسیار دارم ولی وقت گذشتہ و شب
 بنیمہ رسیدہ چند فقرہ ازگفتہ اورا میخوانم و جزوہ ای را کہ
 عرض کردم نوشتہ ام میدہم شما کہ مطالعہ فرمائید جناب
 ظاہری خیلی اظہار لطف کردند و من قسمتہائی را از کتاب
 مواہب الرحمن بشرح آتی خواندم قوله ص ۹۹ لایدخل
 فی جماعتنا الا الذی دخل فی دین الاسلام و اتبع کتاب اللہ و
 سنن سیدنا خیرالانام و آمن باللہ و رسولہ الکریم الرحیم و
 بالحشر والنشر والجنۃ والجحیم و یعد و یقر بانہ لن یتنفی
 دینا غیر دین الاسلام و یموت علی هذا الدین ... ملاحظہ
 فرمائید کہ دعوت او فقط باسلام است و غیرمسلم را در جماعت
 خود نمی پذیرد ... و اگر کسی مسلمان باشد دیگر بغلام احمد
 و جماعتش چہ احتیاجی خواهد داشت واللہ خودش ہم میداند
 چہ میگوید؟ و در ص ۷۳ فرمودہ از کتاب مواہب الرحمن
 قوله و من عقایدنا ان عیسی و یحیی قد ولداعلی طریق
 خرق العلادہ ولا استبعاد فی هذا الولادہ ... الخ و در صفحہ
 ۶۹ فرمودہ انا مسلمون نوٹن بکتاب اللہ الفرقان و نوٹن بان
 سیدنا محمداً نبیہ و رسولہ و انہ جاء بخیرالادیان و نوٹن بانہ

خاتم الانبیاء لا نبی بعدہ (در اینجا برخلاف قول عایشہ
 ام المومنین رفتار کرده و فراموش کرده کہ خودش بحدیث عایشہ
 استدلال کرد کہ قولوا انہ خاتم الانبیاء و لا تقولوا لا نبی بعدہ
 و از قبل عرض کردم) الا الذی رسی من فیضہ و اظہرہ وعدہ وللہ
 مکالمات و مخاطبات مع اولیائہ فی هذا الامہ (پس بنابراین امثال
 غلام احمد در امت بسیار هستند کہ خدا با آنها مکالمہ کسرد
 و اختصاص جناب غلام احمد ندارد) و انہم یعطون صحیفہ
 الانبیاء و لیسوا بنبین فی الحقیقہ (پس غلام احمد نبی حقیقی
 نیست) ... پس از آنکہ جملات فوق را نوشتہ متوجہ شدہ کہ
 علیہ خود رد نوشتہ است و لهذا در دوسہ سطر بعد از آن
 کلمات خود را توجیہ کردہ و فرمودہ قوله ص ۶۹ قوله و نعنی
 بختم النبوه ختم کمالاتها علی نبینا الذی هو افضل رسل اللہ
 و انبیائہ و نعتقد بانہ لا نبی بعدہ الا الذی هو من امتہ
 و من اکمل اتباعہ ... الخ
 خیلی دست و پا زدہ کہ کلام قبل خود را درست کند ولی نشدہ
 و باز ہم برخلاف فرمودہ ام المومنین عایشہ بجملہ لا نبی بعدہ
 اقرار کردہ ... " حقیقہ این مثل در اینجا تناسب دارد " شعر
 گفتن چہ ضرور کہ شاعر در قافیہ فرو بماند "
 این را دیدیم خود را مسلمان و تابع اسلام میداند و رسول اللہ
 را خاتم النبیین دانستہ و لا نبی بعدی را برخلاف فرمودہ
 ام المومنین عایشہ قبول دارد ولی در مقام دیگر چنین میگوید

ص ۶۱ قوله : " غضبوا علیّ بما قلت ان عیسی مات وانیّ انا
 المسيح الموعود الذی یحیی الاموات ... وان موت عیسی خیر
 لهم لو كانوا یعلمون وانّ الله آتاهم مسیحا كما اتی الیهود
 ما لهم لا یفهمون ودر ص ۲۰ فرموده ... انّی انا المسيح الموعود
 والا امام المنتظر المعهود وحکمنی الله لرفع اختلاف الامة و علمنی
 من لدنه لا ادعو الناس علی البصیره فما کان جوابهم الا السب
 والشتم والفحشاء والتکفیر والتکذیب والا یذاء وقد سبّونی بکل
 سبّ ... " در این کتاب عواهب الرحمان از این قبیل سخنان
 متناقض بسیار است و در کتاب اعجاز المسیح که از قبل هم اشارت
 رفت از این قبیل فرمایشات فراوان است و اساس آن بر تفسیر
 سورة فاتحه الکتاب قرآن مجید است و قبل از شروع بتفسیر مقدمه ای
 بر آن نوشته و در آن جا سخنان فراوان گفته است که میتوانیید
 خودتان بآن کتابها رجوع کنید و اینک جزوه ای را که خودم نوشته
 بشما تقدیم میکنم که سرفرصت بخوانید و جزوه را بجناب طاهری
 دادم . قادیانی که سراپا گوش بود گفت من سئوالی دارم گفتم
 بفرمائید فرمود در کتاب ایقان درباره تربت قبر امام حسین
 شرحی نوشته شده و من خواستم که شرحی در آن باره بفرمائید
 ض کردم یکی از پیشوایان قادیانی کتابی بانگلیسی نوشته و در
 آن کتاب حمله ها به بهائیت کرده و از جمله همین مطلب را که
 فرمودید با آب و تاب نوشته و گفته مادام که تربت قبر امام حسین
 سبب شفای امراض است خوبست بهمه عالم اعلان کنید که دیگر

بیمارستان لازم نیست . دوا لازم نیست دکتر لازم نیست برای
 شفای اهل عالم دوائی مجرب بدست آمده است که فوراً هر
 مرضی را شفا میبخشد و از این قبیل جملاتی با کمال وقاحت نوشته
 است و استهزاء نموده است و اصل ترجمه حضرت ولی امر الله
 را بانگلیسی از ترجمه کتاب ایقان نقل کرده است و از شما
 ممنونم که با کمال ادب و متانت این مطلب را فرمودید و ایقان آنچه
 فرموده اند مستند با حدیث وارد از طرق شیعه اثنی عشریه
 است در اخبار شیعه از ائمه اطهار در این خصوص تاکید
 بسیار شده است حال اگر قادیانی معتقد بشیعه و ائمه اطهار
 نیست و اخبار شیعه را قبول ندارد ایرادش ابداً وارد نیست از
 این گذشته خاک فی حد ذاته اثری ندارد و از جهت انتساب
 بمنظور نبوت و ولایت آن اثر را پیدا میکند آقای قادیانی مزبور
 اگر در خصوص تربت امام حسین (ع) شکی دارند و استهزاء
 میفرمایند درباره مشت خاکی که حضرت رسول برداشته و بروی
 دشمنان پاشیدند و بطرف آنان ریختند و فرمودند شاهدت الوجوه
 و شکست بر لشکر دشمن افتاد چه میگویند که همه مورخین مسلم
 اعم از سنی و شیعه نوشته اند اگر چنین بود پس چرا رسول الله
 اصحاب خود را بگشتن میداد و خود آنحضرت در غزه احد
 پیشانیش با سنگ دشمن شکست و دندانش شکست و اغلب
 اصحابش مقتول و بقیه منهزم شدند چرا از همان خاک ریختند
 و فاتح و منصور نشدند آقای محترم اگر بنای ایراد باشد همه

جوړ ممکنست درایقان میفرمایند شرط اصلی خلوص نیت است اگر نیت خالص و ایمان کامل نباشد خاك فی حدّ ذاته اثری ندارد و دنباله این بحث ادامه یافت آنگاه هنگام شام رسید و بعد از صرف شام هر يك با استراحت پرداختند *

صبحگاهان هم برخاستیم و بعد از انجام مراسم دعا و نیاز و نماز گرد هم نشستیم. قادیانی در شب گذشته رساله ای که من نوشته بودم از آقای طاهری گرفته و خوانده بود و با جناب طاهری در باره امرالله و ظهور جمالبارک جلّ جلاله پرسش کرد و آقای طاهری با او شروع بمذاکره امری فرمودند و طولی نکشید که تصدیق بامرالله کرد و در ایمانش ثابت گردید قرار شد که ساعتی برویم و شهر آباده را دیدن کنیم همه با هم راه افتادیم بر سر راه وارد صفاد شدیم و از حظیره القدس جدید البنای آن دیدن کردیم و بعداً وارد آباده شدیم آباده یکی از شهرستانهای ایران در استان هفتم یعنی فارس میباشد و در شمال غربی فارس و جنوب شهرضا (قمشه سابق) است و از مضافات و بخشهای آن بوانات و ابرقو و اقلید است آب و هوایش سرد است و در سر راه اصفهان شیراز واقع است بجاری و مثبت کاری و خاتم کاری و گیوه بافی آن معروفست

چند خانواده معروف امری در آنجا هستند کوشک و همت آباد در نزدیکی آباده دارای احبابست و ماشینی را در همت آباد در محضر احبا گذرانندیم بنای تاریخی که شایسته ذکر باشد بچشم نیاسد پس از گردش در شهر بحباس آباد برگشتیم و دو سه مان عزیزا هم با خود مان بردیم آنها هم با کمال اشتیاق تشریف آوردند طرف عصر در جلو باغ منزل طاهری بساط چای گسترده بود بمصاحبیه نشستیم آنکه رفیق قادیانی بود و در همه دوره مذاکرات ساکت بود در آن وقت بحرف آمد و فرمود که من تمام سخنان شما را با دقت استماع کردم و حالا میگویم که من بحمدالله از این قیل و قال برکنارم و جناب احمد کسروی فکر ما را از هر جهت آسوده فرموده و حقایق را بیان کرده است و در کتابهای خود هر موضوع را از هر جهت بررسی کرده و حقیقت را نگاشته و اساس ادعای پیغمبری و غیره را واژگون کرده و مردم را راحت فرموده اند عرض کردم آقای محترم شما کتابهای جناب کسروی را خوب بررسی کرده اید؟ گفت بلی دقیقاً خوانده ام گفتم ایشان که من اغلب کتابهاشان را خوانده ام مردی متحیر و سرگردان است گاهی زیر آب همه چیز میزد گاهی خودش مدعی رسالت و نبوت میشود گاهی حمله بفلاسفه میکند و زمانی بسعدی و حافظ و مولوی و خیام که از ستارگان درخشان آسمان ایران هستند حمله های وقیحانه کرده و سخنان

ناروا و ناپسند درباره آنها گفته و نوشته و گاهی از هر دین
و آئینی بیزاری میجوید و گاهی خودش مؤسس دین جدید و بقول
خودش پاک دینی میشود و دعا و مناجات های فارسی خشک
برای ایام ماه ها بهم میافد گاهی جشن کتاب سوزان بپا میکند
و همه کتب را بجز کتابهای خودش را بشعله آتش میسپارد این مرد
معلوماتش ناقص است و از اصطلاح بی خبر مثلاً در مسئله بیان
علت و معلول بفلاسفه میبازد و سوزاندن را معلول و آتش را
علت می شمارد با آنکه سوزاندن معلول آتش نیست بلکه لازمه
است و رابطه بین آتش و سوزش رابطه لازم و ملزوم است نه رابطه
علیت و معلولیت نسبت بامر مبارک جمالقدم و حضرت اعلی سخنان
زشت گفته و در بهائی گری که رد بر انرا لله است سخنان یاوه
بسیار نوشته و خود را رسوا کرده و در عین حال در کتاب
ورجاوند بنیاد که کتاب دینی اوست بیشتر از دستورات و احکام
اقدس و تعالیم حضرت بهاء الله را بنام خود ذکر کرده
و عیب آنستکه میگوید از هزار سال قبل تا کنون کسی از طرف
خدا و بنام خدا برای نجات مردم غیر از من نیامده است .
خلاصه رفتارش معلوم نیست چطور است من بیشتر کتابهای او را
خوانده ام و رساله ای درباره او یادداشت کرده ام شما هم
از دقت کنید تصدیق خواهید فرمود که کسروی مردی متحیر
و سرگردان و تناقض گوی است آقای دلاهری فرمود خوبست قسمتی
از این یادداشتها را اگر موجود و همراه است بتدریج بخوابیم

تا همه استفاده کنیم آن آقای پیرو کسروی هم بشدت اظهار
دلیل فرموده و لهذا در مرد فعه قسمتی از آن یادداشتهای
پراکنده را خواندیم و رسیدگی از هر جهت بعمل آمد و در نتیجه
پیرو کسروی بهویت او پی برد و بتحقیق و رسیدگی در باره تعالی
امر افتاد و بمطالعه آثار امری پرداخت اگرچه در این ایام
پیروان کسروی و آثار کسروی تا اندازه از بین رفته و آن شعله
خاموش شده است کتب او را تازه طبع کرده اند و کم و بیش
پیروان او هنوز مخصوصاً در خوزستان هستند کسروی آثار تاریخی
خوبی از خود باقی گذاشته مانند تاریخ مشروطه و تاریخ
هجده ساله آذربایجان و تاریخ پانصدساله خوزستان و قبل
از آنکه بادعای پیغمبری بپردازد آثار خوبی از او صادر میشد
ولی بعد از ادعا بکلی آثارش بی فایده و بی نتیجه شد و دوره
تحقیقات تاریخی او پایان یافت و بنگارش کتاب دادگاه و راه
رستگاری و ورجاوند بنیاد و وپرداخت و از ارزش علمی خود
کاست مخصوصاً وقتیکه تعالیم بهائی را بنام خود منتشر کرد
از اعتبار افتاد او با بهائی ها خوب نبود و ردیه او شاهد است
ولی درباره واقعه شاهرود و شهادت چند نفر از بهائیان
در سال ۱۳۲۵ هـ . ش که آن هنگامه عجیب برپا شد مشارالیه
کتابی نوشت در شرح موقوف و خوبی و راستی اصل مطلب را نگاشت
و آن کتاب را بنام حقایق گفتنی منتشر کرد و مظلومیت و بیگناهی
بهائی ها را ثابت کرد و آن کتاب الان موجود است و از این جهت

نفوس منصف از او ممنون هستند که با همه عداوتی که با امر بها دارد چنین حقیقتی را آشکارا و بی ترس و خوف بنویسد و منتشر کند او در کتابهایش بنفوس معروف و مقدسی حتی بحضرت امام جعفر صادق پیشوای شیعه و بزرگان شیعه و اساس تشیع تحقیق و توهین بسیار کرده و آبروی خود را برده است بقول شیخ اجل شیراز:

بزرگش ندانند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی بسرد

در باره قادیانی در مجلد هشتم ظهور الحق چنین مسطور است که :

در دوره توقف جناب میرزا محمود زرقانی مؤلف بدایح الآثار در هندوستان علمای هند و برما آشوب بها کردند و در کنجاکن حظیره القدس را سنگباران کردند و در مندله نیز بحظیره القدس حمله کردند و شیشه ها را شکستند و مرد مرا از معاشرت با احباب منع نمودند و در روز وفات محمد مصطفی عرفاً سیا او مونجی خانه ای را که محفل تذکرش در آنجا بود سنگباران کردند و احباب را حین عبور بیازردند و چند مرتبه بجمال الدین تنکابنی (جمال افندی) او حاج سید مهدی شیرازی و آقا سید مصطفی رومی و آقا میرزا محرم حمله ها کردند و اذیتها نمودند ولی آسیبی بآنها نرسید و حکومت جلوگیری کرد و در همان ایام عده بالخبر هفت نفر از علما و بزرگان قادیانی مانند سید محفوظ الحق علمی و مهر محمد خان

شهاب مدیر جریده الحکم قادیانی ها و محمد عمر صمدانی و غیره بامر مبارک تصدیق کردند قادیانی ها برآشفته بمخالفه برخاستند و در آن ایام لوحی از قلم مرکز عهد الهی جل ثنائی نازل شده که فرمودند : " این شخص را (غلام احمد قادیانی) گمان چنان که با خیال و عصی مقابلی با شعبه مبین تواند و باین شبهات و اوهام مقاومت کلمه الله تواند که عنقریب خویش را اسیر خسران مبین بیند و آیه مبارکه " الذین اتبعوا من الذین اتبعوا تحقق یابد " یدعون من دون ما لا یضرهم ولا ینفعهم و ضعف الطالب والمطلوب " ولی شه نهایت مدارا و ملایمت جواب شبهات آنها را بدهید بنوعیکه نگردد اینست روش اهل بها و اینست مسلک ائمه هدی ایب خلق ضعیف العقلند ... الخ انتهى

روز سوم از جناب طاهری و میهمانان عزیزشان که راه حق را بودند خدا حافظی کرده و بطرف شیراز روانه شدیم .

مدینه الله — شیراز

پس از ورود به شیراز جنت طراز در مسافرخانه منزل کردیم و از دیدار احباب لذت بردیم جمعی از احباب از نقاط مختلف برای زیارت بیت مبارک آمده بودند از دیدار همه مسرور شد

و زیارت بیت مکرم فائز گشتیم جناب افغان که سمت تولیت بیت مکرم را از طرف حق منیع دارا هستند نهایت محبت را فرمودند روز سوم که از دیدار احبا و زیارت بیت مکرم سرمست بودیم برای ملاقات یکی از آشنایان قدیم بمنزل او رفتیم او یکی از وکلای معروف دادگستری بود و در فن وکالت مهارتی داشت از ملاقاتش خوشنود شدیم فرمود خوب شد آمدی داشتیم لائحہ دفاعیہ ای بینوشتن اینروزها در طهران محاکمه مهمه ای دارم واگر بشود در مقابل لائحہ اعتراضیه که یکی از همکارانم در باره موکل تهیه کرده و ملو از تهمتهای ناروا و سخنان بی اصل و اساس است لائحہ دفاعیہ ای مفصل تهیه کنم و بمقامات صلاحیتدار دادگستری تقدیم نمایم برای من صوفیقت بزرگی است شرح داستانرا بعد برایت نقل خواهم کرد در آن لائحہ دفاعیہ جیبیہ ^{تبر} بهمتها راکه همکارم بموکل من زده است دفع کنم و جیبیہ شبها ^{تبر} به با صبر بهائی در لائحہ اعتراضیه اش وارد ساخته جواب مقنع و کافی بدهم حال که تو آمدی خیلی خوب شد و البته در نوشتن لائحہ دفاعیہ از جنبه جواب شبهات و آثار مبارکه لازمه بمن مساعدت خواهی نمود گفتم بلقمان حکمت آموختن برخلاف است است فرمود تعارف نکن بعد برایت شرح میدهم قدری سخن گفتیم و بعد همراه ^ا بگردش در شهر شیراز رفتیم .

شیراز

از شهرستانهای ایران در فارس و مرکز استان هفتم است در

مغرب دریاچه نی ریز و در فاصله ۹۴۰ کیلومتری طهران در جلگه باصفا واقع شده در شمال آن کوههایی است که شیراز را از مرودشت جدا میکند نهر رکنی که رکن الدوله دیلمی احداث کرده قسمتی از شهر را مشروب میسازد در اطراف ^{آن} باغهای میوه بسیار وجود دارد شهر دارای خیابانهای وسیع و ساختمانهای زیباست کارخانه های نخ ریبسی و پارچه بافی و قند سازی و سیمان و کود شیمیائی در آن موجود است صنعت خاتم سازی و منبت کاری آن نیز معروفست دانشگاه آن شامل دانشکده پزشکی و ادبیات و کشاورزی و دانشکده علوم است بخشهای تابع آن بیضا ، اردکان ، زرکان ، سروستان و غیره است کاخهای هخامنشی در تخت جمشید معروف جهان است و در شمال شیراز واقعت و نیز جامع عتیق که در سال ۲۶۲ هجری بفرمان عمرو لیث صفاری ساخته شده و مسجد نو که در سال ۶۲۳ هجری در زمان ابوسعید از اتابکان فارس بنیاد شده و گنبد شاه چراغ که بر فراز ضریح و مرقد امامزاده احمد فرزند حضرت امام موسی کاظم (ع) امام هفتم شیعه ساخته شده و دروازه قرآن که در آنجا قرآن بزرگی در صندوق قرار داده شده و خط آنرا بحضرت امام زین العابدین نسبت میدهند و برخی خط سلطان ابراهیم نوه امیر تیمور میدانند و آرامگاه سعدی که در خارج شهر در داسنه کوهی واقع شده و آرامگاه حافظ که در شمال شیراز در محلی بنام حافظیه است و در سالهای اخیر ساختمان آنها تجدید شده و کاخ سلطنتی که مقرر کریم خان زند

بوده و مسجد وکیل و مدرسه وکیل که بفرمان کریم خان ساخته شده است شیراز از شهرهای بسیار قدیمی است و بیش از دو هزار سال سابقه تاریخی دارد در دوره هخامنشیان در زمانیکه کاخهای با عظمت تخت جمشید ساخته شده بود دهکده^ی بود در نزدیک شهر استخر و در کتیبه های تخت جمشید نام شیراز "پش" خوانده شده در صدر اسلام بصورت شهر بوده یعقوب ^{لیث} بن صفاری آن شهر را تصرف کرد و برادرش عمرو مسجد عتیق شیراز را بنا کرد علی عمادالدوله از پادشاهان آل بویه در سال ۳۲۲ هجری شیراز را پایتخت خود قرارداد و تا پایان عمر در آن شهر بسربرد عضدالدوله دیلمی نیز کاخ باشکوهی در جنوب شیراز برای خود ساخت و بیمارستان عضدی شیراز را هم بنا کرد و اتابکان فارس که در حدود یکصد و چهل سال در فارس فرمانروایی داشتند در عمران و آبادی شیراز کوشش کردند و از حمله مغول بشیراز با تدبیر جلوگیری کردند در زمان شاه عباس کبیر نیز بناهایی مهم مانند قصر امامقلیخان و مدرسه خان و پل خان و پل رودخانه کر ساخته شد در هجوم افغانها و انقراض سلسله صفویه خسارت بسیار بشیراز رسید پس از کشته شدن نادر شاه افشار کریمخان زند شیراز را پایتخت خود قرار داد از جمله آثار وی بازار وکیل و مدرسه وکیل و حمام وکیل و ارگ کریمخان و خیابان زند است در زمان آقا محمدخان قاجار بواسطه لشکر کشی و قتل و غارتها خرابی بسیار بشیراز وارد شد در دوره

رضا شاه کبیر شیراز آبادی بسیار یافت و بیمارستان نمازی در آن معروفست و آرامگاه سعدی و حافظ تعمیر و توسعه یافت و آبادی بسیار در آن بعمل آمد (فرهنگ عمید) مقبره هفت تن و چهل تن شیراز معروفست آثار امریه در شیراز بسیار است مانند بیت مبارک و اطراف آن ماهمه جارفتیم و همه جارادیدیم تخت جمشید هم رفتیم و بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء جل ثنائیه را در باره تخت جمشید که در ریحیق مختوم نوشته ام بیاد آوردم من آنچه را در ریحیق مختوم و اسرار ربانی و آفاق و انفس نوشته ام در اینجا تکرار نمیکنم همه آن مطالب بسیار جالب و خواندنی است بیت مبارک چند سال قبل بفتوای عالم معروف شیعه در شیراز خراب شد ولی بعد آنرا ساخته و پرداخته اند فتوای سید نورالدین بود و عکس آن در حال خرابی در نزد این عهد هست که در آلبوم بزرگ عکسهای تاریخی ضبط کرده ام اصلاً هر چه هست در شیراز یک روح و صفای دیگر است که در جاهای دیگر نیست هوایش فرح افزاست فضایش روحانیت دارد مهبط وحی کردگار است و مخزن اسرار بيشمار که نمیتوان آن را وصف کرد گفتنی بسیار است ولی بقول مولوی دل ندارم عاشقم معذور دارم مقدر بسیاری آثار متبرکه تاریخی و اشیاء متبرکه در نزد جناب افغان هست که گاهی آنها را به مسافرین و زائرین نشان میدهند و من در سفرهای قبل دوبار زیارت آن موفق شدم و شرح آن را در کتب دیگر خود بتفصیل نوشته ام روزهای بعد دوست سابق الذکر

ماراد عو رمود و برای نگارش لائحہ از من کمک خواست من
از او خواستم کہ لائحہ اعتراضیہ همکارش را در اختیار بندد
بگذارد او هم ورقی چند بمن داد کہ سخنانی ہی اصل در آنها
نوشته بود کہ چه چیزها گفته و چه تهمت‌ها زده و اهل بها را
بفساد عقیده متهم نموده است •

بهر حال بنا بر درخواست دوست عزیز بفاصلہ دوسه روز در شیراز
لائحہ دفاعیہ ای نوشتم و تهمت‌های وارده را یکایک معلوم داشتم
و حقیقت احوال را آشکار داشتم و شبهات مختلفه را کہ با مر مبارک
امثال آن مرد عجیب وارد ساخته اند جواب شافی نوشتم و
بمشارالیه تحویل دادم شما خوانندگان عزیز آن را با دقت
بخوانید و منصفانه قضاوت فرمائید • پس از اتمام اعلامیہ من
بمسفر خود پایان دادیم و بطهران برگشتیم اینک صورت آن اعلامیہ
را ذیلأ مندرج میسازم و حصول نتیجہ قطعیه با خداست •
خدا حافظ شما احبای الهی باشد •

طهران - اشراق خاوری

لائحہ دفاعیہ

"ربنا اننا سمعنا منادياً ينادى للايمان ان آمنوا

برّكم فأمنّا..."

(قرآن مجید سوره آل عمران آیه ۱۹۲)

آقایان محترم : متجاوز از يك قرن است که از سرزمین مقدس ایران که مهبط وحی الهی و جلوه گاه رسولان آسمانی است " حضرت بهاء الله " بعنوان مظهر امرا لله و فرستاده و نماینده خداوند منان برای دعوت اهل عالم قیام فرمود و خود را موعود جمیع ادیان و مؤسس وحدت عالم انسانی و شارع شریعت جهانی باذن الله معرفی نمود .

چنانکه در سوابق ایام " در دوران ظهور هریک از مظاهر الهی و قیام هریک از رسولان الهی مردم بدو دسته منقسم میشدند " جمعی موعود آسمانی را صادق دانستند و ازدل و جان باو گرویدند و در راه نصرت امرش جان و مال و هرچه داشتند ، فدا کردند و جمعی هم نظریعلل متفاوتی شخصیه و مراعات هواهای نفسانی ، با آن فرستاده آسمانی بمخالفت برخاستند و باتمام قدرت بمکابرت و معاندت قیام نموده از هیچ گونه تهمت ناروا و افتراء بیجا و استهزاء و تحقیر و اعتراضات بارده و اشکالات غیر وارده خودداری ننمودند .

بر همین منوال بلافاصله بعد از قیام حضرت بهاء الله

جمعی باو پیوستند و جان و مال در راهش نثار کردند و بمفاد فتمتوا الموت ان کنتم صادقین (سوره الجمعه) صدق ایمان خود را بواسطه بذل جان اثبات نمودند و از آن دوره تا امروز که متجاوز از یکقرن است بالغ بر بیست هزار نفر بالا اختیار ، بدون هیچ اضطرار و یا اجبار ، خون خود را در این راه نثار نمودند چه خانواده ها که برباد رفت ، و چه نفوس بیگناه که بجرم ایقان و ایمان بخدا و مظهر مقدس او ، بشمشیر معاندین متعصب بخاک و خون غلطیدند این نفوس مقدسه را گناه و جرمی نبود جز آنکه بخدا توجه کردند و بمظهر امر او گرویدند و ندای حق را بگوش جان شنیدند و فریاد برآوردند " ربنا اننا سمعنا منادياً ينادى للايمان ان آمنوا برّكم فأمنّا (سوره آل عمران ۱۹۲/۱) دست قاتل خود را میبوسیدند و او را مخاطب ساخته میگفتند " یا اهل الکتاب هل تنقمون منا الا ان آمنّا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل ... " (سوره المائده آیه ۶۴) شرح جانبازی این نفوس غیور و مخلص در تواریخ بهائی و غیر بهائی بتفصیل ثبت شده است و جمعی دیگر هم بعد از ارتفاع ندای الهی ، بمخالفت برخاستند و انواع تهمتها و افتراءات روا داشتند ، زدند و کشتند و سوختند خانه ها خراب کردند خون بیگناهان ریختند ، حتی از کشتن زنان پرده نشین و اطفال صغار و کودکان شیرخوار ، مضایقه نمودند . درباره زنان مخدرات عملی عجیب مرتکب شدند که مشابه آن در تاریخ عالم

فقط در دوره انقلاب کبیر فرانسه ، بشرحیکه در تاریخ مسطور است اتفاق افتاده و قلم در این مقام از نقل آن واقعه ^{شیعه} معذور است زیرا خامه شرم دارد که بنگارش چنان عملی عجیب و مهیب که از ناحیه جمعی هوی پرست هوس باز نسبت بمخلصین و مخلصات درگاه حضرت منان واقع شده مبادرت نماید .

بر اثر اقدامات منرضانه این نفوس عجیبه ، مصداق فرمایش معصوم (ع) آشکارگشت و آنچه که در لوح فاطمه (ع) درباره اصحاب حضرت موعود ثبت شده است تحقق یافت که میفرماید :
فیذل اولیائه فی زمانه ... فیقتلون و یحرقون و یکونون خائفین و جلین مرعوبین ، تصبغ الارض من دمائهم و یفشوا الویل والرنه من نسائهم ... تنهادی رثوسهم کما تنهادی رثوس التریک والدیلم ... اولئک اولیائی حقاً " (روضه کافی)

و نیز بواسطه قیام جاهلان عنود برضد پیروان مظهر ار حضرت معبود مفاد کامل بیان مبارک حضرت رسول (ص) آشکار شد که خطاب بامت مرحومه فرموده لتسلکن سنن من قبلکم شبیراً فشبیراً و ذراعاً فذراعاً حتی لوآن احدهم دخل حجر ضب لدخلتموه " این حدیث شریف از طرق مختلفه از طرف مسلمین اعم از شیعه و اهل سنت روایت شده و در کتب معتبره مضبوط است از جمله علامه مجلسی علیه الرحمه در مجلد هشتم کتاب کبیر بحار الانوار صفحه سوم و چهارم طبع امین الضرب

این حدیث را از طرق مختلفه روایت فرموده است و علامه سیوطی از علمای مسلم اهل سنت این حدیث را در کتاب جامع الصغیر در ردیف ائمت نقل فرموده از اینقرار " عن ابی هریره ... لترکبن سنن من کان قبلکم شبیراً بشبیر و ذراعاً بذراع حتی لوآن احدهم دخل حجر ضب لدخلتم ... الخ باری مفاد این حدیث نبوی کاملاً آشکار شد و در این ظهور اعظم همان رفتاری را که جهال قوم و کفار مخالف رسول الله (ص) با آنحضرت و پیروانش مرتکب شدند جهال مسلمین و اهل عناد از هر جهت مرتکب شدند ، طفل رضیع را بجای شیر ، آب جوشان از سماور در دهان ریختند و پیران ناتوان را برپاشنه نعل زده و با ضرب شلاق مجبور بدویدن نمودند ، زنان بی پناه را دهنه و لگام بردهان زدند و پالان بر پشت نهادند و در کوچه و بازار گردانیدند و از این قبیل اعمال ناهنجار بقدری مرتکب شدند که " گریه گویم شرح آن بی حد شود " ولی تاریخ همه این وقایع عجیبه را در سینه خود نگاه خواهد داشت و بسرای آیندگان بافصح بیان حکایت خواهد کرد . آری عین مصائب و بلیاتی را که ام قبل برسولان الهی وارد ساختند بمراتب شدید تر و سخت تر بر حضرت بها* الله و پیروانش معاندین جهول و سرسخت وارد ساختند در قرآن مجید بخوانید که معاندین با حضرت نوح چه کردند ، با حضرت موسی و عیسی علیهما السلام چه رفتاری نمودند ؟ و با حضرت رسول الله چگونه رفتار نمودند

بقدری اذیت با آنحضرت کردند که فریاد " ما اوذی نبی بمثل
ما اوذیت " برآورد .

رد آدم ز عیب طین گفتند نوح را هم ز کاذبین گفتند
همه گفتند با خلیل خداي با کلیم آنچه اهل کین گفتند
حضرت نوح را چنان خواندند مریم پاک را چنین گفتند
روح بهوت و عقل حیرانست آنچه با ختم مرسلین گفتند
قلم دوستان نیارد گفت آنچه آن دشمنان دین گفتند

یکی از علائم مشخصه مظاهر مقدسه الهیه همین استقامت
آنان در حین نزول بلایا و رزایا از ناحیه اعداء بر آنهاست
در این موارد بجز مدعی صادق من عند الله کس دیگری تاب
استقامت و استطاعت پایداری ندارد و مدعی کاذب بیک زخم
از کارزار میگریزد .

مسئله استقامت از ادله ساطعه ایست که مخصوص مظاهر
مقدس است حضرت رسول الله (ص) فرمودند :
" شیبتهنی الایتان " و نیز فرمودند " شیبتهنی سوره هود
این حدیث از طرق عامه و خاصه روایت شده و در بحار الانوار
و جامع الصغیر سیوطی ضبط است مقصود از آیتان در حدیث
مزبور دو آیه و مشعر بر استقامت است که یکی در سوره هود
و دیگری در سوره شوری نازل شده است و آن آیه اینست که
فرموده فاستقم كما امرت در مقابل تمام مصائب و آلام نازله از

ناحیه اعداء حضرت بهاء الله مدت پنجاه سال استقامت فرمود
در لوح ناصرالدینشاه میفرماید :

" ورد علی فی حبه ما لارأت عین الابداع شبهها ... کلمات مطرت
سحاب القنیا سهام البلاء فی سبیل الله مالک الاسماء اقبلت
الیها ... کم من ایام فیها استراحت الوحوش فی کنائسها
والطیور فی اوکارها وکان الفلام فی السلاسل والاغلال ولم یجد
لنفسه ناصرأ ولا معینأ ... کم من ایام اضطربت فیها لضری
و کم من لیال ارتفع فیها نحب البکاء من اهلی خوفاً لنفسی ...

ما وجدت فی ایامی مقراً من علی قدر اضح رجلی علیه کنت فی
کل الاحیان فی غمرات البلیا التي ما اطلع بها احداً لا الله انه
کان علی ما اقول علیماً ... ولا یخفی علی اهل البصر والناظرین الی
المنظر الا کبر بانی فی اکثر ایامی کنت کعبد یكون جالساً تحت
سيف علق بشعرة واحدة ولم یدء منی ینزل علیه اینزل

فی الحین او محمد حین و علی کل ذلك تشکر الله رب العالمین
امثال این بیانات در آثار مبارکه بسیار است .

نسبت هائی را که مردم در دوران قبل برسولان الهی میدادند
در این دوره شدیدتر بحضرت بهاء الله و پیروانش نسبت دادند
و هنوز هم نسبت میدهند و از جمله نسبت های ناروائی است که
یک نفر وکیل پایه یک دادگستری در لایحه ای که برضد یک فرد
بهائی مظلوم نوشته منتشر ساخته و بخیاال خود شاهکار کرده
و عنقریب در این لایحه در محل خود بشرح و بسط آن خواهیم

پرداخت درحین ظهور مسیح (ع) یکی از علمای یهود کتابی در رد آن حضرت نوشته که هنوز هم در عالم باقی است نام این کتاب بحبری تولدوت یشوع است یعنی داستان تولد عیسی و در این کتاب چه نسبت ها که داده و چه افتراها که بهم بافته و امروز نام او در السنه ارباب انصاف با مذمت و شخص اوبه بی انصافی یاد میشود و لایحه سراسر افترای وکیل پایه يك هم بهمین روز خواهد افتاد • و هذا وعد غیر مذبذب •

پیشوایان دیانت مسیح کتب بسیار بر رد حضرت رسول (ص) نوشته اند مانند کتاب براهین و میزان الحق و غیره که همه منلو از افتراها و تهمت های بیجا و نسبت های نارواست • کتاب محروک و مسمی بهوسهای امپراطور روم را بخوانید و ببینید که بت پرستان و یهودیان آن زمان چه نسبت ها که میدادند و چه تهمتها که میزدند پیشوایان آن ایام بحرم میگفتند که پیروان عیسی ناصری باسخوان کله خر سجده میکنند و اطفال خردسال شام را بیدزدند و میکشند و خمیر عید فطیره را باخون اطفال میامیزند زهرکشنده در آب انبارها میریزند که شما را مسموم نماید هرگز از دست آنان چیزی نخورید که مسموم میشوید • و • افتراها وکیل پایه يك بهائیان دست کمی از آنها ندارد و شرح آن بخواست خداوند خواهد آمد • کفار عرب نسبت بحضرت رسول (ص) چه نسبت ها که دادند که در آیات قرآن مجید بدان تصریح شده است •

گهی آیات را زفتربیات گه اساطیر اولین گفتند آری آیات الهیه را افتربیات و اساطیر گفتند و حضرت رسول (ص) را شاعر مجنون نامیدند و ندا برآوردند که ائنا لتارکوا آلہتنا لشاعر مجنون (سوره الصافات) •

نسبت هاییکه در کتب ردیه مسیحی هلاسلام و شارع بزرگوارش داده شده بقدری سخیف و تعصب آمیز است که قلم نگارش آن حیا میکند •

در این دوره هم ارباب عناد و امثال وکیل پایه يك بر اثم اقدام منکران قبل قدم نهاده و بمفاد حدیث صحیح نبوی لتسلکن سنن من قبلکم شبراً فشرراً الخ که از قبل ذکر شد از سنن موالی خود در ازمنه سابق پیروی نمودند و پایه ها و اعتراضات و تهمتها ناروا را تا اعلی درجه امکان بالا بردند و هنوز هم مشغولند • این سخنان نارواکه میگویند و افتراها ت بیجا که میزنند سبب شده که افراد بهائی با آنکه در نهایت صدق و صفا با همه بمحبت رفتار میکنند امروز در نهایت مظلومیت از حقوق حقه خود محرومند در ادارات و مؤسسات کار با آنها نمیدهند ، از کار منفصل میشوند ، مورد اهانت و تهمت قرار میگیرند ؛ به سخن و تظلم آنها توجه نمیکند و اهمیت نمیدهند و بیبانه آنکه بهائیان فاسد العقیده هستند آنان در همه جا از همه چیز محروم میکنند از جمله همین آقای وکیل پایه يك در لائحہ خود موضوع فساد عقیده را بمیان کشید

ولا طائلات بسیار برای اثبات قول خود آورده که تضحك منه الثکلی و در محل خود راجع بآن سخن خواهیم گفت . امروز اگر یک نفر بهائی در ورقه استخدام از روی صدق و صفا و پاکمال صداقت عقیده خود را بنویسد او را مطرود میسازند و محروم میکنند و نسبت فساد عقیده با او میدهند و ابدأً بتظلم و داد خواهی او گوش نمیدهند این نکته را باید گفت که ظلم و جور بهائیان ایران تنها راجع بآنها نیست بلکه متوجه بهمه بهائیان دنیاست زیرا دیانت بهائی دیانت جهانی و آئین جهان آرای آسمانی است و در همه اطراف عالم پیروان بهاء الله موجود و تشکیلات امر بهائی در سراسر کره ارض استقرار یافته و مردم دنیا از استماع این همه سختی و بلا که از ناحیه امثال وکیل بهائیان مظلوم وارد میشود سرانگشت حیرت بدندان تعجب خواهند گزید .

آقایان محترم : مگر بهائی ایرانی چه کرده که باید تا ایندرجه غیر قابل تحمل ، محکوم باشد ؟ بهائی ایرانی کدام يك از مقررات دولتی را نقض کرده ؟ بهائی ایرانی مالیات میدهد ، نظام وظیفه میبرد ، بمملکت خدمت میکند او امر دولت را موبمو اطاعت مینماید ، در امور سیاست بدستور اکید حضرت بهاء الله سرموئی دخالت نکرده و نمیکند زیرا دخالت در امور سیاست بتض صریح حضرت بهاء الله و تاکید شدید حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امر الله بکلی ممنوع

و حرام و اگر نفسی از بهائیان در سیاست دخالت کند اساساً بهائی محسوب نمیشود و از جامعه مطرود گردد . مقیاس بهائی بودن و ایمان بحضرت بهاء الله عدم دخالت در امور سیاست است . حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا میفرمایند قوله الاحلی :

" ای احبای الهی باید سر بر سلطنت هرتاج دار عادل را خاضع گردید و سده ملوکانه هر شهر بار کاطلی را خاشع شوید بپادشاهان در نهایت صداقت و امانت خدمت نمائید و مطیع و خیر خواه باشید و در امور سیاسی بدون اذن و اجازه از ایشان مداخله ننمائید زیرا خیانت با هر پادشاه عادل خیانت با خداست و در لوح دیگر میفرمایند قوله الاحلی :

" نفسی از احبا اگر بخواهد در امور سیاسیه در منزل خویش یا محفل دیگران مذاکره بکند اول بهتر است که نسبت خود را از این امر قطع نماید و جمیع بدانند که تعلق باین امر مدارد خود میداند " و در لوح دیگر فرموده اند :

" میزان بهائی بودن و نبودن اینست که هر کسی در امور سیاسیه مداخله کند و خارج از وظیفه خویش حرفی زند و یا حرکتی نماید همین برهان کافی است که بهائی نیست دلیل دیگر نمیخواهد . الخ

نصوص مبارکه در اینخصوص بسیار است و آنچه ذکر شد اهل انصاف را کفایت میکند . باری سخن در این بود که بهائیان بچه جرم و گناه باید این همه مشقت و بلا در این سرزمین

مقدس ایران که وطن عزیز خود میدانند تحمل کنند؟ وکیل پایه یک و امثال او میگویند و مینویسند که بہائیان فاسد العقیدہ هستند.

آقایان محترم: بیایید از روی انصاف رسیدگی کنید و بعد قضاوت نمائید، دقت کنید، تحقیق کنید، اساساً بگوئید بدانیم مقیاس سنجش عقاید کدامست؟ از روی چه میزانی یکی را صحیح العقیده میدانند و دیگری را فاسد العقیدہ می‌شمارند؟ خوبست آنهاکه بہائیان را فاسد العقیدہ گفته اند مقیاس اصلی را معین کنند، و بعد قضاوت باید بعمل بیاید، بدیهی است چون کلمه فساد بکلمه عقیدہ نسبت داده میشود باید دید عقیدہ چه معنی دارد؟ عقیدہ عبارت از تعلق قلبی و وجدانی نفوس با موری است که آنرا اختیار کرده اند و معتقدات هر کس مخصوص بخود اوست اگر از روی تحقیق و تحری و از راه منطق و عقل کسی عقیدہ ای را برای خود انتخاب کرده باشد و با موازین دین حق مطابق باشد یعنی موازینی که با اوهام و ظنون آمیخته نشده باشد چنین عقیدہ ای را صحیح می‌شمارند و گرنه گویند آن عقیدہ فاسد و مردود است مقیاس صحیح در قرآن مجید بصراحت ذکر شده است و موضوع ایمان بخدا و پیغمبران و کتب آسمانی و اقرار بر روز جزا و قیامت کبری و ایمان بهقای روح و نعیم و جحیم و تخلق با خلاق فاضله راقیه از قبیل صدق و صفا و عصمت و عفت و امانت و ... است چنین شخصی

دارای عقیدہ صحیحہ است و آنکس را که بمراتب مزبورہ عقیدہ و ایمان نباشد گویند دارای عقیدہ فاسدہ است.

آقایان محترم: شما بمن بگوئید از چه راه بہائیان فاسد العقیدہ اند؟ آیا وکیل پایه یک و امثال او درباره عقاید بہائیان تحقیق کرده اند؟ کتب و آثار بہائی را خواندہ اند؟ با بہائیان واقعی حشر و معاشرت داشته اند؟ آیا شخصاً در این مورد تحقیق کرده اند؟ و مراتب لازمہ را در این بارہ مراعات فرمودہ اند؟ یا آنکہ مانند آقای وکیل پایه یک زحمت تحقیق و تحری بخود ندادہ اند؟ و بکتب بہائی اصلاً مراجعہ نکرده اند و بصرف سخنانی کہ از همکاران متعصب خود و اعضای انجمن تبلیغات شنیدہ اند و یادداشتہای ناقصی کہ از آنها دریافت داشتہ اند اکتفا فرمودہ اند و آن تہمتها را صحیح شمرده و در لائحہ سخیفہ خود آنرا ذکر کرده اند و خیال خود فساد عقیدہ اہل بہا را اثبات کرده اند و خوشحال و مسرور در آن لائحہ عجیبہ بہائیان مظلوم را مورد شتم و سب قرار دادہ و کلمات ناهنجار کہ لایق اشرار بازار است از نوک قلم جہالت شیم ایشان تراوش کردہ و آقای وکیل بینوا را چار افتضاح ابدی نمودہ است.

آقایان: مگر بہائیان چه میگویند و چه معتقداتی دارند کہ باید فاسد العقیدہ شمرده شوند؟ لائحہ وکیل معلوم الحال را عنقریب مورد تجزیہ و تحلیل قرار میدہیم تا معلوم شود کہ فاسد العقیدہ کیست.

آقایان محترم : بیائید در این انجمن انصاف و مجمع عدالت که برای قضاوت عادلانه تشکیل شده یکایک معتقدات بهائیان را که در شرق و غرب عالم منتشر و پراکنده اند و در شمال و جنوب جهان موجودند رسیدگی کنیم و بتحری کامل اقدام کنیم تا ثابت شود که صحیح است یا فاسد. اینک با اجازه حضار محترم و مستشاران دیوان قضا بمعتقدات بهائیان رسیدگی میکنیم :

بر حسب نصوص صریحه صادره از قلم مبارک حضرت بهاء الله والواح حضرت عدالبهاء و توقیعات حضرت شوقی ربانی و لسی امرالله و کتب و مصنفات اهل بهاکه اغلب مطبوع و منتشر است بهائیان معتقد با اصول عالییه ذیل هستند :

۱- بهائی معتقد است که جهان آفرینش دارای آفریدگار توانا و خالق مقتدر است که عقول بشر و بلی نوع انسان از ادراک کنه او و حقیقت ذات مقدس او عاجز و قاصر است و آثار قدرت او که موجودات جهان آفرینش است دلیل بر وجود او و پرهیزان قدرت و عظمت اوست بهاء الله در این خصوص فرموده :

" سبحانك من ان توصف بوصف ما سواك او تعرف بعرفان دونك (لوح صلوات) و نیز فرموده :

" سبحانك من ان تصعد الى سما قريك اذكارا المقربين او تصل الى فنا بابك طيور افئدة المخلصين اشهد انك كنت مقدسا عن الصفات و منزها عن الاسماء لا اله الا انت العلى الابهى "

(سوره صلوات) و در لوح حمد مقدس این کلمات دریات از قلم

مبارکش نازل شده قوله الاحلی :

" حمد مقدس از عرفان ممکنات و منزله از ادراک مدرکات ملوک هزبی مثالی را سزااست که لم یزل مقدس از ذکر دون خود بوده و لایزال متعالی از وصف ماسوی خواهد بود احدی بسموات ذکرش کما هو یبخی ارتقاء نجسته و نفسی بمعارج و صفش علی ما هو علیه عروج ننموده ... چه بلند است بدایع ظهورات عز سلطنت او که جمیع آنچه در آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئون قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اول لا اول الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود هیاکل اسماء لب تشنه دروادی طلب سرگردان و مظاهر صفات در طور تقدیس ربّ ارنی برلسان ... اگر جمیع صاحبان عقول و افئده اراده معرفت پست ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عز حقیقت و آن ذات غیب لایدرک عرفان عرفا و بلوغ بلقاء و وصف فصحا جمیع بخلق او راجع بوده و خواهد بود صد هزار موسی در طور طلب بندائی لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغای کلمه لن تعرفنی مضطرب ... چقدر متحیر است این ذره لاشیئی از تعمق در غمرات لجه قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورا

صنعت تر بگویم ببصرد آئی بصر خود را ببیند چگونه ترا ببیند
 و اگر گویم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلی درخسود
 نشده چگونه تورا عارف شود اگر بگویم معروفی تو مقدس از عرفان
 موجودات بوده ای و اگر بگویم غیر معروفی تو مشهور تر از آنی که مستور
 و غیر معروف مانی ... الخ (مجموعه الواح)

و در لوح خطاب بنا صراحتاً دین شاه میفرماید قوله العزيز:

"يا ملك الارض اسمع نداء هذا المملوك اني عبد آمن بالله
 وآياته وقد ديت بنفسني في سبيله ..."; و از این قیاس
 کلمات و آیات لا تحصی از قلم بهاء الله صادر شده و بر حسب
 همین نصوص صریحه بهاء الله همه بهائیان شرق و غرب عالم
 که ملیونها نفوس هستند اقرار و اعتراف بوجود خداوند قادر قاهر
 مقتدر قیوم مینمایند و در کتب استدلالیه خود برای اثبات وجود
 خداوند آفریدگار دلائل و براهین لامعه متینه محکمه اقامه
 کرده اند و با مادیون مفرط و منکرین وجود خدای توانای رازق
 بمبارزه پرداخته اند .

آقایان محترم: آیا این عقیده اهل بها بوجود خداوند قادر
 یکتا از جمله عقاید فاسده است؟

اگر اقرار بخداوند جهان از جمله عقاید فاسده باشد ناچار باید
 ضد آن که انکار خدا و پرستش اصنام و امثال آن است از جمله
 عقاید صحیحه باشد . معاذ الله حضرت ابراهیم و حضرت
 موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد (ص) همه مأمور بمبارزه

با بت پرستی و مبارزه با منکرین خدا بوده اند بهائیان هم
 در این دور مقدس در ظل تعالیم بهاء الله با اجرای همین نیت
 مقدس رسولان الهی مشغولند آیا میتوان گفت که فاسد العقیده^{ند؟}
 در قرآن مجید فرموده "الدین عند الله الاسلام" (سوره آل عمران)
 و مقصود از اسلام مبارزه با بت پرستی و اثبات وجود خدا و عبادت
 و پرستش خدای یگانه تواناست و از همین جهت بشریعت خاصه
 رسول الله (ص) دین اسلام اطلاق شد زیرا بمبارزه با پرستش
 اصنام قیام فرمود در اصطلاح پیشوایان آسمانی در شریعت
 محمدیه (ص) مبارزه با بت پرستی را اسلام گویند و در قرآن
 مجید هم بانبیای قبل که با پرستش اصنام مبارزه کرده اند مسلم
 و مسلمین اطلاق فرموده است در سوره الحج نازل شده قوله
 تعالی . "هو الذی سماکم بالمسلمین من قبل وفی هذا"
 یعنی پیروان خدا و مبارزه کنندگان با پرستش اصنام را خداوند
 در ادیان سابقه و در این دوره که مخصوص ظهور تو است
 ای محمد (ص) بنام مسلمین نامیده . درباره سلیمان

نبی و طریقه او که خدا پرستی بوده در قرآن مجید مسلم اطلاق
 شده و در نامه ای که بملکه سبا که بت پرست بود نوشته است
 بنص قرآن مجید ذکر کرده بود که "وأتونی مسلمین" (سوره
 نمل) یعنی ملکه سبا باید دست از پرستش اصنام بردارد و
 پیروانش نیز ترك بت پرستی گویند و بخدای یگانه مومن و معترف
 شوند و نیز در قرآن مجید در احوال ابراهیم و اسمعیل که بنیای

خانه خدا اقدام کرده بودند صریحست که در مناجات خود بدرگاه خدا چنین میگفتند " واذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت واسمعيلى ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم ربنا واجعلنا مسلمين لك ومن ذريتنا امة مسلمة لك " (سوره بقره ۱۲۱) بدیهیست که در دوران حضرت ابراهیم و اسمعیل و سلیمان و غیرهم شریعت مخصوصه رسول الله (ص) با اصول و فروع مخصوصه هنوز وجود نداشت که آنان متدین بآن دین مخصوص باشند بلکه مقصود راه خداپرستی و مبارزه با بت پرستی و انکار خداوند بوده است و تاویلات بدون سند مفسرین در این قبیل موارد خالی از غرابت نیست و بیان مبارک راد سوره آل عمران " ان الدين عند الله الاسلام اشاره بهمین مطلب است که اساس دین حقیقی و آیین واقعی بر روی مبارزه با بت پرستی و برانداختن ارکان پرستش اصنام مجعوله و هدایت مردم بپرستش خداوند یگانه استقرأ و یافته است • علمای اسلام از عامه و خاصه در مؤلفات خود بدین نکته لطیفه اشارت فرموده اند و نصوص بیانات آنان در کتاب التبیان والبرهان موجود و مضبوطست •

باری بحث در این بود که نمیتوان خداپرست و معتقد با اصول توحید را فاسدالعقیده نامید و چون بهائیان معتقد بوجود خدا و وحدت الهیه هستند هیچ عاقلی با انصاف آنانرا فاسدالعقیده نمیتواند معرفی کند و هر کس مانند آقای وکیل پایه یک بگوید که بهائی فاسدالعقیده است دلیل بر تعصب و عدم

اطلاع اوست • عجا با آنکه الواح بهاء الله و کتب بهائیان مملو از عظمت ذات و علو صفات حق تعالی است باز هم امثال جناب وکیل که در این ایام بسیار و بیشمارند اهل بهار فاسدالعقیده میشمارند •

امور تضحك السفهاء منها و یکی من عواقبها اللبیب
 ۲- بهائیان مطابق نصوص صریحه بهاء الله معتقد بحقانیت دعوت رسولان الهی و پیامبران آسمانی از آدم تا خاتم هستند در اول کتاب مبارک ایقان شریف شرحی در احوال انبیای الهی و حقانیت آنان از قلم حضرت ابهی نازل شده و عظمت مقام حضرت نوح و ابراهیم و صالح و هود و عیسی و رسول الله (ص) و غیرهم بیان فرموده و آیات قرآنیه استشهاد نموده اند بکتاب ایقان مراجعه فرمائید تا حقیقت حال واضح و آشکار شود آیا کسیکه معتقد بر رسالت انبیاء الهی و حقانیت کتب آسمانی قبل باشد فاسدالعقیده است؟ اگر این عقیده فاسد است پس کدام عقیده صحیح خواهد بود؟ ملاحظه فرمائید که بهاء الله در لوحی چه فرموده است قوله العزيز حضرت خاتم انبیاء روح ماسوا فداه از مشرق امر الهی را در دنیا عنایت کبری و فضل بی منتهی ناس را بکلمه مبارکه توحید دعوت نمودند و مقصود آنکه نفوس غافله را آگاه فرمایند و از ظلمات شرك نجات بخشند و لکن قوم بر اعراض و اعتراض قیام کردند و وارد آوردند آنچه را که معشر انبیا در جنت علیا نوحه نمودند ... الخ (مجموعه الواح)

آیا معتقد باین کلمات و آیات و مصدق رسولان خداوند
فاسد العقیده است؟ سبحان الله هذا بهتان عظیم .

۳- بهائیان معتقد ببقای روح و عالم بعد و ثواب و عقاب
 اخروی هستند و بر حسب تصریح بهاء الله در الواح مبارکه باین
 اصول مسلمة عقیده کامله دارند . در الواح بهاء الله
 بصراحت این تصدیق شده و منکر آن محروم از عنایات الهیه
 معرشی شده است در لوح عبد الوهاب قوچانی از قلم حضرت
 بهاء الله نازل شده قوله العزیز :

" و اما ما سئلت عن الروح و بقاءه بعد صعوده فاعلم انه ^{بصعد}
 حين ارتقائه الى ان يحضربين يدي الله في هيكل لا تغيـره
 القرون و الاعمار و لا حوادث العالم و ما يظهر فيه و يكون باقياً
 بدوام ملكوت الله و سلطانه و جبروته و اقتداره ... طوبى لروح
 خرج من البدن مقدساً عن شبهات الام انه يتحرك في هواء
 ارادة ربه و يدخل في الجاة العليا و تطوفه طلعات الفردوس
 الاعلى و يعاشر انبياء الله و اوليائه و يتكلم معهم و يقص عليهم
 ما ورد عليه في سبيل الله رب العالمين ... (مجموعه الواح)
 نصوص مبارکه درباره بقاء روح و جنت و نار بسیار است و قسمتی
 از آن در کتابی موسوم " بنصوص الواح درباره بقاء ارواح "
 مندرج گردیده است و در فواوضات دلائلی را درباره اثبات
 روح و عالم بعد که از لسان اطهر عبد البهاء جاری شده میتوانید
 مطالعه کنید . آیات اینهمه میتوان بهائیانرا فاسد العقیده

دانست ؟ لا والله .

۴- بهائیان معتقد بحقایق ائمه اطهار و اوصیای
 برحق رسول الله (ص) هستند معاندین نوشته اند که
 بهائیان عظمت مقام ائمه اطهار (ع) و بزرگواری اولیای اسلام
 را انکار میکنند و لهذا فاسد العقیده هستند . اینهم بهتانی
 دیگر و افتراهای عجیب تر از افتراهای دیگر است که باهل بهما
 زده اند و هنوز هم میگویند و مینویسند با آنکه حضرت
 بهاء الله و حضرت عبد البهاء در الواح و آثار مبارکه در باره
 عظمت مقام ائمه اطهار (ع) حق مطلب را ادا فرموده اند
 و حقایق آن نفوس مقدسه را اثبات فرموده اند در الواح
 بهاء الله این مطلب در اغلب مواضع بچشم میخورد در کتاب
 ایقان راجح بتربیت مقدس رسی حضرت سید الشهداء (ع) و
 عظمت آثار و تاثیرات آن جوهر اعلی بیان مفصلي فرموده و در
 سورة الملوك درباره حضرت حسین بن علی (ع) چنین فرموده
 است قوله العزیز :

" ورد علينا بمثل ما ورد على الحسين من قبل اذ جائه
 المرسلون من لدى الماكين الذين كان في قلوبهم الخـل
 والبغضا و طلبوه عن المدينة فلما جائهم باهله قاموا عليه
 بما في انفسهم الى ان قتلوه و قتلوا اولاده و اخوته ... و ما بقت
 من ذريته لا من صغير ولا من كبير الا الذي سنى بعلى الاوسط
 و لقب بزین العابدین ... كيف اشتعلت نار محبة الله في صدر

الحسين ... انفق روحه و نفسه وكل ماله ومعها لله رب العالمين
 ... " و در لوح سلطان ايران ناصرالدين شاه فرموده است
 قوله العزيز:

"... ينبغى لكل نفس ان ينظرو يذكروا ورد على آل الرسول
 اذ جعلهم القوم اسارى وادخلوهم فى دمشق الفيحاء و كان
 بينهم سيد الساجدين و سند المقربين و كعبة المشتاقين
 روح ماسواه قيل لهم ^{فداه} انتم الخوارج قال لا والله نحن عباد
 آمننا بالله وآياته و بنا افرثرا لايمان ولاحت آية الرحمن
 و ذكرنا سالت البطحاء و ما طت الظلمه التى حالت بين الارض
 و السماء قيل احرمتم ما احله الله او حللتم ما حرمه الله قال
 نحن اول من اتبع او امر الله و نحن اصل الامر و صدقه و اول كل
 خير و منتهاه نحن آية القدم و ذكره بين الامم قيل اتركتم
 القرآن قال فينا انزله الرحمن و نحن نسائم السبحان بين الاكوان
 و نحن الشوارع التى انشعبت من البحر الا عظم الذى احبب الله
 الارض و يحييها به بعد موتها و منا انتشرت آياته و ظهرت
 بيناته و برزت آثاره و عندنا معانيه و اسراره قيل لاى جرم
 مليتم قال لحب الله و انقطاعنا عما سواه ... "

در مصيبت حضرت سيد الشهداء (ع) زيارتنامه مفصلی از قلم
 بهاء الله جاری شده که مطبوع و منتشر است و بهائیان در وقت
 معین از هر سال بقصد زیارت حضرت سيد الشهداء حسین بن علی
 علیه السلام آنرا تلاوت مینمایند . در کتاب ایقان باحادیث

بسیار از ائمه اطهار (ع) استشهد شده است ، در کتب
 استدلالیه بهائی نیز احادیث بسیار از ائمه اطهار (ع) بعنوان
 شاهد مقام ذکر شده است مانند کتاب الفرائد و بحر العرفان
 و دلائل العرفان و . . . با اینهمه که مختصری از مفصل ذکر
 شد آیا میتوان نسبت فساد عقیده بهائیان داد ؟ آیا میتوان
 گفت که بهائیان بائمه اطهار (ع) معتقد نیستند سبحان الله
 هذا منك من الشيطان الرجيم " بهائیان شرق و غرب عالم بائمه
 اطهار (ع) معتقدند و احترام میگذارند . یا اهل الانصراف
 من در این انجمن محترم در مقابل هیئت محترم مستشاران دیوان
 عالی کشور و سایر حاضرین محترم بصدای بلند اعلام میدارم
 که جمیع بهائیان در سراسر عالم معتقد بحقایق خدا و جمیع
 انبیاء و رسل الهی بوده و هستند فی المثل اگر یک نفر مسیحی که
 منکر شارع اسلام و منکر قرآن مجید و ائمه اطهار (ع) است با امر
 بهائی مؤمن شود و تصدیق نماید شرط قبول شدنش در جرگه
 بهائیان آنستکه باید بحقایق اسلام و مقدمات آن اقرار
 و اعتراف نماید و گرنه ایمان او بشریعت بهائی قبول نمیشود
 و نیز اگر یک نفر کلیمی بخواهد بهائی شود باید اقرار بحقایق
 حضرت مسیح و انجیل و حقانیت حضرت رسول (ص) و قرآن و ائمه
 اطهار بنماید و همچنین درباره زرتشتی و هندو و غیرهم حال
 بر همین منوالست . در کتاب دکتر اسلمنت دانشمند انگلیسی
 که بهائی بوده در ضمن مطالب مندرجه در آن کتاب اثبات

صحت نبوت و رسالت حضرت رسول (ص) صریحاً بعمل آمده و در کتاب گلشن حقایق که تالیف یکی از علمای یهود است که با ربّهائی مومن شده دلائل بسیار و براهین بیشمار از کتب مقدسه عهد قدیم و جدید بر حقانیت رسول الله (ص) و مسیح و سایر انبیا و رسل و کتب الهی قبل اقامه شده و این کتابها همه مطبوع و منتشر است. عالم بهائی مقام انبیا و رسل و ائمه و اولیای عظام را اعلان میکند و عظمت آنان را بر اهل عالم واضح و آشکار میسازد حضرت عبدالبهاء در سفر اروپا و امریکا که متجاوز از سه سال بطول انجامید در معابد ملل مختلفه در کتیسه یهود در کلیسای مسیحی در مساجد مسلمین در معاهد علمیه در دانشگاه ها و در مجامع فلاسفه و علماء بشریکه در کتاب بدایح الآثار مسطور است و منتشر و مطبوع حقانیت موسی و مسیح و رسول الله و زرتشت پیامبر ایزدی و حقانیت کتب مقدسه آسمانی را اثبات فرمود و خطابه های مبارکه همه در کتابی بنام خطابات عبدالبهاء در اروپا و امریکا منتشر و موجود است بر اثر این قیام عجیب و تحمل مصائب و مصائب اسفار طولانی جمعی بسیار از علما و دانشندان و فلاسفه غرب با ربّهائی مومن شدند و ایمان خود را بقول انبیای الهی و کتب آسمانی صریحاً اعلان کردند از جمله دانشمندان شهیر و بزرگوار بنام دکتر فورال است که تحقیقات او درباره زندگی مورچگان در سراسر جهان معروفست و مقالات او در

دائرة المعارف های مشهور مند رجست مشارالیه بصریح بیان ایمان خود را بشریعت بهاء الله اعلان کرد و بحقانیت جمیع انبیا و اولیاء اقرار فرمود و حتی در وصیت نامه خود بصراحت مراتب ایمان و اعتراف خود را بشریعت بهائی و تصدیق سایر رسولان الهی اعلان کرد و پس از مرگش وصیتنامه او در جرائد منتشر شد و از جمله نویسندگان مشهور ایرانی سید محمد علی جمالزاده که هنوز در قید حیاتست در جلد اول کتاب معروف خود بنام هزارپیشه عکس دکتر فورال را گراور کرده و داستان بهائی بودن او را نوشته و وصیت نامه او را هم ذکر کرده است کتاب هزارپیشه بطبع رسیده و شاهدهی عادل برای اثبات مدعاست نفوس مشهور بسیار نیز هستند که یا بهائی بودن خود صریحاً اقرار کرده اند و یا آنکه از روی انصاف درباره بهائیت تحقیق کرده و نظر موافق خود را با حفظ جنبه آداب نویسندگی اظهار نموده اند و در تمام نوشتجات آنان اصول احترام بتمام معنی حفظ شده و رعایت گردیده هیچیک از آنها دیده نشد که لب بسخنان ناشایسته باز کنند و اعتراض بپیرود آغاز نمایند سخنان و گفته های هربک که بالسنه انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و و و گفته و نوشته شده همه موجود و بطبع رسیده است و همه بزبان فارسی هم ترجمه و طبع گردیده است میتوانیید برای اطلاع بکتاب " شهادت مستشرقین درباره دیانت بهائی " مراجعه فرمائید در دائرة المعارف مشهور قرن بیستم بنام دائرة المعارف

An attempt to assassinate the shah in 1852 led to a terrible persecution, during which qurrat al-'Ain was killed.

In 1853 while in prison in Tehran, Mirza Husain Ali Nuri, an early adherent felt the first intimation of his future prophetic mission. When freed and exiled to Baghdad, he became the spiritual guide of the Bahais and was declared (1863) to be he "whom god will manifest", the splendour of god (baha-allah); this claim was accepted by the great majority of the babis who henceforth called themselves Baha'is.

The minority, who recognized instead Baha-Allah's half-brother Mirza Yahya, called Subh-i-Azal were known as Azalis. Baha-Allah died in 1892 in Acre, where the community was imprisoned by the Ottoman government.

He had appointed his son Abbas Effendi (1844 - 1921) called Abdul-baha, as "centre of the covenant".

Abdul-Baha was succeeded by his nephew Shoghi Effendi (1897 - 1957), the first guardian of the cause of god, (wali-i-Amri Allah).

The Baha'i doctrines in numerous books and tablets (Alwah) written by Baha-Allah and-

چمبرز که دریا نژده مجد با انگلیسی بطبع رسیده شهرت جهانی دارد درباره دین بهائی چنین میگوید. (عین عارت او با انگلیسی)

BABI = BAHAI

A religious movement which originated among SHI'ITES in PERSIA.

The founder, Mirza Ali Mohammed (1819 - 50), a native of Shiraz, after pilgrimage to Mecca proclaimed himself in 1844 to be the Bab (gate) to the knowledge of things divine, and the revealer of a new law abrogating the Koran.

His controversies with the Mullahs led to his confinement during which he formulated his doctrines, instructed his disciples and announced the coming of one "whom god will make manifest" the future prophet of a wider religion.

The most famous of his missionaries was a beautiful woman, Qurrat al-'Ain skilled in poetry who preached against polygamy.

The persecutions of the babis caused them to rebel.

Several Persian armies were routed, but finally the insurgents were reduced by famine and most of them executed (1849-50), including the Bab who had held aloof.

interpreted by Abdul-Baha in Arabic and persian (the most important being Kitab-i - Aqdas, the " most holy book ") are very simple and are claimed to be the essence of all monistic religions . Revelation is not final but progressive ; all the past prophets are accepted genuine , including - Mohammed , zoroaster and Buddah ; more may come but not before 1,000 years after Baha- Allah.

They are called divine manifestations , but incarnation are denied universal peace , toleration and friendship are essential principles. The Baha'i religion has neither priests nor special rites.

Prayers are enjoined at fixed times , Polygamy alcoholic drinks forbidden , asceticism and mendicancy discouraged and women directed to share equals in social life . The most characteristic feature of Bahai teaching is its administrative order believed to be of divine origin and to be destined to become the framework of a great world commonwealth . Baha' i communities exist in most countries , the greatest number of Bahais living in persia where , however, their religion is not officially recognized . The Baha' i faith has made remarkable progress in Africa and in Indonesia . the strongest group of western Baha' is are in the U.S.A. and in germany.

علامه معروف عالم عربی فرید وجدی در دائره المعارف خود شرح مبسوط بنقل از کتب امری درباره دیانت بهائی نوشتند و رعایت کمال ادب و احترام را نموده و سر موئی از حدود انسانیت خارج نشده است خود شما میتوانید بآن کتاب مراجعه فرمائید و در این اوراق از نقل آن بواسطه تفصیل صرف نظر شد . تولستوی نویسنده روسی که در آثار خود مکرر درباره بهائیت تمجید کرده در یکی از آثار خود شرحی بدین مضمون نگاشته است " عمر خویش را در راه کشف حقیقت یعنی درک سر وجود و راز حیات صرف نمودم غافل از اینکه کلید این راز در دست زندانی عکا یعنی مقدسی است که حکومت عثمانی او را در زندان افکنده است .

(عالم بهائی جلد ۵)

در جای دیگر از آثار خود فرموده : امر حضرت باب که در بین ملت اسلام ظاهر شده در اثر تعالیم بهاء الله بتدریج منتشر شده و اینک بصورت عالیترین و پاکترین تعالیم دینی در مقابل اهل عالم قرارداد داده شده است ...

علیا حضرت ملکه رومانیای دستخطهای متعدد در باره حقانیت و تمجید از تعالیم بهاء الله و عبدالبهاء صادر کرده که همه آنها موجود و مطبوع است از جمله در ضمن دستخطی میگوید هر وقت نام بهاء الله و عبدالبهاء را شنیدید از مطالعه آثارشان غفلت نکنید تا کلمات روح پرور و تعالیم آسمانی آنها همانطور که قلب و جان مرا مسخر کرده در اعماق قلوب و افکار شما نیز تأثیر

نماید ..."

مدیر جریده استار نیوز Starnews در پاسادینای آمریکا شرحی در روزنامه خود درباره بهائیت نگاشته نام این شخص چارلز پریسک است Dr. Charles H. Prisk
میگوید: عالم انسانی بسبب طلوع آئین بهائی جلوه و کمال بیشتریافته ... الخ که مفصل است و برای اطلاع کامل بکتاب (حقایق درباره ابر بهائی) که مطبوعست مراجعه شود نفوس دیگری نیز مانند

Louise drake wright
Dr. Auguste forel.

- و نوفل افندی طرابلسی در کتاب سوسنه سلیمان
- و جرجی زیدان مدیر مجله الهلال منطبعه مصر
- و شیخ محمد عده مفتی دیار مصریه

و نفوس شهیره دیگر از شرق و غرب با جمال و تفصیل درباره بهائیت و عظمت مقام شارع آن بهاء الله و درباره بزرگواری و علو مقام مروج آن عبدالبهاء سخن بسیار گفته اند و انصاف دوستی و عدالت پروری خود را بدینوسیله مدلل داشته اند و نام نیک خود را در تاریخ مخلد ساخته اند و در مقابل نیز جمعی مردم بی اطلاع و متعصب بصرف عناد و بدون آنکه شخصاً تحقیق کنند و یا تحری منصفانه نمایند خویش را بهوی و هموس سپرده و بقلم اعتساف و غامه نظم و تهمت آنچه را توانسته اند از افتراات و تهمتها و نسبتهای ناروا و اکاذیب و اباطیل نسبت

باین آئین جهانی گفته و نوشته اند و نام موهون خود را در تاریخ عالم در ردیف ابوجهلها ، ابولهیبها ، حنانها ، قیافاها ، قارونها ، و بلعمها ، ثبت کرده اند .
ذره ذره کاندربین ارض و سماست

جنس خود را هم چو کاه و کهریاست

ناریان مر ناریان را طالبند

نوریان مر نوریان را جاذبند

این کوتاه نظران بی فکر باید بدانند که امر بهاء الله

با این تهمتها و افتراات خاموش شدن نیست همه باید بدانند که هر چه بگویند و نسبت دهند مصداق آیه قرآن است که فرمود " یریدون لیطفقوا نور الله بافوا هم و یابی الله الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون ... ولو کره الکافرون .
(سوره توبه و سوره الصف)

حضرت بهاء الله بصریح بیان میفرماید

" سوف یحو الله آثار من استکبر علی الله " و نیز میفرماید

" کما ازداد البلاء زاد البهاء فی حب الله و امره ... لو یسترونی

فی اطباق التراب یجدونی راکباً علی السحاب و داعیاً لی الله القتد القدیراتی فدیت نفسی فی سبیل الله و اشتاق البلیا فی حبه و رضائه ... (لوح ناپلئون سوم)

آقایان محترم : آیا با اینهمه که گفته شد و شنیدید باز میتوان گفت بهائی فاسد العقیده است ؟ مالکم کیف تحکمون ؟

حال که مجملی درباره معتقدات حقه اهل بها بیان شد و آقایان محترم بکیفیت عقاید پیروان بهاء الله پی بردند با اجازه حضار بزرگوار بمطالب مندرجه در لایحه اعتراضیه وکیل پایه یک می پردازیم و مطالبی را که ذکر کرده مورد بررسی دقیق قرار میدهم لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بیته •

(سوره الانفال آیه ۴۴)

مشارالیه در ضمن لایحه اعتراضیه خود نوشته است بهائیکری ریشه و بنای صحیح ندارد ••• و در حقیقت اصل فساد عقیده که مصداق کامل آن عقیده بهائیت است ••• این دعاوی پوچ و نامربوط ••• " من تمام گفته های او را در این مقام بواسطه مراعات اختصار حتی الامکان ••• نقل نمیکنم و خلاصه اش اینست که بهائیت دین نیست ••• بسیار خوب ، بیائید منصفانه درباره کلمه دین و معنی آن و تطبیق ادیان موجود در عالم با مفاد معنی واقعی دین رسیدگی کنیم کلمه دین یعنی چه ؟ بکتب لغت مراجعه میکنیم ببینیم چه میگوید ؟ اینک کتاب معروف و مورد اعتماد کشاف اصطلاحات الفنون را که دردسترس است باز میکنیم • در ذیل کلمه دین چنین میگوید " الدّین بالكسر والسکون فی اللّغة یطلق علی الحادة والسیرة والحساب والقهر والقضاء والحکم والطاعة والحال والجزاء ومنه مالک یوم الدّین وکما تدین تـدان والسیاسة والرأی ودان عصی واطاع وذلّ وعزّ فهومن الاضداد

کما فی فتح المبین شرح الاربعةین للنووی وفی الشرع یطلق علی الشرع ویقال الدّین هو وضع الهی سائق لذوی العقول باختیاره آیاه الی الصلاح فی الحال والفلاح فی المال وهذا یشتمل العقائد والاعمال ویطلق علی کل ملة کل نبی ••• ویضاف الی الله لصدور عنه والی النبی لظهوره عنه والی الامة لتدینهم وانقیادهم ••• الخ در جمله برای کلمه دین معانی لغوی و معنی شرعی بیان کرده و در ضمن شرح معنی شرعی دین فرموده که کلمه دین باصطلاح شرعی بر شرع و آئین اطلاق میشود و گفته اند که دین عبارت از دستورات و احکامی است که خداوند در بین مردم وضع میفرماید تا صاحبان عقول مستقیمه از راه پیروی و عمل بآن دستورات بصلاح و آرامش دنیوی برسند و پرستگاری در عالم آخرت فائز شوند و بنابراین کلمه دین بر شریعت شریفیست دلالته دارد و نیز گفته میشود دین الله از نظر آنکه خداوند آنرا وضع فرموده و گفته میشود دین الرسول از آنجهت که رسول آن را اظهار فرموده و نیز گفته میشود دین مسیحی یا دین مسلم زیرا آنها بقواعد دین خود عمل میکنند ••• در سایر کتب معتبره نیز درباره دین همین معانی ذکر شده و خلاصه آنکه دین عبارت از قوانین و احکامی است که خداوند وضع میفرماید و توسط رسول خود آن را ب مردم ابلاغ میکند و چون مردم بـدان عمل کنند در دنیا و آخرت رستگار شوند این تعریف شامل دین موسی و عیسی و رسول الله (ص) و بهاء الله همه میباشد

فی المثل خداوند دین اسلام را وضع فرمود و توسط حضرت رسول محمد بن عبدالله (ص) آنرا در بین مردم منتشر ساخت و پیروان جانفشان در ظل آن آئین مجتمع شدند و مطابق آن عمل کردند و بخیر دنیا و آخرت رسیدند و خداوند احکام دین خود را بر رسول خود وحی فرمود و رسول هم بخلق خدا ابلاغ فرمود ما علی الرسول الا البلاغ • (سوره مائده)

قوانین و احکام دین چون سبب خیر دنیا و نجات در آخرت است باید جامع قوانین اجتماعی و اصول اخلاقی و دستورات روحانی باشد یعنی عبادات و معاملات و هدایت با خلاق راقیه و فضائل عالم انسانی. حضرت موسی در دوره خود برای یهود دین مخصوص آورد و حضرت عیسی هم فضائل و اخلاق عالیه را نشر نمود و حضرت رسول هم دستورات عالیه درباره همه شئون بیان فرمود و هر یک در دوره خود سبب علو مقام و عظمت سیادت و تقدم پیروان خود گردیدند. تائوت بحضرت بهاء الله رسید و آن حضرت بوحی الهی اساس دین جهانی را در عالم مستقر فرمود و مبادی روحانیه و احکام فرعیه را که مطابق مقتضای زمان است با مرالهی تشریح کرد و جمعی از خلق در ظل او درآمدند و با احکامش عامل شدند و در راهش جان دادند • این مطالب را هیچکس اعم از مؤمن یا منکر نمیتواند انکار کند • بسیار خوب امثال وکیل میگویند بهائیت دین نیست، اسلام دین هست یا نه؟ البته اینها کتاباً و لساناً خویش را تابع دین اسلام معرفی کرده اند و اسلام را دین الهی

میدانند حال از آنها میپرسیم آقایان مسلمان بحقیقه شما اسلام دین است و بهائیت دین نیست؟ آیا اسلام چه دارد که بهائیت ندارد؟ شما چه مطلبی را میتوانید در دین اسلام نشان بدهید که بواسطه آن اقرار میکنید که دین اسلام برحق است و چون بهائیت آنرا ندارد میگوئید دین نیست؟ "هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین" میگوئید اسلام کتاب آسمانی دارد و لهذا برحق است • بسیار خوب، بهائیت هم کتاب آسمانی دارد • میگوئید اسلام احکام و فرائض دارد، بسیار خوب، بهائیت هم احکام و فرائض دارد که در کتاب مبارک اقدس نازل شده • میگوئید اسلام ملت و امت دارد، بسیار خوب، بهائیت هم ملت و امت دارد • میگوئید اسلام قبله و معبد دارد، بسیار خوب، بهائیت هم قبله و معبد دارد • میگوئید اسلام فرائض و سنن دارد — بهائیت هم فرائض و سنن دارد • اگر اسلام شهدا دارد بهائیت هم هزاران هزار نفوس مقدسه در راه نشرش بشهادت رسیده اند • میگوئید پیروان اسلام در همه جا هستند، پیروان بهائیت هم در همه جای عالم هستند • میگوئید اسلام مرجع منصوص و مرجع موصوف دارد، بهائیت هم مرجع منصوص و مرجع موصوف دارد، مرجع منصوصش مبین کتاب و مرجع موصوفش بیت العدل اعظم است • میگوئید عده مسلمین زیاد است و بهائیان قلیل اند در قرآن فرموده " کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله "

(سوره بقره آیه ۵۲) اگر قلت عدد علت بطلان است که امروز
عده مسیحیان وعده بت پرستان در عالم بمراتب بیشتر از مسلمان
است اینکه دلیل حقانیت نمیشود در قرآن سجید اکثریت را
اغلب محکوم فرموده بقوله تعالی ، " اکثر الناس لا یعقلون •
اکثر الناس لا یفقهون " وفرموده ، " وقلیل من عادی الشکور
(سورة السبا) •

آقایان محترم : بگوئید بدانم ادیان موجوده که بصحت آن
معتقد هستید چه دارند که آنرا نشانه صحت و حقانیت
میشمارید که دین بهائی فاقد آن است و از آن جهت آنرا باطل
میدانید ؟ دین بهائی دارای جمیع علامات مخصوص دین حق
است دین بهائی از طرف خداست و حضرت بهاء الله مأمور
باظهار آن از طرف خدا شده بهائیت امت دارد ، شریعت
دارد ، کتاب آسمانی دارد ، قبله دارد ، معبد بنام مشرق
الاذکار دارد ، و در راه او هزاران نفر جان داده اند و در
شرق و غرب جهان نفوذ کرده حتی بنقا طیکه هنوز نام اسلام
را هم نشنیده اند رایت عظمت خود را مرتفع ساخته وهمه رابسوی
خدا میخواند و مردم را از بت پرستی و خود پرستی نجات داده و
میدهد خلاصه آنچه خوبان همه دارند او بتنهائی دارد •
بهاء الله در اول امر بی ناصر و معین در نهایت مظلومیت اعلان
امر الله فرمود و گرفتار حبس و زندان گردید ••• کسی نمیتواند
بگوید که دین بهائی از لوازم خاصه مدلول کلمه دین **فلا**

صفت را فی المثل ندارد • پس چرا میگویند بهائیت دین نیست ؟
پس چرا آقای وکیل و امثالش میگویند و مینویسند که دین بهائی
چنین و چنان است اگر چنین باشد پس اصلا دینی در عالم
نیست و اگر در عالم دین حقی هست بهائیت هم از جمله ادیان
حقه است زیرا همه خصوصیات و صفات خاصه ادیان حقه را
دارد • مدعیان میگویند برفرض تسلیم باینکه بهائیت دین
است ما معتقدیم که دین اسلام آخرین دین است مصطفی
خاتم النبیین است علی هذا باستناد این مطلب میگوئیم بهائیت
دین نیست زیرا پس از اسلام بنص قرآن منتظر ظهور دین
دیگری نیستیم هر چند آن دین دارای جمیع صفات ادیان حقه
باشد •

آقایان محترم : مادام که در بهائیت همه لوازم خاصه دین
حق موجود است دیگر کسی نمیتواند بگوید که بهائیت دین
نیست و نمیتواند کسی بکلمه خاتم النبیین متشبث شود زیرا
مسیحیان هم بنص انجیل که معترف بحقانیت آن هستند
مسیح را خاتم المظاهر میدانند و انجیل را آخرین کتاب آسمانی
میشمارند و لهذا رسول الله را قبول ندارند چه که مسیح
فرموده است ممکنست زمین و آسمان زائل شود ^{ولی} کلام پسرانسان
زائل نخواهد شد (انجیل متی آیه ۳۵) و نیز فرموده
بعد از من انبیای کذبه بسیار خواهند آمد (انجیل متی باب ۲۴)
یهود نیز شریعت تورات را بنص صریح موسی (ع) ابدی میدانند

وموسی (ع) را آخرین پیامبر می‌شمارند لهذا عیسی و رسول الله را قبول نکرده اند (سفر خروج باب سی و یکم آیه ۶) و مزبور یکصد و یازده آیه ۷ و ۸ و غیره .

و عقیده مسلمین درباره تحریف کتب مقدسه رفح اشکال نمیکنند زیرا مسلمین که از جواب ایراد مزبور عاجزند ناچار قائل بتحریف تورات و انجیل شده اند بآنکه تحریف مخصوص بموارد مخصوصه است و جنبه معنوی دارد یعنی مقصود از تحریف، تحریف معنوی است نه تحریف لفظی بشرحیکه در کتب استدلالیه بهائیان مذکور است .

ملت اسلام هم بمفاد حدیث نبوی "لتسلکن سنن من کان قبلکم" که از قبل ذکر شد بمتابعت یهود و نصاری نسبت بحضرت موعود عظیم همین سخنان را تکرار کرده و میکنند که شریعت اسلام ابدی و رسول الله خاتم النبیین است و حال آنکه در معنی خاتم النبیین راه خطا پیموده اند و با و همام خود آن را معنی کرده اند پیشوایان مسلم و معروف عالم تشیخ و محققین اهل سنت و جماعت برای کلمه خاتم و جمله خاتم النبیین که در سورة الاحزاب در شأن حضرت رسول (ص) نازل شده معنی دیگری غیر از آنچه اهل ظواهر گفته و میگویند ذکر فرموده اند . آنها اهل تحقیق بودند و سایرین اهل تقلیدند و البته سخنان محققین قابل قبولست نه اوهام مقلدین در اینجا گفتار یکی از پیشوایان مهم و مسلم شیعه را نقل میکنم این بزرگوار عالی مقام

و محقق منصف حضرت شیخ صدوق ابن بابویه است که تمام علما و جامعه شیعه و حتی علمای اهل سنت با و احترام میگذارند و سخنان او فصل الخطاب میشود حال بیائید و ببینید که درباره معنی خاتم النبیین چه فرموده است این بزرگوار در کتاب معروف خود بنام کمال الدین و تمام النعمه چنین فرموده است قوله علیه الرحمه : " ان الرسل الذین تقدّموا قبل عصر نبینا کان اوصیائهم انبیاء فکل وصی قام بوصیة حجة تقدمه من وقت وفات آدم (ع) الی عصر نبینا (ص) کان نبیاً و ذلك مثل وصی آدم و کان شیث ابنه و هو هبة الله فی علم آل محمد (ص) و کان نبیاً و مثل وصی نوح کان سام ابنه و کان نبیاً و مثل ابراهیم کان وصییه اسحق ابنه و کان نبیاً و مثل موسی کان وصییه یوشع بن نون و کان نبیاً و مثل عیسی کان وصییه شمعون الصفا و کان نبیاً و مثل داود کان وصییه سلیمان ابنه و کان نبیاً و اوصیاء نبینا لم یکنوا انبیاء لان الله جعل محمداً (ص) خاتماً لهذه الامم کرامه له و تفصیلاً فقد تشاکلت الائمة و الانبیا بالوصیة کما تشاکلوا فیما قدّمنا ذکره من تشاکلهم فالنبی وصی و الامام وصی و الوصی امام و النبی امام و النبی حجة و الامام حجة فلیس فی الاشکال اشبه من تشاکل الائمة و الانبیا . (کمال الدین ج ۱ طبع اسلامیة طهران سال ۱۳۲۸ هجری قمری ص ۲۰۵ خلاصه آنکه قبل از حضرت رسول (ص) جانشین و مروج احکام رسولان الهی همه نبی خوانده میشدند فی المثل حضرت

آدم رسول بود و جانشین و وصی او شیث نبی بود و برهمی—
 قیاس موسی رسول بود و یوشخ وصی او نبی بود و عیسی رسول بود
 و وصی او شمعون صفا بود ^{و نبی بود} چون حضرت رسول (ص) که افضل
 جمیع رسولان بود مبعوث شد برای اثبات افضلیت او استعمال
 کلمه نبی درباره اوصیای آنحضرت ختم شد و لهذا اوصیای
 رسول الله (ص) را نبی نمیگویند بلکه وصی مینامند و نمیگویند
 علی نبی و حسن نبی و حسین نبی و * و * و بلکه میگویند علی
 (ع) وصی رسول الله بود و حسنین وصی او بودند و هكذا و از
 این جهت استعمال کلمه نبی درباره ائمه اطهار ختم شد که
 حضرت رسول (ص) خاتم النبیین بودند یعنی لقب اوصیای آنحضرت
 نبی نبود و اوصیای رسولان قبل همه نبی بودند مانند شمعون نبی
 و اسحق نبی و هرون نبی و غیره و از اینجهت است که رسول الله
 بحضرت امیر فرمودند یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی
 الا انه لا نبی بعدی یعنی یا علی تو وصی من هستی همچنانکه
 هرون برادر موسی وصی او بود و لکن کلمه نبی بتواطلاق نمیشود
 زیرا اوصیای من انبیاء نیستند بلکه اوصیاء و ائمه هستند زیرا من
 خاتم النبیین هستم و استعمال کلمه نبوت درباره اوصیای من بعد
 از من جایز نیست * این بود خلاصه گفتار عالم جلیل شیعه
 شیخ صدوق علیه الرحمه که فرمایش آنجناب فصل الخطاب
 است و در مقابل عقیده او گفتار نابالغان دیگر مناط اعتبار
 نیست بنابراین گفتار آنانکه میگویند معنی خاتم النبیین قطع

شدن رشته رسالت و ختم نزول کتاب آسمانی است مورد قبول نیست
 ظنهور حضرت بهاء الله و اقدام بتشریح شریعت بهائی باذن الله
 دلیلی ساطح است که مدعیان که بکلمه خاتم النبیین ^{مشبّه}
 میشوند معنی خاتم را نفهمیده اند زیرا اگر معنی خاتم النبیین
 آن باشد که بعد از رسول الله صاحب شریعت و کتاب و شارع
 جدید مستقلی نخواهد آمد هرگز خداوند بحضرت بهاء الله
 چنین دینی کامل که کافل سعادت بشری در دنیا و آخرت است
 عطا نمیگرد و او را امور با بلاغ و نشر آن نمیفرمود و جمیع لوازم
 خاصه و صفات مخصوصه دین الله را بدین و شریعت او نمیداد
 شما دیدید که آنچه را ادیان قبل از صفات مختصه و علامات
 حقانیت داشتند دین بهائی همه را داراست و ابدأ نقصی
 از جنبه لوازم اصلیه دیانت حقه در آن یافت نمیشود و پیروان
 ادیان قبل نمیتوانند نکته ای را بیان کنند و نقطه ای را نشان
 بدهند که دین بهائی فاقد آن باشد پس وقتی دین بهائی
 دارای علائم حقانیت و جامع جمیع صفات حتمیه دین کامل است
 البته چنین دینی جز از طرف خدا نخواهد بود در قرآن مجید
 میفرسید لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه یعنی
 ادیان قبل از قرآن و اسلام همه برحق بودند و آنچه هم که از
 خلف یعنی بعد از قرآن و اسلام خواهد آمد حق است زیرا دین
 باطل نه قبل از قرآن بود و نه بعد از آن خواهد بود و این آیه
 مبارکه در سوره مبارکه فصلت قرآن مجید است و بنابراین خداوند

این دین مبین را بوسیله وحی ببهاء الله عطا فرمود و حضرتش را مأمور فرمود تا آنرا بخلق عالم ابلاغ فرماید همه اینها دلیل است که معنی خاتم النبیین آن نیست که ارباب اوهام تقلید میگویند بلکه معنی خاتم النبیین نظر بعقاید شیعه همانست که شیخ صدوق اعلی الله مقامه در کمال الدین بیان فرموده. آقایان محترم: آخر چطور میشود که خداوند صادق قاهر عالم عادل از یکطرف در قرآن مجید بفرماید که رسول الله خاتم النبیین است باین معنی که پس از او رسولی و کتابی نبی الابد نخواهد بود و از طرفی مظهر کامل خود را با آیات و کلمات تامات و دلائل ساطعه و براهین واضحه با تمام علامات حق و امارات صدق بفرستد و قدرت و نفوذی باو عطا فرماید که در مدتی قلیل عالم را احاطه کند. نه هرگز خدا چنین رغبتی عجیب نمیکند ان الله لا یخلف الیمعاد و این خود دلیلی واضح بر صدق ادعای حضرت بهاء الله است.

معترضین اگر درباره معنی خاتم النبیین که خود پنداشته اند اصرار کنند و بگویند که خاتم النبیین دلیل بر قطع رشته رسالت و نبوت الی الابد است و خاتم بمعنی خاتم و انتهاست میگوئیم آقایان اگر چنین است که میگوئید پس خاتم الوصیین را که درباره حضرت امیر علی بن ابیطالب از لسان رسول الله (ص) صادر شده و در خطبه های خود آن حضرت هم وارد شده چه میگوئید؟

اگر خاتم بمعنی خاتم و انتها باشد معنی خاتم الوصیین این میشود که بعد از حضرت امیر دیگر نباید وصی و امامی باشد زیرا علی (ع) خاتم الوصیین است امیرالمومنین (ع) میفرماید "انا لسان الله الناطق البین... انا یعسوب الدین... انا خاتم الوصیین و این خطبه را علامه مجلسی علیه الرحمه در مجلد غیبت از مجلدات بحار الانوار یعنی مجلد سیزدهم بحار روایت کرده و علامه کاشانی ملامحسن فیض هم در تفسیر صافی نقل کرده است. از این گذشته در بحار الانوار مجلد نهم از حضرت امیر علیه السلام روایت شده که فرمودند: "لم یجز لنبی نبوة حتی یأخذ خاتماً من محمد (ص) فلذلك سقی خاتم النبیین" محمد سید النبیین و انا سید الوصیین" میفرماید که هر پیغمبری که میخواست مبعوث شود اول خدمت حضرت محمد (ص) مشرف میشد و خاتم نبوت از او دریافت میکرد و لهذا محمد (ص) ملقب بخاتم النبیین شده است حضرت رسول آقای انبیا و من که علی هستم آقای اوصیا هستم و احادیث نبوی که فرموده یا علی انا خاتم الانبیا و انت یا علی خاتم الاوصیا و انا خاتم الف نبی و انت خاتم الف وصی از قبل اشاره شده و در تفسیر صافی و سایر کتب معتبره شیعه ضبط شده است.

آنچه ذکر شد برای این بود که قائلین بقطع رشته رسالت و قطع فیض مستمر الهی بدانند که علمای اعلام و بزرگان و پیشوایان دین مبین اسلام برای خاتم النبیین معنی دیگر ذکر فرموده اند

والبته قبول نظریه علمای اعلام مانند صدوق هزاران درجه بر نظریه و همیه ارباب تقالید ترجیح دارد .
 حضرت بهاء الله در کتاب ایقان معنی حقیقی خاتم النبیین را با فصیح بیان ذکر فرموده اند و در الواح مبارکه از حضرت رسول (ص) اینطور تعبیر فرموده که به انتهت النبوة والرسالة ... و تشریح فرموده اند که مقصود از ختم نبوت و رسالت بحضرت محمد (ص) همانا مؤده و بشارت لقاء الله در قیامت است که يوم الله ظاهر میشود و مظهر امر الله بر سر بر خلافت الهیه مستقر میگردد طالبین بکتاب ایقان مراجعه کنند و آنچه از قبل ذکر شد مطابق اصطلاح شیعه بود که بدانند علمای اسلام اعم از عامه و خاصه در تفسیر خاتم النبیین بريك نهج اظهار نظر نکرده اند و نسبت بمعنی خاتم که قطع رسالت و انزال کتب باشد نظر مخالف نشان داده اند و شرح آن را میتوان در کتب استدلالیه بهائی مانند کتاب فرائد و کتاب تهبی و برهان مطالعه فرمایند .
 باری همانطور که ذکر شد ظهور حضرت بهاء الله و نشر دعوت و پیشرفت امر مبارکش دلیل بر آنستکه معنی خاتم بطوریکه مقلدین اوهام میگویند نیست زیرا دلائل و اوصاف رسولان حقیقی جمعاً در ظهور بهاء الله واضحتر و روشنتر موجود است و پیروان ادیان آنچه را که برای حقانیت رسول متبوع خود اقامه میکنند در دین بهائی شدیدتر و متین تر وجود دارد و علی هذا حق است چون دارای علائم و آثار حق است و چون این دین حق بقیام

بهاء الله در عالم استقرار یافت دلیلیست تا بعین اوهام در معنی خاتم راه خطا پیموده اند زیرا بعد از رسول الله و قرآن مجید احوال ابواب وحی الهی مفتوح گردید و کتاب آسمانی مجدد ا نازل شد و شریعت الله در شرق و غرب عالم انتشار یافت . آیا میتوان گفت حق و باطل از هم متمایز نیستند ؟ آیا میتوان گفت که حق قدیر بین حق و باطل حد فاصلی نگذاشته است حاشا و کلا .
 آقایان زهوق باطل در قرآن مجید بصراحت نازل شده (سورة الاسماء) "زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا " اگر قیام بهاء الله الحیاذ بالله بدون امر الهی بود تاکنون زاهق و مضمحل شده بود اینهمه اعداء از زن و مرد پیر و جوان عالم و جاهل امیر و فقیر سلطان و رعیت همه و همه باتمام قوی علیه بهاء الله و شریعت مقدسه اش قیام کردند و هر چه در قدرت داشتند برای برانداختن آن بمصرف رسانیدند و هنوز هم مشغولند ولی ما می بینیم که دین بهاء الله با اینهمه بلاها و مخالفتها پیشرفت می کند محیر العقول دارد که معرضین را بحیرت افکنده و چنان دست و پای خود را گم کرده اند که برای جلوگیری از پیشرفت شریعت الله بدامن تهمتها و افتراها ی عجیب دست میزنند و با قلم و زبان بسب و لعن میپردازند و نمونه ی آن سخنان افتضاح آمیز آقای وکیل پایه یک است که از قبل ذکر شد . آقایان از قدیم در امثال سائره گفته اند الشتیمة سلاح الحاجز . و بقول شیخ شیراز :
 چو حجت نماید جفا جوی را
 بپرخاش درهم کشد روی را

آذر پدر ابراهیم بنص قرآن بت پرست بود و بت میتراشید —
 پسرش ابراهیم او را با دلائل قاطعه از بت پرستی منح میکرد
 و بخدا پرستی دعوت میفرمود آذر چون در قبال دلائل محکمه
 پسر خود جوابی نداشت بناچار بسلاح عاجزان پناه برد و پسر
 گفت " لئن لم تنته لارجمک " (سوره مریم) این نص قرآن
 مجید است حالا آقا یان هم ملاحظه میکنند دین بهائـی
 در شرق و غرب عالم انتشار یافته و ارباب انصاف و عقول سلیمه
 بدان گرویده اند و تشکیلاتش در همه جا موجود است و در مقابل
 دلائل ساطعه آن خود را بیچاره و مغموم و مجاب مشاهده
 میکنند بناچار راه عناد می پیمایند و لب بستیزه و استهـزاء
 میکشایند غافل از آنکه بفرموده قرآن مجید الله یستهزیئ بهم
 و یند هم فی ظننیا نهم یعمهون (سوره بقره) آنها بدگوئی
 و مذمت را پیشه خود کرده اند بیهزار آنکه :

ذم خورشید جهان ذم خود است که دو چشم کور و نابود و بد است
 آقا یان محترم یکی از دلائل مسلمه ای که حقانیت رسولان الهی
 را ثابت میکند دلیل تقریر است که مورد استدلال جمیع پیروان
 ادیان حقه است یعنی باقی ماندن شریعتی که منسوب
 الی الله است در جهان و با همه عناد و مخالفتی که دشمنان
 بکار برند از بین نرود و باقی و برقرار باشد این دلیل را علمای
 اعلام هر ملت برای اثبات رسولان الهی بکار برده اند نسبت
 بدین بهائی دلیل تقریر تمام معنی انطباق دارد زیرا متجاوز

از صد سالست که در مقابل مسیحیان و فتنه آشوب مردم جهان
 از هر ملت و دین باقی و برقرار مانده و روی بتقدم است و در هر
 نقطه عالم آثارش از آفتاب بهر سو تراست از هر قبیله و دین و طایفه
 و ملتی باین شریعت غرا گرویده اند و اطاعت احکامش را گـردن
 نهادند و این اطاعت و ایمان بصرف اختیار و حکم وجدان است
 و بهیچوجه متکی بقوه قهریه نبوده و نیست این طوایف و ملل را
 کسی مجبور نمیکند که بهائی شوند و با زور شمشیر و خوف و بیم
 با مر بهاء الله توجه نکرده اند بلکه دلائل عقلیه و براهین
 منطقیه است که آنانرا با مر الله متوجه ساخته که ایمان آورده
 بغد کربیمه لا اکراه فی الدین بهیچوجه در ایمان این نفوس
 مختلفه با مر بهائی کراهت و اجباری در کار نبوده و نیست و نیز
 از راه طمع بمال و منال مؤمن نشده اند زیرا که ایمان با مر بهائی
 در این ایام جز زحمت و مشقت و تحمل بلا یا از ناحیه اعدا مال
 و منالی موجود نیست و جز نثار جان و مال چیز دیگری از سکنت و جاه
 ظاهری بدست نمیآید قلوب مؤمنین هدف سهام بلایا میشود
 و در دور مقلین نشانه ی تیرهای جفا میگردد در لوح قاطمه در
 اینخصوص فرموده تصبیخ الارض من دماثم و تغشوا الرنة والویل
 من نساثم ... حضرت بهاء الله خطاب به پیروان خود فرموده
 گر خیال جان همی هستت بسرا اینجا ما

ور نثار جان و سرداری بیا و هم بیار

رسم ره اینست گروصل بهاء داری طلب

ور ناشی مرد این ره و رشوز حمت میاد

سپاه این سلطان دین مانند سپاه حضرت سیدالشهدا
حسین بن علی علیه السلام سپاهی است شکسته و مقتول و مهزوم
و عجب تر آنکه بقول مرحوم نعیم اصفهانی :

عالتی را بزیر حکم آرد باسپاهی شکسته و مقتول
آقایان اگر این امر الهی با اینهده آثار و انوار و علامات
ساطعه و آثار باهره و قدرت و اقتدار معنوی از طرف خدا
نباشد پس چه امری را میتوان گفت از طرف خداست ؟ اما بهانه
نظر باین دلائل و آثار ندارند و همواره راه جدل " اما جدل
لا بالتی هی احسن " می پیمایند .

هیچ مومن نشد بهیچ زمان آنکه در دین بهانه میجوید
ای که گفتی علامت حق چیست میکند حق هر آنچه میگوید
ورق را که دست حق ننگاشت پنجه روزگار میشود
قرآن مجید شریعت و دین خود را بدرختی بارور و تنومند
تشبیه فرموده که ریشه های آن در زمین محکم شده و اثمار
و فواکه آن هر آن آشکار میشود از تندباد حوادث نلرزد و از هب
عواصف از ریشه سرنگون نگردد و اما مدعیان باطل را بپوته ای
ضعیف تشبیه فرموده که دارای ریشه ای نیست و بمختصر
با دعدادی از ریشه کنده میشود از زمین می رود و اینست نص
آیه مبارکه قرآن که در سوره ابراهیم میفرماید " الم ترکیف
ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و

فروعها فی السما توتی اكلها کل حین یاذن ربها و یضرب الله
الامثال للناس لعلهم یتذکرون و مثل كلمة خبیثة كشجرة خبیثة
اجتثت من فوق الارض ملها من قرار " در انجیل جلیل از قول
حضرت مسیح مسطور است که فرمودند :

نهالی را که پدراستانی من نکاشته باشد از ریشه بدرآید و خشک
شود . (انجیل متی ف ۱۰ / ۱۳)

آقایان محترم بنظر عدل و انصاف ملاحظه فرمائید و بسا
وجدان پاک در باره آنچه که ذکر شد قضاوت کنید دین
بها الله در عالم استقرار یافته و از بین نخواهد رفت زیرا بدلائلی
که ذکر شد من عند الله است .

آقایان این شریعت اگر بنا بود از زمین برود و معدوم شود تا
بحال در ضمن این یکصد سال با آنهمه دشمن و معاند و مکابر
که در جمیع جهان علیه اوقیام کرده و میکنند از زمین رفته بود .
ناصرالدین شاه قاجار ، عبدالعزیز خان ، عبدالحمید خان ،
ناپلئون سوم ، علما و پیشوایان دینی ملل مختلفه مسلم و مسیحی
و یهود و . . . با تهمتها و افتراوات همه قیام کردند . سعی
کردند ، کوشش بی منتهی بخرج دادند که دین الله را از زمین
ببرند اما نشد ، از زمین نرفت و روز بروز بر پیشرفت و نفوذش در
عالم افزوده میشود . ناصرالدین شاه قاجار در حاشیه فرمانی
که بحموی خود مهدیقلی میرزا برای از زمین بردن اصحاب باوفای
نظهرام الله در قلعه شیخ طبرسی نگاشته بخط خود نوشته

است که ای عموی نامدار من میخوام چنان این طایفه ضالّه
مضله را از بین برداری و محو و نابود کنی که کوچکترین اثری از آنها
باقی نماند و بکلی از صفحه روزگار نیست و نابود شوند .
آقایان محترم امروز ملاحظه فرمائید که بساط عزت ناصرالدینشا
و امثال او بکلی برچیده شد بطوریکه کوچکترین اثری از آن های
و هوی باقی نمانده و لکن امر اقدس الهی با کمال عظمت درد نیا
باقی و برقرار و نافذ و مؤثر است . اصحابش را کشتند و سوختند
و خانه ها را خراب کردند اطفال را یتیم نمودند ، زنان را بی سرپرست
گذاشتند حتی از قتل کودکان و نسوان هم دریغ نکردند و آن
بیگناها را با شدیدترین عذابی بقتل رسانیدند و پس از قتل
اجساد آنان را آتش زدند و فجیع ترین اعمال را مرتکب شدند
که این آیین را از بین ببرند اما نشد . خودشان بکلی از بین
رفتند ولی دین حق همچنان باقی و برقرار است بهاء اللّٰه در
مناجاتی که در لوح ناصرالدینشاه مندرجست فرموده سبحانه
اللّٰهُمَّ يَا اَللّٰهُ كَمْ مِنْ رُؤْسٍ نَصَبْتَ عَلَى الْقَنَاةِ فِي سَبِيلِكَ وَ كَمْ مِنْ صِدُورٍ
اسْتَقْبَلَتْ السَّهَامَ فِي رِضَائِكَ وَ كَمْ مِنْ قُلُوبٍ تَشْبِكُ لَارْتِفَاعِ كَلِمَتِكَ
وَ اَنْتَ يَا اَمْرًا كَمْ مِنْ عِيُونٍ ذَرَفَتْ فِي حَبِّكَ . الخ
با اینهمه اموش ساطع و حکمش نافذ است .
عزیز مصر برغم برادران حسود

ز قعر چاه برآمد باوج ماه رسید

آری : امر بهاء اللّٰه از بین رفتنی نیست و معاندین را چاره ای نه

اینک فرمایش قرآن مجید را بمعاندین و بدخواهان خاطر نشان
میکنم که بفرماید : "قل موتوا بغيظكم" (سوره آل عمران)
اما بقول حافظ شیرازی :

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله ی من

آنچه البته بجائی نرسد فریاد است

سقراط حکیم را با آن همه دانش و عظمت مقام جاهلان و معاندین
آن زمان محکوم کردند البته این محکومیت از روی ظلم بدخواهان
بود سقراط خطابه دفاعیه معروف خود را که شهرت جهانی
دارد در آن روز در میدان شهر در مقابل هزاران نفر بسمح مردم
رسانید و با دلیل و برهان برائت و بیگناهی خود را ثابت فرمود
و با کمال شجاعت جمیع نسبتهای ناروا و تهمتهای بی موردی را که
دشمنان باورده بودند از خود سلب کرد با این همه دشمنان
دست از عناد نکشیدند و او را بمرگ محکوم کردند و با زهر شوکران
آن مرد عظیم بیگناها را مسموم نمودند و این ننگ ابدی را در تاریخ
برای خود مخلد ساختند و تمام جهانیان که اینداستان را
میشنوند و آن لائحہ دفاعیه تاریخی را میخوانند بدشمنان
خون آشام سقراط لعنت میفرستند و نفرین میکنند حال هم کار
برهمن منوالست و آیندگان که این لائحہ اعتراضیه جناب وکیل
را بخوانند باو و امثال او که در این کار دست داشته اند نفرین
کنند و لعنت فرستند .

بهاثیان ایران بتمام معنی و در همه حال رعیت باوفای

شاهنشاه ایران و از ساکنین این آب و خاکند و ایران را میپرستند و عظمت ایران را در عالم اثبات کرده و میکنند بهاء الله در کتاب اقدس راجح بطهران و در الواح دیگر راجح بایران بیانات کافیّه عالیّه فرموده و عنقریب سرزمین ایران سجده گاه اهل جهان خواهد شد زیرا موطن مبارک حضرت بهاء الله است همانطور که مکه معظمه قبله گاه عالم اسلامی شد زیرا موطن و مولد محمد رسول الله (ص) بود. امروز شهرت عدالت و عظمت و رعیت پروری شاهنشاه بسمع قریب و بحیدر سیده و یهود و مسیحی و زردشتی و سنی و شیعه و اسماعیلی و بت پرست و خدا پرست و بی دین و دیندار همه در این مملکت از حقوق خود استفاده میکنند تنها بهائیان مظلومند که از این موهبت محرومند و با آنکه در کمال صدق و صفا و ظائف خود را نسبت بشاه و ملت از هر جهت انجام میدهند و موطن مقدس خود وفادارند و بیهمه مهربانند و مزاحم کسی نیستند مع ذلك در نتیجه تعصب جاهلانه بعضی از نفوس معلوم الحال گرفتار پنجه تقلیب اند و مورد همه قسم اذیت و آزار و چون در ورقه استخدام در ستون دین با کمال صداقت و راستی که شیوه پسندیده آنان است کلمه بهائیس مینویسند متصدیان متعصب با کمال ظلم و ستم آنانرا از خود میرانند و بفساد عقیده محکوم مینمایند و حقوقشانرا بی هیچ موجبی ضایع میکنند اما این مدعای خود را بشرحیکه از این پیش ذکر شد نمیتوانند اثبات نمایند و نمیتوانند بهائیس را بفساد

عقیده از روی دلیل و برهان محکوم کنند و آنچه را میگویند صرف افترا و تهمت و تفصیل آن از قبل گذشت. •
آقایان مجترم چرا بهائیان در این مملکت مانند سایر ادیان و مذاهب آزادی ندارند و از حقوق خود محرومند در این مملکت بت پرستان هم معبد دارند و امور دینی خود را با آزادی انجام میدهند ولی بهائیس خدا پرست و نوع پرست حتی از این حق هم محرومند پرستش اصنام که قرآن مجید با آن بمبارزه برخاسته در این مملکت آزاد است و بهائیس خدا پرست و صادق و امین در این سرزمین محروم و گرفتار هزار گونه بلا و مصیبت است. •
بقول خواجه شیراز:

لا اله سافر گیر و نرگس مست و برین نام فسق

داوری دارم خدایا من که را داور کنم

حضرت بهاء الله در لوح ناصرالدین شاه میفرماید قوله العزيز:

"طوائف متعدده و ملل مختلفه در ظل سلطان مستریدند

يك طایفه هم این قوم باشند بلکه باید علو همت و سمو فطرت

ملازمان سلطانی بشأنی مشاهده شود که در تدبیر آن باشند

که جمیع ادیان در سایه سلطان در آیند و ما بین کل بعدل حکم

رانند ... صواب یا خطا علی زعم القوم این طایفه امری که با آن

معروفند حق دانسته و اخذ کرده اند لذا از ما عند هم ابتفاء

لما عند الله گذشته اند همین گذشتن از جان در سبیل محبت

رحمن گواهیست صادق و شاهدیست ناطق علی ما هم یدعون آیا

مشاهده شده که عاقل من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد
 و اگر گفته شود این قوم مجنونند این بسی بعید است چه که
 منحصر بیک نفس و دو نفس نبوده بلکه جمعی کثیر از هر قبیل
 از کوثر معارف الهی سرمست شده بمشهد فدا در ره دوست
 بجان و دل شتافته اند اگر این نفوس که لله از اسوا گذشته اند
 و جان و مال در سبیلش ایثار نموده اند تکذیب شوند بکدام
 حجت و برهان صدق قول دیگران علی ما هم علیه در محضر
 سلطان ثابت میشود ... ملك عادل ظل الله است در ارض باید
 کل در سایه عدلش ماوی گیرند و در ظل فضلش بیاسایند این مقام
 تخصیص و تحدید نیست که مخصوص ببعضی دون بعضی شود
 چه که ظل از مظل حاکمی است حق جل ذکره خود را رب العالمین
 فرموده زیرا که کل را تربیت فرموده ... الخ

آقایان محترم البته ذات مقدس شاهانه از اینگونه اعمال
 و رفتار ناهنجار متصدیان امور اداری بکلی بیزار هستند و ابداً
 باینگونه ظلم و ستمها راضی نبوده و نیستند همه این رفتارها
 ظالمانه نسبت ببهائیان که رعایای باوفای شاهنشاه ایرانند
 از ناحیه متعصبین عوام و پیشوایان طالب جاه و مقام صادر
 میشود و گرنه سلطان عادل ماضی الله است و راضی بنا را حتی
 هیچیک از افراد ملت باوفای از هر کیش و دین که باشد نشده
 و نخواهد شد امثال وکیل پایه یک میگویند بهائیت رسمیت
 ندارد و عین گفتار او از قبل ذکر شد و نیز گفته بهائیت دین

نیست و پوچ و باطل است درباره اینکه بهائیت برغم مخالفان
 دین مستقل من عند الله است از قبل آنچه گفتنی بود گفته شد
 و ثابت شد که جمیع علائم و آثار دین حق الهی در بهائیت بتمام
 و کمال وجود دارد و در اینجا تکرار نمیکنم زیرا در خانه اگر کسی است
 یک حرف بس است .

اما راجع به عدم رسمیت باید متوجه بود که دین بهائی مخصوص
 بملت و مملکت و طایفه خاصی نیست و منطقه نفوذ او محدود بشرق
 و غرب نبوده بلکه شجره لا شرقیه و لا غربیه ایست که باید
 جمیع عالم انسانی را در سایه خود جمع آوری کند و نمونه ی اینکار
 را هم نشان داده است . بهائیت دینی است جهانی که برای
 اتحاد من علی الارض از طرف خداوند تشریح شده و در آغاز امر
 اگر در قسمتی از جهان رسمی نباشد در جهات دیگر و ممالک دیگر
 حکومتها آنرا برسمیت شناخته اند و بهائیان را در انجام وظایف
 دینی خود آزاد گذاشته اند و آنانرا محترم می شمارند و بآنان
 اجازه داده اند که ایام تسعه محرّمه را که بدان معتقدند
 و اشتغال بکار را در آن ۹ روز حرام می شمارند تعطیل کنند
 و آزادند که مراسم ازدواج و طلاق و سایر فروع و حدود شریعت
 بهائی را آزادانه انجام دهند و ازدواج بهائی را رسماً در دوائر
 دولتی ثبت میکنند ، بتظلم بهائی گوش میدهند و از آنها رفع ظلم
 و ستم می نمایند . اوقاف بهائی را از مالیات معاف کرده اند و عوارض
 از آن املاک و اوقاف نمیگیرند در مراسم دفن و کفن اموات بهائیان

را آزاد گذاشته اند که مطابق دستور دین خود رفتار کنند. ببهائیان اجازه داده اند که کتب بهائی را طبع و نشر نمایند و انتشار دهند و در کتب بهائی را بممالک خود آزاد نموده اند کتاب بهائی را در سرحدات خود آتش نمی‌زنند و محو و نابود نمی‌سازند اموات بهائی را از قبر بیرون نمی‌کشند و آتش نمی‌سوزانند عقد نامه بهائیان را برسدیت شناخته و ثبت میکنند از انتشار بهائیت و معرفی آن در رادیو و تلویزیون و جرائد و مجلات ممانعت و جلوگیری نمی‌نمایند و در اوراق استخدانی کارمندان را مجبور نمی‌کنند که خود را غیر بهائی معرفی نماید بلکه در اغلب اوراق استخدانی اصلاً ستون دین و مذهب وجود ندارد و از این قبیل بسیار اسناد و مدارک موثق و غیر قابل انکار که مثبت این ادعاست موجود و حاضر است و در ممالک دیگر بمشرق الاذکار که معبد بهائی است بسا کمال عظمت و جلال بنا شده و روزی هزاران هزار جهانگرد بدیدن آن میروند در ویلمت آمریکا کنار دریاچه میشیگان مشرق الاذکار بهائی معروف جهان است و نیز در پاناما و فرانکفورت و استرالیا و کامپالا و نقاط دیگر مشرق الاذکار بهائی موجود و مورد بازدید مردم است در ممالک دیگر معابد و حظائر قدس بهائیان را تصادف نمی‌کنند و اشغال نمی‌نمایند و خراب نمی‌سازند و کعبه اهل بها را آتش نمی‌کشند و بجرم بهائی بودن مردم را از ادارات بیرون نمی‌کنند بمحافل ملیه و محلیه بهائیان نهایت احترام را مجری می‌دارند و از حسن نیت آنان تقدیر میکنند آیا

باید رسدیت نیست پس چطور آقای وکیل که چشم خود را بسته و خفاش وار منکر سطوع انوار شمس الهی شده فریاد میکشد کس بهائیت دین نیست و رسدیت ندارد ؟

آقایان محترم حکومت آمریکا در موارد متعدده از بهائیان و محفل ملی آمریکا نسبت با مورخیریه ای که انجام داده اند رسماً تشکر کرده است و اینک ترجمه یکی از این ابلاغیه ها را در اینجا درج میکنم این ابلاغیه شامل برسدیت شناختن دیانت بهائی است که از طرف مجلس سنا و مجلس شورای میشیگان در آمریکا صادر شده و در سال ۱۹۶۵ میلادی منتشر گردید .

ترجمه آن ابلاغیه از این قرار است (نقل از رساله حقایق چند ص ۰۰۰) از آنجائیکه بهائیان ایالت میشیگان کانونشن ایالتی خود را در سال جاری د هفتم ماه نوامبر ۱۹۶۵ در شهر لانسینگ

واقع در ایالت میشیگان منعقد میسازند و نظرباینکه دیانت بهائی جدید و آئین مستقل جهانی است که هدفش احیاء مقام روحانسی انسان و از میان برداشتن سدها و موانع بین ملل و طرح اساس محکم برای تاسیس يك جامعه بهائی متحد مبتنی بر اصول عدالت و محبت است و بموجب تعالیم این امر منظور اساسی ادیان پیشرفت جهانی اتحاد و یگانگی است و دیانت حقیقی پیوسته با علم همدوش و همعنان بوده و یگانه شالوده يك جامعه منظم و برخوردار از صلح را تشکیل میدهد و نیز بمناسبت آنکه دیانت بهائی بزرگترین مشکل عصر حاضر را حل يك سلسله اختلافات

عمیق و ریشه دار که کل بیکدیگر مرتبط بوده و در طبقات مختلف اجتماع رخنه نموده است. می‌شناسد و معتقد است که اینگونه اختلافات مانند اختلاف آراء و مسالك و اختلاف سبل و مذاهب و تباین احزاب و اجناس هرگاه با ادوات ناریه که مولود این قرن است منضم شود آثار مدنیت مورد تهدید قرار خواهد گرفت و بالاخره چون جامعه جهانی بهائی با فعالیت‌های مداوم خود اساس محبت و اتحاد را میان ملل و نحل در دو بیست و هفتاد کشور و جزایر و متعلقات در سراسر عالم منتشر ساخته و با ایمان باصل وحدت عالم انسانی ایجاد یک محیط روحانی جدید را که قادر بر رفع اختلافات مذهبی بوده و با موازین علمی و اصول فکری و عقلانی جدید دمساز باشد لازم و ضروری بشمارد و عقیده مند است که چنین محیط باید حقایق زندگی و مفهوم واقعی حیات را بنحویکه قابل قبول و استفاده عصر کنونی باشد القاء نماید. مجلس سنای میشیگان با موافقت نظر نمایندگان مجلس شورای مصمم گردید که بنا بمراتب بالا از طرف اعضاء تقنینیه این ایالت و همچنین از طرف قاطبه اهالی عالیترین مراتب تجلیل خویش را با اعضای دیانت جهانی بهائی از جهت مساعی جمیله‌ای که برای استقرار ملکوت الهی در روی زمین مذبذول می‌دارند تقدیم دارد بعلاوه تصمیم گرفته شد که نسخه‌هایی از این تقدیرنامه برای محفل روحانی ملی و لجنه ملی تبلیغ و محفل روحانی محلی شهر لان سینگ بعنوان گواه عالیترین

درجه احترام و تقدیر هیئت تقنینیه میشیگان و مردمی که سمت نمایندگی آنها را دارند نسبت بدیانت جهانی بهائی ارسال گردد.

مصوبه مجلس سنا در تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۹۶۵

مصوبه مجلس شورای در تاریخ نهم دسامبر ۱۹۶۵

.....

امیدواریم که در سایه معدلت شاهنشاه آریامهر این مشکلات بهائیان ایران هم هرچه زودتر خاتمه یابد و همه افراد بهائی در سایه عظوفت و رأفت شاهنشاهی از نعمت رسمیت و آزادی برخوردار گردند. آمین

باری بحث در رسمیت بود که شمه‌ئی از آن را شنیدید و اصل این سند که ذکر شد موجود است. و نیز درسی سال قبل مفتی بزرگ جامع‌الزهر مصر شرحی درباره استقلال شریعت بهائی و انفصال آن از دین اسلام صادر و منتشر کرد و قسمتی از آن فتوی اینست:

"وان البهائیه دین جدید قائم بذاته له عقاید و اصول و احکام خاصه به تغایر و تناقض عقائد و اصول و احکام الدین الاسلامی تناقضاً تاماً فلا یقال للبهائی مسلم ولا العکس كما لا یقال بوذی او برهمن او مسیحی مثلاً مسلم ولا العکس للتناقض فی ما ذکر" انتهى

حکومت وقت نظر باین فتوای اعظم بهائیان را دارای دین

مستقل ساخت و برای گورستان بهائیان زمینی اختصاص داد که با اصطلاح بهائی "گلستان جاوید" گفته میشود و بحرایی آنرا "الروضه الابدیه" گویند و همچنین برای تأسیس حظیره القدس ملی و محلی و سایر تشکیلات بهائی اجازه رسمی صادر کرد و حتی ازدواج بهائی را هم ثبت مینمود و فتوکپی این اسناد موجود است. در ترکیه نیز یکی دو سال قبل بشریعت بهائی و طریقه بهائیان از طرف حکومت رسیدگی کامل بعمل آمد و در دادگستری مطرح و مورد رسیدگی قرار گرفت و پس از فحص و تحقیق طولانی عاقبت حکم با استقلال دین بهائی صادر شد جمعی میگفتند که بهائیت شاخه ای از اسلام است ولی حکومت پس از تحری لازم آنرا دین بالا استقلال اعلان کرد و پس از آنکه جمعی از اهل بها بجرم بهائی بودن مدتی در آن اقلیم محبوس و محدود بودند حالات آزادی و ایمنی را چشیده پرونده این اقدام بتفصیل موجود است.

در این مملکت هم جمعی بی اطلاع دین بهائی را عمداً یا از روی جهل باصل موضوع شاخه ای از اسلام معرفی میکنند ولی بطلان این گفتار از آنچه که تاکنون ذکر شد بثبوت پیوست بهائیت مانند طریقه و مذهب غلام احمد قادیانی نیست که شعبه و فرعی از دین اسلام باشد قادیانی دارای آیات و بینات و کتاب جدید و شرع جدید جهانی نیست او میگوید که من برای اتحاد اسلام آمده ام و خلق عالم اسلام را دعوت میکند که تابع

مذهب حنفی شوند ولی دیانت بهائی مذهب نیست که از دین منشعب شود خود شد دین مستقلی است. آری قیام غلام احمد قادیانی هند و ستانیرا چنانچه خود او گفته باید نهضتی مذهبی و از فروع اسلام دانست غلام احمد خود راهیچوقت صاحب وحی و دارای دین مستقل و کتاب آسمانی معرفی نکرده است بلکه خود را مروج دین اسلام میداند و کتب مشارالیه الان حاضر است و موجود ما مور بهدایت من علی الارض و اتحاد من فی البلاد در ظل شریعت مستقله جدیده نیست و شعبه از اسلام است جناب غلام احمد در قصیده خود فرموده: "من نیستم رسول و نیاورده ام کتاب...". اینک متجاوز از ده مجلد کتب مشارالیه در نزد من حاضر است و برای اثبات مدعی شاهدیست ناطق. اما شریعت حضرت بهاء الله دین جهانی است و محدود بیک مملکت یا بیک طایفه و ملت نیست ما مور هدایت جمیع من علی الارض است بشرحیکه در الواح طوک مقصود خود را اظهار فرموده "قل قد جاء الخلام لیحیی العالم" امروز آثار اولیه و تباشیر طلوع این صبح حقیقت آشکار شده و جمعی بسیار در ظل کلمه الله از سر ملت و آیین در آمده و منضم به پروان اسم اعظم شده اند و در سایه تعالیم آسمانی بهاء الله آثار منافرت و عناد از بین آنان مرتفع شده و همه مانند یک روح در ابدان مختلفه هستند.

نؤمنان بی حد ولی ایمان یکی جسمشان معدود لیکن جان یکی

ایجاد این الفت معنویه و محبت واقعیه در بین قلوب متباغضه و نفوس مختلفه از آثار مخصوصه مسئمه کلمه الله است. مظهر امر الله بقوه کلمه الله ایجاد الفت و محبت خالصه در بین ملل مختلفه میفرماید و با اصطلاح کتب مقدسه گرگ و میش را با هم آشتی میدهد و این کار از عهده سایر منابع قدرت و موارد اقتدار خارجست چنانکه در قرآن مجید بهمین موضوع استدلال فرموده است قوله تعالی : "لو انفقت ما فی الارض جمیعاً ما الفیت بین قلوبهم ولكن الله الف بینهم انه عزیز حکیم" (سوره انفال) مخالفت و عناد مردم جهول نسبت بدیانت حضرت بهاء الله چیز تازه ای نیست لیست اول قاروره کسرت مردم را عادت چنانست که با هر امر تازه ای راه عناد می پیمایند و بنزاع و جدال و مخالفت اقدام میکنند و طولی نمیکشد که بلزوم و حقیقت آن پی میبرند و بنصرت آن قیام میکنند - هر امر تازه ای را افراد بشر در آغاز بآن مخالف است در قرآن مجید میفرماید :

"وما یأتیهم من ذکر من الرحمن محدث الا كانوا عنه معرضین" (سوره الشعراء و سوره الانبیاء آیه دوم)

بشر بیچاره نه تنها با ادیان جدیده بلکه با اختراعات و نظریات علمی و فلسفی جدید هم در اول کار مخالف بوده و بتدریج با آن انس گرفته و بفوائد آن آگاه شده است گالیله زیروانش که قائل بحرکت زمین و سیارات در دوره آفتاب شدند و برای اولین بار مردم از آنها داستان منظومه شمسی را شنیدند

باو حمله کردند و در مجلس محاکمه او را مورد استنطاق قرار دادند و حکم بکفر او کردند و او را تهدید نمودند که اگر از گفته خود برنگردد زنده زنده او را میسوزانند و بسا نفوس بزرگواری که با آتش بیداد سوزانیدند ولی بتدریج صدق نظریه گالیله آشکار شد و امروز اگر کسی بگوید که زمین مرکز عالمست و ساکن است حتی شاگردان دبستان هم او را سخره میکنند. مخترع ماشین بخار و سایر نفوس عالیقدر همه باین درد مبتلی بودند ولی عاقبت حقیقت حال آشکار شد و اسلاف جاهل که بزرگان علم و اختراع را مورد اذیت قرار داده بودند ملعون اخلاف خود شدند. مرحوم جرجی زیدان مدیر مجله الهلال در مجله مزبور مقاله ای شیوا در خصوص غلبه حق و زهاق باطل نوشته که اینک دردسترس است و اگر خوف اطناب نبودی ترجمه آن را در اینجا مندرج میساختم مشارالیه امثله تاریخیه بسیار مفید در این مقاله نوشته که برای رعایت اختصار از نقل آن صرفنظر میشود - حال مردم دنیا از همان قرار است که در قرآن مجید فرموده : ما یأتیهم من ذکر من الرحمن محدث ... الخ که از قبل ذکر شد .

امر مبارک حضرت بهاء الله هم همینطور است حالا چون تازه است با او مخالفت میکنند ولی بتدریج که حقیقتش آشکار میشود آنرا قبول خواهند کرد و لهذا در الواح بهاء الله این مؤده باهل عالم داده شده که عنقریب شریعت الله شرق و غرب را

خواهد گرفت و وحشت جاهلانه نفوس زائل خواهد شد .
 بهاء الله ^{حضرت} میفرماید : قوله العزيز " عالم منقلب است و ایمن
 انقلاب یوماً فیوماً در تزیید و وجه آن بر غفلت و لا مذہبی متوجه
 و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد بشأنیکه
 ذکر آن حال مقتضی نه و مدتی بر این نهج ایام میرود فاذا تم
 السیاق عیظهم بختة ماترتعد به فرائض العالم اذن ترتفع
 الاعلام و تغرد الصنادل علی الافنان این بیان مبارک در سال
 ۱۲۹۵ هجری قمری . خطاب بحاجی محمد ابراهیم معرروف
 ببلخ که ساکن یزد و اهل شیراز بوده نازل شده است .
 و نیز در لوح ناصرالدینشاه میفرماید : " سوف تشق الیبد
 البیضاء جیباً لهذه اللیلة الدلاء و یفتح الله لمدینته باباً
 رتاجاً یومئذ یدخلون الناس فیہ افواجا و یقولون ما قالته اللائمات
 من قبل لیظہرفی الخایات مابدی فی البدایات " الخ
 زنان ملامتگر زلیخا از یوسف که ندیده و نشناخته بودند
 بدگوشی میکردند و زلیخا را در عشق یوسف کنعانی سرزنش
 مینمودند ولی چون او را دیدند فریاد برآوردند که ما هذا
 بشراً ان هذا الا ملک کریم و بیان مبارک در لوح ناصرالدینشاه
 اشاره بهمین واقعه است که در قرآن مجید فرموده فلما رأینہ
 اکبر نہ و قطعن ایدیہن و قلن حاش لله ما هذا بشراً ان هذا
 الا ملک کریم (سوره یوسف)

قرآن و دین اسلام و مذہب اثنی عشری در نیاید صلح و سلام و نظم
 و آسایش در جهان موجود نخواهد شد . از آنها میپرسیم تمام
 دنیا را لازم نیست اسم ببرید مگر سنی و شیعه اثنی عشریه
 و شیعه هفت امامی اسمعیلیه و زیدیه و وهابیه و خوارج
 مسقط و . و . و امروز در ظل اسلام و درسایه قرآن نیستند ؟
 پس چرا همه دشمن هم و یخون هم تشنه اند هزار و سیصد سال
 است که سایه اسلام و قرآن نتوانسته نقار و کدورت و بغض
 و عناد پیروان خود را از بین ببرد چه خونها که ریخته شده
 و چه خرابیها که روی داده و سنی و شیعه و اسماعیلی و زیدی
 و وهابی و خوارج ایاضیه سقط را مانند زید و عمرو علمای نحو
 همچنان خصومت و دشمنی باقی و برقرار است . این چه ادعائی
 است که میکنند در مثلها آمده " کل اگر طبیب بودی سر خود
 دوا نمودی " تمام عالم و جهان بشر پیشکش اگر راست میگویند
 اول عداوت هزار ساله فیما بین خود را در ظل قرآن و سایه دین
 اسلام مرتفع کنند بعد دم از اصلاح عالم بزنند .
 آقایان محترم این ادعا محدود باین نفوس نیست بلکه پیروان
 همه ادیان موجوده در عالم شریعت و دین و آئین خود را
 دوا ی سریخ التأثير در دهای عالم معرفی میکنند از اسلام
 بگذریم که گفتیم و شنیدید اینک مسیحیها را ببینید چگونه
 برای تبلیغ مردم جهان بمسیحیت کوشش میکنند و از آیات انجیل
 استشهاد مینمایند و میگویند و مینویسند که تا خلق عالم در ظل

انجیل و سایه شریعت مسیح در نیابند جهان روی آسایش
 نصی بیند . پیروان کلیم نیز بهمین معنی معتقدند و میگویند
 آنچه سبب عمار عالم و آسایش اسم است احکام حضرت موسی و
 دستورات کتاب مقدس تورات است که بنص حضرت موسی ابدی
 است . زردشتیان هم همین ادعا را دارند و تنها احکام دین
 بهی را کافل حصول سعادت دو جهان می‌شمارند همانطوریکه
 مسلمین همین سخنان را میگویند و در کتب خود انتشار میدهند
 و در متون جرائد و مجلات و بالای منبر و اعماق محراب همین نوا
 را می‌زنند . بسیار خوب باید رسیدگی کرد باید تحقیق نمود
 بصرف ادعا نمیتوان قناعت کرد .

آقایان محترم شما امروز و اقتضای امروز را در نظر بگیرید
 و قضاوت صادقانه بفرمائید فرض میکنیم مجمع بین المللی که
 برای نجات اهل عالم و اصلاح ام تشکیل شده و علما و فلاسفه
 و ارباب اقتدار و زمامداران امور جهان در آن مجمع حاضرند
 و برای دواي دردهای عالم که بر اثر جنگها و جدالها و تعصبات
 بجهان مسلطند گفتگو میکنند و در آخر مباحثات خود باین نتیجه
 میرسند که تنها دین الهی میتواند عالم را نجات بدهد
 و جهانرا بهشت برین کند . اعضای مجمع مزبور میخواهند رسیدگی
 کنند و از میان ادیان موجوده در جهان یکدین و آئین را که
 مناسب اقتضای وقت باشد انتخاب کنند و آن را دین جهانی
 معرفی کنند برای این منظور از علما و پیشوایان روحانی ادیان

مختلفه دعوت میکنند و همه در آن مجمع رهیب حاضر میشوند
 رئیس آن مجمع رسمیت مجمع را اعلان میکند در آغاز پیشوای
 کلیمیان که عتیق ترین دین جهانست قیام میکند و اعلام میدارد
 که دواي دردهای دنیا احکام حضرت موسی است و شرحی از
 عظمت مقام موسی (ع) و غلبه او بر فرعون و نجات بنی اسرائیل
 از ظلم مردم مصر و اقامت چهل ساله قوم در بیابان و نزول تورات
 در کوه سینا بر حضرت موسی و سایر مطالب را ذکر میکند و میگوید
 پیروی از مذهب ربانیم که مذهب حق است سبب آرامش عالم
 و نجات ام است هنوز سخنش تمام نشده که حاخام مذهب
 قرائیم قیام میکند و شرحی درابطال مذهب ربانیم و حقایقت
 مذهب قرائیم بیان میکند و در نتیجه بین پیشوایان ربانیم
 و قرائیم نزاع در میگیرد و ناگهان پیشوایان فرقه های یهود
 مانند صدوقیان و کاتهان و فریسیان خود را در میان معرکه
 می اندازند و هر یک مذهب خود را صحیح می‌شمارند و سایر مذاهب
 را باطل اعلان میکنند و در این بین نماینده یهودیان سامری
 قیام میکند و حقایقت مذهب خود را اعلام میدارد و چنان جبار و
 جنجالی راه میافتد که بقول معروف آن سرش ناپیدا است .
 من در اینجا نمیخواهم که شرح دقیق هر یک از مذاهب مزوره
 دین موسی و خصوصیات هر کدام را عرض کنم زیرا کتابی میشود
 ضخیم و میتوانید برای اطلاع از این موضوع بکتاب اظهار الحق
 شیخ رحمت الله هندی علیه الرحمه و سایر کتب معتبر ملل

و نحل راجحه فرمائید

اعضاء انجمن جهانی که دچار سرگیجه شده اند پیشوایان مذاهب را ساکت میکنند و درباره دستورات و احکام تورات تحقیق میکنند و دستورات عجیبه راجح با عباد مختلفه و قربانی و اقسام آنرا مورد دقت قرار میدهند و موضوع لزوم میخ طویل آهنی بکمر بستن را از نظر میگذرانند که حکم بآن برای هر یهودی خالص و مخلص در سفر تثبیه فصل ۲۲ - آیه ۱۳ مذکور است و از همه مهمتر بوجوب اجرای ختنه که حکم ابدی و عهد ابدی الهی است بر میخورند و حکم قتل نفوسی که احترام روز سبت را نگاه نبیدارند از نظر میگذرانند و بالاخره همه اعضا با اتفاق میگویند که این احکام عجیبه در دوره خود مؤثر بوده و امروز مطابق اقتضای زمان نیست و از این گذشته اگر کاری از این ساخته بود اول اختلافات بین مذاهب مختلفه این دین را مرتفع میساخت این دین با اینهمه اختلاف بدر عالم امروز نمیخورد عالم امروز نمیتواند این احکام را قبول کند دینی که نتواند اختلافات داخلی خود را رفع کند چگونه میتواند اختلافات ملل دنیا را مرتفع سازد پیشوایان کلبی کنار میروند و پیشوای زردشتی وارد میشود در حالیکه سدره پوشیده و کشتی بسته و بوی نیرنگ او مشامها را آزار میدهد ، میگوید نجات جهان شریعت شت زردشت است و عهد شرحی از نشوه ویر و احکام دشتان و استعمال نیرنگ و مینو و دوزخ و چینود و امشاسپند و خرده اوستا و بیشتها و گاتها و دخمه و گهنبار و آتش و رهرام

و نجاست همه ملل و امم دنیا و طهارت زردشتی و سایر قواعد و قوانین بیان میکند و کتاب مسمی بصد در راکه حاوی فروع احکام است بیرون میآورد و بمندرجات کتاب گلدسته چمن و آیینسه آئین مزدیسنی و کتاب فروع مزدیسنی و کتاب دینکرد اشاره میکند و طریقه زرتشتیان ایران را میستاید و با رقیب خود دستور پارسیان هندی که بمیدان مبارزه با او میآید بنزاع وجدال میپردازد و هنگامه گرم میشود و رئیس انجمن اعلام میدارد که این رویه و دین با اینهمه احکام عجیبه عتیقه و اختلاف مذہبش بدر عالم مانع خورد آنها هم بر کنار میروند و نوبت بکشیش مسیحی میرسد نماینده پاپ اعظم پیشوای مذہب کاتولیک بمیان میآید و شرحی درباره اقاویم ثلاثه اب و ابن و روح القدس و اتحاد این اقاویم ثلاثه با هم و تفاسیر درجات آنان من حیث الحقیقه میدهد و مسیح را ابن اللسه معرفی میکند که برای نجات اهل عالم از گناه خود را فدا کرد و شرحی از تولد مسیح از باکره عذرا و دخول روح القدس بشکل کبوتر در دهان مسیح بیان میکند و درباره غسل تعمید و عشای ربانی داد سخن میدهد و بیاناتی درباره عظمت مقام پاپ و قدرت خطابخشی او میگوید و بخرید و فروش بهشت توسط پاپ توضیح میدهد و نسبت بروز سبت و ختنه و طلاق که نزد یهود معتبر است و محترم اظهار بی اعتنائی میکند و آن مطالب را مورد تمسخر قرار میدهد و باز بسته شدن

ابواب آسمان را تابع اراده پاپ کاتولیک میدانده که ناگهان نماینده پروتستان بمیان میآید و ادعاهای او را رد میکند و مقامات عالیہ پاپ را انکار مینماید و سخنانی دیگر از تعالیم لوتر آلمانی بیان میکند و بعد پیروان کالون بمیان میآیند و نمایندگان مذاهب یعقوبی و نسطوری و کویکرها همه حاضر میشوند و برد و انکار یکدیگر میپردازند و چنان نزع وجدال و هیاهوئی راه میافتد که با اصطلاح مردم سگ صاحبش را گم میکند رئیس مجمع بصدای بلند میفرماید آقایان از شما هم امیدی نیست شما اول بروید اختلافات بین خود را مرتفع کنید بعد ب فکر اصلاح عالم باشید •

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش؟ حضرت مسیح بجز دستورات اخلاقی چیزی دیگر نیاورده و احکام و فروعی وضع نکرده و پولس رسول در نامه های خود بنام جانشین مسیح فروع و احکامی وضع کرده که ربطی بمسیح ندارد و ما را با آنها کاری نیست مسیح امر محبت و صلح و صفا کرده ولی ام پیروان او بجان هم افتادند و جنگهای خونین هوائی و زمینی و زبرد ریائی راه انداختند و جهانی را ب خاک و خون کشیدند • اینها بچه درد عالم امروز ما میخورند همین چند ماه قبل بود که در ایرلند بین کاتولیکها و پروتستانها از نوجنگهای خونین آغاز شد دین مسیح و انجیل نمیتواند عهده دار صلح و سلام برای عالم بشود زیرا از بر طرف کردن

اختلافات داخلی خود عاجز است پس از آن نماینده اسلام از میان علمای سنت و جماعت برخاست و شرحی از عظمت مقام رسول الله و اعجاز قرآن و خاتمیت رسول و ابدیت شریعت اسلام و احکام قرآن بیان کرد و فریاد میزند و میگوید فقط احکام قرآن میتواند جهان را نجات دهد و تنها مذهب ابوحنیفه است که سبب آسایش عالم است احکام قرآن اینست که فرموده : " جهاد با کفار واجب عینی است "

قتل جمیع مشرکین " اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم و احصوهم و اقعدهم کلهم کل مرصد " (سوره بقره - که سوره توبه هم میگویند) سوره مبارکه بقره سربس شامل همین احکام است و فرموده که کفار و مشرکین را از روی زمین براندازید •

از جمله احکام اسلام که کافل سعادت دنیا و آخرت است جواز خرید و فروش غلام و کنیز است و بیان مبارک ما ملک است ایمانهم که مکرر در قرآن نازل شده اشاره بهمین است • (آیه مبارکه) الرجال قوامون علی النساء (سوره النساء) حکم صریح تفوق و تسلط مردان بر زنان است.

کتک زدن ز منان وجد اگر دن بستر آنان از احکام قرآن است که برای ادمه تسلط مرد بر زن اساسی محکم است. (سوره النساء) مرد میتواند چهار زن عقدی والی ماشاء و اراد

کبیرد که باشد (سورة النساء) تحلیل اما برای دیگران بطور موقت جائز است (فروع کافی و بحارالانوار) حرمت را (سورة بقره) تیمم بخاک و گل اگر آب نباشد در وقت ادای نماز واجبست (سورة النساء) درحینی که این سخنان را میفرمود فقیه شیعه اثنی عشریه از گوشه ای فریاد میزند متعه راهم بگو. متعه راهم بگو فقیه حنفی میگوید نه متعه حرام است فقیه شیعه با کمال عصبانیت از جای خود برخاسته و نزدیک فقیه حنفی میآید و در او آویخته و فریاد میزند که حضرت صادق (ع) فرموده : متعه در اسلام جایز است بدلیل آیه قرآن " فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن " (سورة النساء) فقیه حنفی فریاد میزند این آیه راجع بازواج است نه متعه ، عامل متعه واجب القتل است آن دو نفر بر سر و روی هم تاخته در این بین پیشوایان مالکی و حنبلی و شافعی از اهل تسنن بیاری فقیه حنفی آمدند و دعوا بالا گرفته با تعلینها بر سرهم میگویند و لعنت و نفرین بهم میفرستادند رئیس انجمن آنان را از هم جدا کرد و پیشوای حنفی بگفته خود ادامه داده میگوید شرط ورود در دین اسلام و قبول شدن در این آئین نازنین اجرای ختنه است غیر مختون مسلمان نیست شما که میخواهید دین مقدس اسلام را دین جهانی قرار بدهید اول باید امر کنید که همه مختون شوند و خود شما هم باید مختون شوید تا مسلمان واقعی باشید صدای نفرت و انزجار از نمایندگان انجمن بلند

شده و فقیه حنفی بعد از مدتی با پیروان مذاهب حنبلی و شافعی و مالکی مرافعه و داد و فریاد میکند همه خسته میشوند و معلوم میشود که اسلام هم از جهت اختلاف داخله و وجود مذاهب مختلفه بدرد سایر ادیان عنیقه مبتلی میباشد و کاری از او ساخته نیست خصوصاً احکام قرآن درباره زنان و فرمان تسلط مردان بر زنان از جمیع جهات که اصلاً بدرد این عالم و آینده نمیخورد و اجازه اینکه مرد میتواند زن را کتک بزند (سورة نساء) از همه عجیب تر است بعد از همه نماینده شیعه اثنی عشری مرتبه دوم بدیدان میآید و شرحی از مذهب شیعه بیان میکند و میگوید ای نمایندگان مردم جهان من بشما مؤده میدهم که عنقریب حضرت صاحب الزمان از جابلقا ظاهر میشود آنحضرت در سال ۲۶۰ هجری در سرداب منزل پدر خود در سامرا غایب شد و اینک در ماورای جبل قاف سلطنت میکند و هزاران اولاد دارد و بسن جوانی است و عنقریب ظاهر میشود و مشکل شما را حل میفرماید خوشحال باشید مسرور باشید هر روز صبح دعای عهد نامه و دعای دوره غیبت امام را بخوانید و هر روز یکدوره تسبیح بگوئید " اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه " نا امید نباشید . از طرفی نماینده صوفیان برمیخیزد و پصدای بلند میگوید آقایان ، بحرفهای این مرد یاره باف گوش ندهید قائمیت شخصی نیست قائمیت نوعیه درست است .

پس بهر دوری ولیی قائم است

آزمایش تا قیامت دائم است

هر که را خلقتش نکو نیکش شمر

خواه از نسل علی خواه از عمر

نماینده اسمعیلیه فریاد میکشد حجت وقت و نماینده خدا
 امام اسمعیلیه است در این وقت پیشوایان مذاهب مختلفه
 اسمعیلی بجان هم افتاده و بین پیروان نزار و پیروان مستعلی
 نزاع وجدال عجیبی برپا میشود اسمعیلیه ایران و هند بجان
 هم افتادند که نماینده خوارج بمیان آمد و مسئله قبول
 شیخین و لعن و طرد مظهرین را مطرح کرد و از طرفی نماینده
 زیدیه بمن سر راست میکند و سخنها گفته و همه بجان هم
 میافتند رئیس مجمع بین المللی کوشش بسیار میکند تا آنها را از
 هم جدا فرموده و اعلان میکند دیانتی که اینهمه مذاهب
 مختلفه دارد و همه بخون هم تشنه اند کجا میتواند جهان را
 اداره کند و اهل عالم را بصلح و سلام برساند ... حاضرین
 انجمن مدتی ساکت و آرام میشوند رئیس مجمع اعلان میکند که آیا
 نماینده دین دیگر هست که تاکنون خود را معرفی نکرده باشد
 در این وقت نماینده بهائیان قیام میکند و شرحی از تعالیم
 حضرت بهاء الله بیان مینماید و ثابت میکند که احکام
 و مبادی روحانیه حضرت بهاء الله مطابق مقتضای عهد و
 پیمانست • تعالیم بهاء الله وحدت عالم انسانی است، وحدت

ادیانست، تساوی حقوق رجال و نساء است، تعلیم و تربیت
 اجباری و عمومی است، تحرّی حقیقت است، تشکیل بیت العدل
 اعظم است که بانخاب عمومی بهائیان شرق و غرب جهان
 انتخاب میشود، تعدیل معیشت است، وحدت لسان و وحدت
 خط است، معاشرت با جمیع ملل و ادیانست، ظاهر شمردن
 جمیع من علی الارض از هر ملت است، اعتقاد بخدا و پیغمبران
 است، تعظیم شعائر الهیه است، اقرار بحالم بعد و عقیده
 بقای روح است، امر بمحبت عمومی و انذار از عداوت و دشمنی
 است، اهمیت دادن بعلم و کمال است، اقرار بکتاب آسمانی
 و حقانیت ثواب و عقاب اخروی است و از این قبیل بسیار و اما
 احکام فرعیه عبارت از اقامه صلوات و گرفتن روزه است و حج
 بیت الله و سایر فرائض است که در کتاب اقدس منصوص است
 بهائی بموجب تعالیم بهاء الله از دخالت در سیاست ممنوع
 و مطیع اوامر و دستورات سلطان عادل است و پیر و قوانین هر
 مملکت است که در آن زندگی میکند • حکم جهاد و نزاع وجدان
 دینی در بهائیت ممنوع است بلکه باید با اعمال طیبه و
 اخلاق مدوحه بتبلیغ و هدایت مردم قیام نمود و میفرمایند :
 " سیف لسان اُحد از سیف حدید است در شریعت بهاء الله
 بیح و شرای غلام و کنیز حرام است همه بندگان خدا هستند •
 تعدد زوجات در شریعت بهاء الله حرام است لعن و طعن
 و سب و شتم و مایتکدر منه الا انسان ممنوع است شرب مسکرات

مطلقاً نامر و آنچه سبب منسرات جسمانی و روحانی است بکلی ممنوع و حرام است تریاک و حشیش و امثالها ممنوعست . حضرت بهاء الله امر اکید در باره عفت و عصمت و امانت و صداقت فرموده و حضرت عبدالبهاء فرموده که ذره ای از عصمت اعظم از صد هزار سال عادت و دریای معرفت است و نیز میفرمایند قوله الاحلی : " اهل بها باید مظاهر عصمت کبری و عفت عظمی باشند در نصوص الهیه مرقوم و مضمون آیه بفارسی چنین است که اگر ریأت حجال با بدع جمال برایشان بگذرند ابداً نظرشان بآن سمت نیفتد مقصد اینستکه تنزیه و تقدیس از اعظم خصائص اهل بهاست ... الخ

و در لوح بهاء الله در باره صفات عالییه بهائی چنین مندرج گردیده " انهم رجال لویقرون علی مدائن الذهب لایتوجهون الیها و لو تمر علیهم ملکوت الجمال لن ترتد الیهن ابصارهم بالموی اولئك خلقوا من جوهر التقوی "

در شریعت بهاء الله ازدواج با اباعد توصیه شده و هر چه دور تر باشد بهتر است و جواز ازدواج با اقارب جائز مانده پسر عمو و دختر عمو و پسر عمه و دختر دایی و ... و لکن دستور نهائی با بیت العدل اعظم است اما اقتران با محارم، نعوذ بالله نهی صریح و حرمت محض است معاندین این آیین نازنین از قبیل وکیل و امثالہ مینویسند و میگویند که غیر از زن پدر سایر محارم حلال است سبحان الله ان هذا لبهتان عظیم . بهائی

بتمام معنی از اینگونه فجایح و فحشا پاک است . ملاحظه فرمائید و تحقیق کنید که بنات شوارع از چه دین و آئین هستند ؟ و چرا حدّ اسلامی که عارت از صد تازیانه است در مملکت اسلامی در باره آنها مجری نمیشود ؟ آئین اسلام امروز چون تطابق خود را با اقتضای عصر و زمان از دست داد لهذا قابل اجرا نیست حتی در ممالک اسلامی که اینهمه سنگ اسلام و قرآن را بسینه و سر میزنند اثری از اجرای آن حدود و احکام نیست و جمیع حدود اسلامی معطل مانده و اجرا نمیشود .

آقایان محترم امروز در عالم اسلام و در ممالک اسلامی دست دزد را نمیتوانند قطع کنند با آنکه نص قرآن و صریح کتاب آسمانی است که میفرماید :

" والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما جزاء بما كسبا نكالا من الله والله عزيز حكيم " (سوره مائده)

امروز در عالم اسلام خرید و فروش کنیز و غلام عملی نیست شما در سراسر این مملکت ببینید کیست که بنگاه معاملاتی غلام و کنیز داشته باشد ؟ اگر کسی این حرف را بزند همه مسلمین و شیعیان این سرزمین او را مسخره میکنند ، امروز در ممالک اسلامی شراب خوار را هشتاد تازیانه میزنند و در هر قدم شراب فروشی ها بنظر میرسد و هیچکس مانع نمیشود نه عالم و نه جاهل بلکه اغلب مبتلی هستند که میتواند منکر این

بدیهیات بشود امروز اهل فحشاء یعنی زانی محصن و زانیه محصنه را کسی سنگسار نمیکند، چرا؟ مگر اینجا مملکت اسلامی نیست؟ مگر این مردم دم از قرآن نمیزنند؟ پس چرا احکام قرآن را عامل نیستند؟ چرا در کتب قوانین قضائیه و غیرها اثری از این حدود اسلامی نیست؟ در عالم اسلام امروز رباخواری امری عادی است و معاملات بانکها شاهد است با آنکه حرمت ربا بشرحیکه از پیش گفته شد صریح قرآن است. از این قبیل بسیار است و احکام اسلام قابل اجرا نیست زیرا امروز مطابق اقتضای زمان حاضر نیست و دوره اش منقضی شده و مسلمین هم خودشان همه این مسائل را اقرار دارند و لسی با اصلاح خود را از ناچاری "بکوچه علی چپ" میزنند در مملکت اسلامی قانون رسمی قنایی صریحاً برخلاف دستورات شرعی صادر شده و اغلب قوانین قبل بحکم دولت نقض شده است فی المثل مقام زن در جامعه که بحکم قرآن مجید صفر بود و مرد حق داشت که بحکم قرآن زن خود را کتک بزند (سوره نساء) و حق تسلط بتمام معنی را بر زن خود بحکم الرجال قوامون علی النساء دارا بود امروزه بکلی عوض شده و بحکم اقتضای زمان در مملکت اسلامی حکم با آزادی زنان و تساوی حقوق آنان با مردان اعلام شده است و امروز زنان بمقامات عالیه وزارت و نمایندگی مجلسین شوری و سنا رسیده اند امروز دیگر در ممالک اسلامی و در تمام دنیا زنان بتدریج بحقوق مسلویه خود رسیده و میپرسند

امروز برای فرمان اسلامی ان النساء نواقص الایمان نواقص العقول نواقص الحظوظ که در نهج البلاغه وارد شده بهیچوجه حکمی و ارزشی نمانده زیرا اقتضای زمان با آن مخالفست و بهاء الله از طرف خدا حکم آزادی زنان و تساوی حقوق زن را با مرد در ضمن مبادی عالیة مساویه خود اعلان فرمود و خواه و ناخواه دارد اجرا میشود از این قبیل نمونه ها بسیار است و تمام آنها را نماینده بهائی در آن مجمع رهیب بین المللی عرضه میدارد والواح بهاء الله را از قبیل کتاب اقدس و طرازات و اشراقات و تجلیات و آثار عبدالبهاء را مانند خطابات و غیرها بمقام ریاست مجمع بین المللی اهداء میکند و باکمال دقت مورد رسیدگی قرار میگیرد و باتفاق همه نمایندگان دین بهائی بنام دین جهانی الهی مورد قبول و احترام همه دنیا قرار میگیرد. فانتظروا انی معکم من المنتظرین (سوره الاعراف) بعضی از کوتاه نظران میگویند و مینویسند که وحدت کلمه در دین بهائی موجود نیست و بذاهب مختلفه تقسیم شده و با وجود این اختلافات فیما بین چگونه میتواند مجری وحدت اصلیه در عالم باشد؟ جواب این سخن بی اصل اینست که این ادعا از طرف بدخواهان انتشار یافته و در عالم بهائی بحمد الله وحدت کلمه محفوظ بوده و هست و خواهد بود زیرا با وجود تشکیل بیت العدل اعظم الهی محال است که تشتت کلمه حاصل شود امروز عالم بهائوسی

دارای وحدت کلمه است و اثری از انشعاب و انقسام در آن نیست
 اگرچه بعضی از دشمنان دیرین حرفها زده اند و چیزها گفته و
 نوشته اند که بهائیت بچند فرقه منشعب و منقسم شده و اسـی
 اشهد الله - هذابهتان عظیم .

خوبست مدعیان که این سخنان را میگویند نشان بدهند که این
 مذاهب متفرعه از اصل بهائیت کدام است ؟ کی هستند و چه
 میگویند مجامعشان کجاست ؟ مطبوعات و دستورات آنان چیست
 چه اثری و چه نشانه ای میتوانند از آنها ارائه بدهند ؟ امروز
 دین بهائی با حفظ وحدت کلمه خود را بهمه عالم معرفی میکند
 امتش حاضر ، احکامش موجود ، کتابهایش مطبوع و منتشر ، معارفش
 منتشر ، مشرق الاذکارهایش موجود ، محافل طایفه و محلیه اش
 مرتب و منظم ، اجتماعات روحانیه اش همه در ظاهر علی رؤس
 الاشهاد تشکیل میشود ، بیت العدل اعظمش در مرکز روحانسی
 و اداری خود با کمال عظمت موجود است ، نه تنها در ایران
 بلکه در سراسر جهان آثارش ظاهر است انوارش با هراست
 میگویند نه بسیار خوب امتحان کنید با آنها تماس بگیرید
 آدرس آنها موجود است ، مکاتبه کنید و جواب دریافت
 نمائید . اما آقایان که میگویند وحدت کلمه نیست و مذاهب
 مختلفه در دین بهائی پیدا شده است خوبست آنها را ارائه
 بدهند نام و نشان آنها را بگویند آثارشان را ارائه بدهند
 این آقایان همه اش حرف میزنند و تاکنون موفق نشده اند که

کوچکترین نشانه و اثری از آنچه میگویند بنمایانند . مطمئن
 باشید که هرگز هم موفق نخواهند شد زیرا چیزی وجود ندارد
 که بتوانند نشان از آن بدهند صرف نوشتن در مقالات
 و گفتار بی دلیل کافی نیست گوینده هرکه میخواهد باشد
 تا آنچه را میگوید نشان ندهد و ثابت ننماید حرفش بجائی
 میرسد از غول و سناس هم خیلی سخنها گفته اند ... همه
 اینها هرکس بگوید هرکه میخواهد باشد تا دلیل قاطع اقامه
 نکند قابل قبول نیست میرزا محمد خان معروف بعلامه قزوینی
 خیلی چیزها نوشته و گفته ولی همه اش افترا و تهدت است
 بگویند در بهائیت فلان و فلان پیدا شده اما نمیگویند که سی
 و کجا و نمیگویند که میوه چه درختی است و کجا قرار دارد . عجبا
 اینها کی هستند که حتی نمونه کوچکی هم از آنها عرض اندام
 نکرده است و خود را معرفی ننموده موجود زنده ، اثر بایست
 داشته باشد شما در تمام عالم و شرق و غرب دنیا سفر کنید و
 بگردید و جستجو کنید اگر یک نفر پیدا کردید که بگوید من ازلی
 هستم یا بیانی هستم یا کلشئی هستم آنوقت درست است
 اینها همه معروف الا سم هستند ولی مجهول الجسم مانند
 انیاب اغوال که جز در مخیلة ارباب ذلال در جای دیگری
 وجود ندارند اسمی بی سمی هستند اینها چه جور مذاهب
 مشعبه ای هستند که نه کتابی دارند نه دستوری دارند نه
 ظهوری نه بروزی . امروز بهائیه با کمال شجاعت و صداقت

خود را درد و اثر دولتی و اوراق استخدای در ستون مذهب ^{بهای} معرفی میکنند و تا پای جان از دین و آئین حقه خود دفاع مینمایند آیا کسیرا تا امروز دیده اید و پاشنیده اید که در اوراق استخدای در ستون مذهب خود را بنام ازلی یا ناقض یا کل شیئی و غیره معرفی نماید؟ یکنفر برای نمونه نشان بد ^{دید} تنها بهائی است که در ظل وحدت کلمه بهائیت در راه عقیده خود جانفشانی میکند و حکم آیه کریمه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون (سوره یونس) هزاران نفوس حتی تا همین او آخر در راه عقیده خود کشته شدند چندی قبل بود که از هرزک از قرای یزد هفت نفر بهائی بیگناه را قطعه قطعه کردند ولی آیات اکنون در سراسر عالم و این مملکت ما ایران یکنفر بنام طریقه و دفاع از مذهب ازلی یا ناقض یا فلان و بهمان بقتل رسیده و باین اسمها مورد تعصب قرار گرفته است اگر هست بنمائید داستان ازلی و ناقض مخلوق مغزهای علیل دشمنان بهائیت است و در ردیف غول و سناس است که ابداً وجود خارجی ندارد همه اینها کذب و مجعولست • البته چند نفر کوتاه فکر و ضعیف الرأی در اوائل امر خواستند خود نمائی کنند و در دین الله و کلمه الله رخنه ای ایجاد نمایند و لکن همه در ظلمت محاق افتادند و راه بجائی نبردند و کلی محو شدند مانند اهومسئله کذاب و سجاج که در دوره رسول الله (ص) مدعی مقام نبوت شدند و بلافاصله محو و نابود

شدند •

آقایام محترم ملاحظه فرمائید در آغاز امر رسول الله و مقارن بعثت آنحضرت یکی از کشیشان مسیحی ساکن نجران بنام ابوعامر راهب در میان جزیره العرب قیام کرد و مردم را بظهور نبی موعود در تورات و انجیل بشارت میداد •

و چون حضرت رسول (ص) صعوث شدند و خود را مدعی من عندا معرفی فرمودند ابوعامر راهب با پنجاه نفر از پیروانش دعوت رسول الله را تصدیق کردند و مؤمن شدند و طولی نکشید که بر اثر اهواء باطله و توقعات زائده از حضرت رسول (ص) روی برتاقت و خود مدعی مقامی شد و در مقابل مسجد قهاکه رسول الله در آغاز هجرت بمدینه در آن سرزمین بنا فرمودند ابوعامر هم بتاسیس مسجدی پرداخت که در قرآن مجید از آن بمسجد شرار تعبیر شده و خداوند از آن مسجد و آن مدعی باطل در قرآن مجید چنین یاد فرموده قوله تعالی :

"والذین اتخذوا مسجداً شراراً و کفراً و تفریقاً بین المؤمنین و ارساداً لمن حارب الله و رسوله من قبل و لیلحلقن ان اردنا الا الحسنی و الله یشهد انهم لکاذبون لا یتم فیہ ابداً لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیہ فیہ رجال یحبون ان یطهروا و الله یحب المطهرین • (سوره توبه)

ابوعامر و پنجاه نفر پیروان خود با رسول الله از در مخالفت برخاست و بقیصر روم پناه برد تا بکمک او لشکری فراهم کنند

ورسول اللہ را ازین بردارد و اساس اسلام را منهدم و اساس
مجموع خود را راه بیندازد و طولی نکشید که بکلی محور زائل
شد و از او پیروانش جز اسمی باقی نماند داستان ابوعامر
را هب در تاریخ اسلام مشهور و تفصیل آن در کتب معتبره و از
جمله درناسخ التواریخ سپهرکاشانی در مجلد هجرت مسطور
است " فاعتبروا یا اولی الابصار "

در دوره حضرت مسیح (ع) تنی چند مدعی مقامات شدند
و خود را موعود کتاب معرفی کردند مانند یهودای جلیلی و
تثودای سوری که در رسائل انجیل نامشان آمده (یهودای -
جلیلی احوالش در باب پنجم اعمال رسولان آمده و نام تثودای
سوری در اعمال رسولان از رسائل انجیل فصل پنجم و در تاریخ
یوسیفون نیز مذکور است)

و پیروان پیدا کردند ولی بزودی بصاعقه قهر الهی مبتلی شدند
و بکلی محور و مخمحل شدند و اثری از آنها باقی نماند بجز اسمی
که عبرت اولوالابصار است و از این قبیل بسیار است .

در دوره بهاء الله هم کوتاه نظری چند مانند ابوعامر
و تثودا و یهودا و مسیلمه و سجاج پیدا شدند و خواستند
عربه ای آغاز کنند و خود نمائی نمایند و لکن دست غیب آمد و
برسینه نامحرم زد . همه بحفره عدم خیزیدند و امروز در سراسر
عالم یکنفر نیست که مدعی پیروی از آنان باشد و فقط اسامی

آنان عهده للناظرین باقی مانده است . اگر میگوئید هستند
نشان بدهید و موقعیت مناسب را از دست ندهید امروز
بهائیت و تشکیلاتش در شرق و غرب عالم موجود است و آثار
دین بهاء الله در همه جا آشکار و مشرق الاذکارها در ممالک
مختلفه بنام او برپا شده و امتش با حکامش عاملند و در راهش
جانفشاندند کل من علیها فان و ببقی وجه ربك ذوالجلال
والاکرام (سورة الرحمن)

اگر سلطان مقتدری برار بکه سلطنت بنشیند و در آن حین
چند نفر مدعی پیدا کند و آن مدعیان کذاب را با قوه و قدرت
خود بجای خود بنشانند و آثارشان را محور کند و اثری از آنها
باقی نگذارد آیا باز هم میتوان گفت که آن سلطان گرفتار
مدعیان است ؟ البته چنین سخنی بسیار ناروا و عین خطا
آری مدعی بود و خیال طفیان داشت ولی اسیر پنجه قدرت
و قوت سلطان مقتدر حقیقی گردید و با خاک یکسان شد
و بجز انوار قدرت سلطانی چیزی باقی نمانده که خود نمائی
کند فاعتبروا یا اولی الابصار .

دنباله گفتار درباره جواب اعتراض وکیل پایه يك كه
گفته بود بهائیت دین نیست و . و . کم کم بدلول انجامید
و منصفین و طرفداران عدل و انصاف بحقیقت احوال بهائیت
پی بردند و بکیفیت سخنان سخیف و گفته های بیهوده وکیل

مذکور و سایر معترضین با مرحضرت پروردگار آگاه شدند • این بحث را بهمین جا خاتمه میدهم و جواب بهتان دیگر و افترای عجیب تر جناب وکیل که با مبتهائی وارد آورده میپردازیم • جناب وکیل در لائحہ اعتراضیہ خود در ضمن اثبات فساد عقیدہ بهائیان بزعم خود کہ باطل اندر باطل است دلیلی یافته بسیار علیل و چنین نوشته •

••• حضرت بهاء الله پیشوای بهائینها بشرح ذیل شخصاً دعوی خدائی کرده است و تبعه او یعنی تابعین ملت بهائی کہ بگفته آن پیشوا او را خدا میدانند عقلاً و علماً عقایدشان فاسد و کاسد و باطل و طبعاً محکوم بردند و بشرح آتسی دلائل فساد عقیدہ فرجام خواه را بوصف ذیل از لحاظ مبارک میگذرانند ••• الخ

ما شاء الله جناب وکیل در نگارش این لایحه معجزه کرد و بقدری انشاء سلینس روان منسجمی نگاشته کہ دست همه منشیان جهان را از پشت بسته درست در مهارت اود قوت کنید کہ گفته " تبعه او یعنی تابعین ملت بهائی ••• این شرح و تفصیل مثل آن میماند کہ شاعر عرب گفته •

كانتهم والما من حولهم قوم جلوس حولهم ماء
و درست مانند گفتار شاعر قسی " دلشاد ملك معارف " است کہ فرموده :

آنچه در جوی می رود آب است هر که بیدار نیست در خواب است

تبعه او یعنی تابعین ملت بهائی •••

باری ایشان در اول گفتار خود برای اثبات ادعای الوهیت

بهاء الله ذکر کتاب و لوح هیکل الدین را فرموده اند •••

آقایان اگر شما در میان آثار و کتب حضرت بهاء الله کتابی یا لوحی با اسم هیکل الدین پیدا کردید و بما نشان دادید کہ این لوح مسمی به هیکل الدین از بهاء الله است دیگر ما حرفی نداریم

و گفته های وکیل را تصدیق میکنیم • ایشان نوشته اند هیکل الدین متمم کتاب بیان است این هم ادعای سخیف و جاهلانہ

دیگر جناب وکیل پایه يك است این آقایان از بیچارگی در این ایام بفکر جعل رسائل و کتاب بنام باب و بها برآمده و چندی

قبل شخصی کہ اینک در مشهد خراسانست رساله ای بنام پنج شأن از آثار باب جعل کرد و آنرا ملو از جملات عجیبه

ساخت و هزاران ترهات بهم بافت و بخیال خود آفتاب را خوا

با گل اندود کند ولی حقّه و خدعه اش بزودی کشف شد و خود

بشخصه فوراً آنرا جمع آوری کرد بهر حال بهائی نه کتابی

با اسم هیکل الدین میشناسد و نه بهاء الله چنین کتاب یا لوحی

باین اسم دارد • جناب وکیل استدلال ایشان وقتی است

کہ چنین کتابی را کہ نام برده اند ثابت کنند کہ از حضرت

بهاء الله آخر صریحاً ایشان نوشته اند کہ بهاء الله دعوی

خدائی کرده و تبعه او بالوهیت او معتقدند باید این

ادعا را از روی آثار بهاء الله کہ مورد قبول اهل بها باشد

اثبات کنند نه از روی جعل وهوی یادم آمد از آن مثل معروف که ن آخوندگفته بود "خسن و خسین هر سه دختران معاویه" حقیقه جناب وکیل نهایت اعجاز را در وکالت انجام داده و روی همکاران خود را سفید کرده ، تهمت تا ایندرجه، افتراء تا این حد! سبحان الله .
چشم باز و گوش باز و این عی

حیرتم از چشم بندی خدا

XXXXXXXXXX

از همه مضحك تر استدلال جناب وکیل بیچاره برای اثبات الوهیت بهاء الله بمندرجات قصیده عز ورفائیه است . که در لائحہ اعتراضیه سخیفه خود آنرا ذکر کرده و میگوید بهاء الله فرموده ، "کل الالوه ... الخ
جناب وکیل بجای کلمه قصیده کلمه قضیه نوشته و ندانسته که موضوع چیست و از قضیه تا قصیده هزاران مرحله فاصله است وکیل بیچاره که خودش این آثار را ندیده و از روی یادداشت های ناقص و سراسر غلطی که همدستان انجمن اسلامی او بمشارالیه داده اند هرچه رادیده نوشته غافل از آنکه بی اطلاعی خود را آشکار کرده است وکیل واقعی باید هر چیزی را که میخواهد استشهاد کند خودش رسیدگی کند نه آنکه بگفته این و آن اکتفا نماید و در نتیجه خویش را مفتضح سازد قطع نظر از این مطلب اصلاً بیت مزبور را که از قصیده نقل کرده در باره الوهیت بهاء الله نیست آقای وکیل فریب

همکاران متعصب خود را خورده و یادداشت غلط آنان را درست پنداشته و بصراحت نوشته گه بهاء الله باستناد این بیت که فرموده : "کل الالوه من رشح امری تالیهت مدعی الوهیت شده است این وکیل عجیب ندانسته که این بیان در آن قصیده از ناحیه شخص بهاء الله نیست نقل بیان و وحی ذات غیب است که توسط حوریه روحانی بهاء الله القا شده است این ذات غیب است که میگوید کل الالوه من رشح امری تالیهت ... نه حضرت بهاء الله فقط بهاء الله فرمایش ذات غیب الهی را نقل فرموده .

آقایان شما با دقت و تحقیق آن قصیده را بخوانید تا باصل موضوع مطلع شوید و عدم توجه وکیل را مشهود و مجسم بینید بهاء الله که مظهر عبودیت کبری است در مقابل محبوب غیبی خود برآز و نیاز میپردازد و باکمال خضوع و خشوع از معشوق غیبی خود تمنای رافت و لطف و شفقت مینماید هرچه معشوق غیبی بر ناز می افزاید او به نیاز میپردازد چو یار ناز نماید شما نیاز کنید . و در حضرت معشوق واقعی خود زحماتی را که در راه عشقش تحمل کرده یکایک در ابیات قصیده مزبوره بیان میکند و پس از آنکه این مراتب را در ابیات قصیده ذکر میفرماید و شرح احوال را بتمامه نقل میکند میگوید که معشوق غیبی و محبوب واقعی من در مقابل راز و نیازها و تضرع های من لب بسخن گشود و فرمود :

رجوت بظنك وصلى هيهات لم يكن

بذاك جرى شرط ان وفيت توفست
بعد از لسان معشوق آنچه را شنیده در ابیات بعد ذکر میکند
تا میرسد باینجا که معشوق غیبی واقعی چنین فرموده که :

" كل الاله ... الخ

پس این گفتار ذات غیب است نه کلام بهاء الله که مدعی
الوهیت شده باشد این بیان مبارک ذات غیب که ببهاء الله
فرموده " كل الاله ... " در ردیف تبارك الله احسن الخ
قرآن مجید است هر چند که در سراسر عالم آفرینش خالق جزا و
نیست معذک فرموده احسن الخالقین و هر چند پروردگاری جز
او نیست از القاب عظیمه او رب الارباب است و هر چند اله و
خداوندی جز او نیست معذک فرموده " كل الاله من رشح
امری تالهت ... الخ و اینست ابیاتی که حوریه غیبی از لسان
ذات غیب الهی ببهاء الله ابلاغ میکند میفرماید :

بالروح نادتنی و قالت ان اصبر

فقد عرفت بكل ما انت استدللت

وانی لم ازل قد كنت فی قدمة

وانی لن یحد قد كنت فی نزهة

فکم من عادل قد کان عندی ظالماً

و کم من عالم قد کان عندی کجهلة

كل العقول من جذب سرى تولهت

كل النفوس عن غن رائي تحيت

كل الاله من رشح امرى تالهت

كل الربوب عن طمح حكمى تربت

آقایان محترم ملاحظه فرمودید که نه ادعای الوهیت در کنار
است و نه بهاء الله خود را خدا خوانده و نه تبعه او بهاء
را خدا میدانند آری او را مظهر امر الله و فرستاده خدا
و نماینده خدا و مظهر صفات و اسماء خدا میدانند نه عین
ذات خدا ... آنچه را جناب وکیل نوشته بهتان صرفاً تهمت
محض است که شیوه دیرینه و عادت همیشگی اوست که بجای
حق و حقیقت تهمت بزند و دروغ بگوید و با مضای خود منتشر کند
آقایان محترم شما بکتب بهاء الله که امروز در شرق و غرب
عالم موجود بالسنه مختلفه ترجمه شده است مراجعه فرمائید
اگر کوچکتر اشاره ای که دلالت بر عدم وجود خداوند آفریدگار
عالم داشته باشد پیدا کردید آنوقت حق با وکیل و امثال اوست
که اهل بها را فاسد العقیده بدانند آقای وکیل اعلان کرده که
بهاء الله دعوی الوهیت کرده و منکر ذات غیب منیج لاید رک
الهی شده سبحان الله هذا بهتان عظیم حضرت ولی امر الله
در مقدمه رساله امر بهائی تصریح بعظمت و قدرت و جلال
ذات غیب منیج فرموده و آنرا از معتقدات اولیه اهل بها
معرفی فرموده . از قبل در این لائحہ فقرات الواح بهاء الله

عند هبوب ارياح عاصفات لا ومالك الا سماء والصفات بل تحركها
 كيف تريد ليس للعدم وجود تلقاء القدم قد جاء امره الجبرم
 وانطقى بذكره بين العالمين انى لم اكن الا كالميت تلقاء
 امره قلبتى يد ارادة ربك الرحمن الرحيم هل يقدر احد
 ان يتكلم من تلقاء نفسه بما يعترضه عليه العباد من كل
 وضيق وشريف لا والذي علم القلم اسرار القدم الا من كان مؤيداً
 من لدن مقتدر قد ير... يشهد كل جوارحى بانّه لا اله الا هو
 والذّين بعثهم بالحق وارسلهم بالهدى اولئك مظاهر اسمائه
 الحسنى ومطالع صفاته العليا ومهابط وحيه فى ملكوت الانشاء
 وبهم تمت حجة الله على ماسواه ونصبت راية التوحيد وظهرت
 آيه التجريد وبهم اتخذ كل نفس الى ذى العرش سبيلاً نشهد
 ان لا اله الا هو لم يزل كان ولم يكن معه من شئى ولا يزال يكون
 بمثل ما قد كان تعالى الرحمن من ان يرتقى الى ادراك كنهه
 افئدة اهل العرفان او يصعد الى معرفة ذاته ادراك من
 فى الاكوان هو المقدّس عن عرفان دونه والمنزه عن ادراك ماسواه
 انه كان فى ازل الازال عن العالمين غنياً... انت تعلم يا الهى
 بانى ما اردت فى امراً امرك وما قصدت فى ذكراً ذكرك وما
 تحرك قلمى الا وقد اردت به رضاك واظهار ما امرتنى به
 بسلطانك ترانى يا الهى متحيراً فى ارضك ان اذكر ما امرتنى
 به يعترض على خلقك وان اترك ما امرت به من عندك اكسون
 مستحقاً لسياط قهرك وبعيداً عن رياض قربك لا فو عزتك اقبلت الى

رضائك واعرضت عما تهوى به انفس عبادك... فارحم يا الهى
 هذا الفقير الذى تشبّث بذيل غنائك وهذا الذليل الذى
 يدعوك بانك انت العزيز العظيم... كنت ناعماً على مضجعى
 مرت على نفحات ربي الرحمن وايقظتنى من النوم وامرنى بالنداء
 بين الارض والسماء ما كان هذا من عندى بل من عنده وبشهاد
 بذلك سكاّن جبروته وملكوته واهل مدائن عزّه فونفسه الحق
 لا اجزع من الهلايا فى سبيله ولا عن الرزايا فى حبه ورضائه...
 الخ، درسوره الميكل (با هيكل الدين مجعول كه وكيل گفته
 اشتباه نشود) خطابات مهيمنه از ذات اقدس غيب الهى
 بر قلب اطهر بهاء الله نازل شده ودر كتاب اقدس بصراحت
 عوديت و مظهرت خود را ذكر فرموده است يعنى آنچه را
 ذات غيب با ووحى کرده بيان فرموده است لوح حمد مقدس
 را كه از قبل ذكر شد مجدداً مورد مطالعه قرار بدهيد تا
 حقيقت احوال آشكار شود و كسى فريب دروغها و افتراءات
 امثال وكيل را نخورد آيا آيه ولكن الله رضى كه درباره رسول الله
 است ودر سوره انفال نازل شده دليل بر ادعاى الوهيت
 رسول الله است و آيا آيه يبايعون الله كه در سوره الفتح
 نازل شده دليل بر ادعاى الوهيت رسول الله است ؟ حاشا
 وكلا خودش با مر خدا فرموده اشهد ان محمداً عبده ورسوله
 حضرت بها الله هم بهمين منوال عفل فرموده است • وكيل
 در لائحہ خود اشاره بلوح شيخ نجفى کرده و از راه لطف

و در امت او را معرفی فرموده است و بعد سخنانی بهم بافته است که بهاء الله در آن لوح مدعی الوهیت شده است اینک عین مندرجات لوح نجفی را برای اطلاع اهل انصاف نقل مینمایم تا حقیقت آشکار شود و تا سیه روی شود هر که در او غش باشد " میفرمایند: آن جناب (آقا نجفی) یا غیر گفته سوره توحید را ترجمه نمائید تا نزد کل معلوم و مبرهن گردد که حق لم یولد ولم یولد است و بابیها بر ربوبیت و الوهیت قائلند یا شیخ این مقام بقای از نفس و بقاء بالله است و این کلمه اگر ذکر شود مدد بسر نیستی بحت بات است این مقام لا املک لنفسی نفعاً ولا ضرراً ولا حیرةً ولا نشورا است یا شیخ علمای عصر در تجلیات سدره بیان لابن عمران در طور عرفان چه میگویند آنحضرت کلمه را از سدره اصفا نمود و قبول فرمود و لکن اکثری از ادراک این مقام محروم چه که بما عندهم مشغولند و از ما عند الله غافل آیادر این فقره که خاتم انبیا روح ما سواه فداه فرموده چه میگویند میفرماید سترون ربکم كما ترون البدر فی لیلہ اربعة عشر و حضرت امیر علیه السلام در خطبه طنجیه میفرماید فتوقعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطلور و ضمنین حسین بن علی علیه السلام میفرماید ایکنون لغيرک من الظهور ما لیس لک حتی یکنون هو المظهر لک عصیت عین لا تارک امثال این اذکار از بیانات اولیاء صلوات الله علیهم مذکور و مشهود و در کتب معتبره موجود طوبی لمن ینظر و یتکلم بالصدق الخالص ...

و در سوره الملوک میفرماید " و منکم من قال ان هذا هو الالذی ادعی فی نفسه ما ادعی فوالله هذا البهتان عظیم و ما انا الا عدا مت بالله و آیاته و رسله و ملائکته و یشهد حیث ذلسانی و قلبی و ظاهری و باطنی بانه هو الله لا اله الا هو و ما سواه مخلوق بامرہ و من جعل بارادته لا اله الا هو الخالق الباعث المحیی الممیت و لکن انی حدثت نعمة التی انعم علی الله بجموده و ان کان هذا جرمی فان اول المجرمین ... الخ

ملاحظه فرمائید که بچه صراحت عبودیت و مظهریت خود را اعلام فرموده و اگر بخوایم شواهد دیگر برای اثبات مدعای خود اقامه کنیم و بیانات مبارکه را نقل کنیم لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لوجئنا بمثله مددا • اهل انصاف را آنچه ذکر شد کافی است و اما امثال و کیل پایه یک از آنها هستند که در قرآن مجید درباره آنان فرموده " و ان یروا کل آیه لا یؤمنوا بها • (سوره الاعراف)

شیخ اکبر محیی الدین در کتاب معروف خود فتوحات مکیه در باره مظهریت رسولان الهی و اعمال و افعال آنان که باراده الهیه است شرحی کامل فرموده که علامه آل محمد در کتاب الدلیل و الارشاد آنرا نقل کرده و ترجمه آن بفارسی چنین است: محیی الدین در باب ۲۹۲ کتاب خود چنین فرموده است: نور آفتاب چون بر قرص ماه بتابد آثاری از ماه

ظاهر میشود که ازدیگری بظهور نمی پیوندد و در این مطلب
 شکی نیست بر همین قیاس است تجلی خداوند بر نفوس مقدسه
 چون عنایت الهی شامل یکی از بندگان شود و قلب او محل
 تجلیات گردد افعال مخصوصه از او بظهور خواهد رسید
 هر چند اساس این افعال مخصوص راجع باقتدار الهی است
 یعنی از خود آن شخص صادر نشده و لکن در ظاهر حکم بظاهر
 میشود مانند آفتابی که در آب صافی بتابد عقل انسان حکم
 میکند باینکه قرص ماه فی نفسه فاقد نور شمس است و آفتاب
 در حین تجلی بر ماه از مقام عظیم خود ساقط نشده و انقلابات
 ذاتی برای او حاصل نگردیده بلکه آفتاب در علو مقام خویش
 ثابت و برقرار است و قرص ماه محل تجلی انوار شمس است
 بنابراین نمیتوان گفت که ماه تبدیل بافتاب شده یا آفتاب
 بدل بماه گردیده است نه انقلاب حقیقت است نه حلول
 است نه اتحاد است بلکه مقام تجلی است قلب بندگان بر همین
 قیاس است صفات خاصه خداوندی هیچوقت در مخلوق او تحقق
 ذاتی ندارد و خدا مرگز در بنده خود حلول نمیکند اگر اعمال
 عجیبه ای از بندگان آشکار میشود که سبب تشبیه با اعمال
 خداوندی است بواسطه تجلی انوار حق در قلوب بندگان
 است نه اینکه خدا بنده شده یا بنده خدا گردیده است
 ... الخ (ص ۲۲ - ۲۳ ترجمه فارسی دلیل و ارشاد)

جناب وکیل پایه یک در لائحه اعتراضیه خود اشاره ببعضی

جملات کرده که در الواح مبارکه صادر شده است مانند
 لا اله الا انا الغریب المسجون و امثال آن و در این باره سخنان
 گفته و ترجمه فارسی بیانات مبارکه را بالفاظ خود نقل کرده
 و بخیال خود ایراد مشکل و بنیان کن اقامه کرده غافل از آنکه
 این سخن او هم مانند سایر اعتراضاتش بی پایه و بی اساس
 از اینقرار وکیل نوشته که برای اثبات فساد عقیده بهائیان
 دلیلی واضحتر از آنچه ذکر شد نیست و محتاج بدلیل دیگر
 نیست حال بیائید در اینخصوص هم تحری و دقت کنیم تا حقیقت
 آشکار شود. از قبل گفته شد که مظاهر مقدسه الهیه آنچه
 را دستور میفرمایند و تعلیم میدهند از خودشان نیست بلکه
 پیغام الهی را که بر قلب منبرشان از ساحت غیب مطلق میرسد
 بخلق خدا ابلاغ میکنند ما علی الرسول الا ابلاغ و هم چون
 دستگاه گیرنده ای هستند که امواج وحی را از عالم غیب
 میگیرند و صحیح و سالم بدون هیچگونه دخالتی از طرف
 خودشان با کمال امانت بخلق میگویند ما ینطق عن الهوی ان
 هو الا وحی یوحی (سوره النجم یا نظر بهمین ادعای وحی
 و بعثت من عند الله است که مظاهر مقدسه الهیه در هر عصر
 و زمان مورد اعتراض و ایراد مردم جاهل میشوند و اگر این
 ادعا از طرف رسولان الهی نبود بهیچوجه مردم با آنان کاری
 نداشته و مخالفتی نمینمودند و اذیت و آزاری با آنان وارد ^{نمیشد}
 و چون آن نفوس مقدسه از خود ادعائی نداشته اند و صرفاً

بواسطه انتساب گفتار و دستورات خود بخدا دچار مصائب و بلیات میشوند و در حقیقت آنچه برایشان وارد میشود بخدای غیب منیع که آنانرا فرستاده وارد میشود اگر آنان را بزندان اندازند بواسطه آنستکه مدعی من عند الله هستند پس خدا را در واقع بزندان انداخته اند و همچنین سایر مصائب و بلیات که بمظاهر مقدسه و رسولان الهی وارد شده و میشود در حقیقت بخداوند متعال که آنانرا مأمور با بلاغ پیام خود بخلق خود نموده است وارد میشود فی المثل معاندین خو خوار در زمین کربلا خون مطهر حضرت حسین بن علی سید الشهداء علیه السلام را بخاک ریختند و آنحضرت را اسیر کردند و شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند ولی می بینیم که در زیارتنامه آنحضرت که از امام علیه السلام مأثور است خون سیدالشهدا را خون خدا فرموده است السلام عليك يا ثار الله وابن ثاره والوتر الموتور خون آنحضرت را خون خدا نامیده اند و آنحضرت را پسر خون خدا خوانده اند - آیا در حقیقت خداوند آفریدگار جهان خون دارد؟ جسم و جسمانی است؟ نه بدیهی است که خداوند منیع غیب لایبدرک خون ندارد و این تعبیر از آنجهت است که سیدالشهداء در راه خداوند تحمل مصائب فرموده و از جهت انتساب بخداوند بود که مردم با او و ادعای او مخالفت کردند و خونش را بخاک ریختند و در حقیقت خون خدا را ریختند

مسلمین با رسول خداوند بیعت میکردند دست آنحضرت بود که بالای دست مردم قرار میگرفت و بیعت میکردند ولی در قرآن مجید میفرماید ان الذين يبایعونك انما يبایعون الله يد الله فوق ايديهم فمن بكت فانما يبيكث على نفسه ومن اوفى بما عاهد عليه الله فسيؤتيه اجرا عظيماً (سوره الفتح)

این مطلب از آن جهت است که متکلم حقیقی خداوند است و از قبل ذکر شده که مقام رسولان الهی مقام فناست و از خود چیزی نیگویند و گفتار محیی الدین عربی در فتوحات مکه از قبل ذکر شد بخاطر آورد و دقت فرمائید و از این جهت است که مطابق اصطلاح مردم و تقریب افهام بشر بحقایق الهی از صفات و کمالات عالیه بصفات الله و کمال الله تعبیر میفرماید و مثلاً میگویند عين الله، سمع الله، يد الله، لسان الله با آنکه خداوند جسم و مادی نیست مانند خلق خود دارای چشم و گوش و دست و زبان ظاهری جسمانی نیست با اینهمه برای فهم مردم از صفات عالیه و صفات کمالیه الهی از راه تشبیه بچشم و گوش و زبان و دست و غیره تعبیر شده است و چون خدا امر ببیعت فرمود و مردم با رسول الله بیعت میکردند از يد الرسول تعبیر بید الله فرموده تا اعلان فرماید که محمد رسول الله از خود اراده و میل شخصی ندارد و آنچه میکند و میفرماید از طرف خداست و در حقیقت خداوند بلسان او سخن میگوید و با دست او بیعت میکند • در قرآن مجید میفرماید که

خداوند از بندگان خود قرض میکند و هر کس بخداوند بملغسی قرض بدهد با ربح چند برابر خداوند باو خواهد پرداخت یعنی هفتصد برابر آنچه داده دریافت خواهد کرد و این صریح قرآن است که در سوره های دوم و پنجاه و هفتم و شصت و چهارم مکرر مسئله قرض را فرموده است در سوره دوم بقره میفرماید " من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاً عفه له اضعافاً کثیره ... و در سوره الحديد میفرماید: " من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاً عفه له وله اجر کریم و در سوره التنباین فرموده: (۳) ان تقرضوا الله قرضاً حسناً فیضاً عفه لکم و یغفر لکم والله شکور حلیم و مسئله یک بر هفتصد را هم در سوره بقره فرموده " کمثل حبة اذنت سبوح سنا بل فی کل سنبله ماء حبه والله یضاعف لمن یشاء ... " ملاحظه فرمائید که چگونه تعبیر فرموده و از بندگان خود قرض خواسته با آنکه خدا محتاج بکسی نیست بلکه نحو تعبیر را این چنین قرار داده است تا بفهم مردم نزدیکتر باشد . از مطلب دور شدیم و موضوع مورد بحث این بود که بهاء الله فرموده لا اله الا انا الخریب المسجون البته اگر بهاء الله از حق تعالی مدعی رسالت نمیشد و خود را من عند الله معرفی نمیفرمود کسی با او کاری نداشت بلکه مورد احترام همه خلق بود و اینهمه معاندت و دشمنیها و مخالفتها بعد از انتساب بخدا برای او پیش آمد و چون او نماینده خدا بود و فرمان خدا را بخلق ابلاغ میفرمود

لهذا مردم با او از در خصومت درآمدند و او را از وطن بغربت نفی کردند و گرفتار حبس و زندانش نمودند گرچه بظاهر او غریب و مسجون بود ولی چون با امر الهی لب بسخن گشوده بود و ابلاغ پیام الهی کرده بود پس در حقیقت خدا را بغربت افکندند و بزندان گرفتار نمودند و این بسیار واضحست و بیان مبارک لا اله الا انا الخریب المسجون وحی الهی است که بهاء الله آنرا بمردم ابلاغ فرموده تا مردم بدانند که در مقابل نعمت الهیه کفران کردند و مظهر او را بغربت رانده و بزندان گرفتار کردند و در حقیقت خدا را مورد اعتراض و ظلم خود قرار دادند همانطور که وقتی حسین بن علی (ع) را شهید کردند در حقیقت خدا را شهید کردند و خون خدا را بریختند و از این جهت فرمودند السلام علیک یا ثار الله و ابن تاره ...

و نیز میگویند که بهاء الله مدعی خدائی شده و فرموده بشرطی التي تتحرک علی صفحات الوجه کما یتحرک علی صفحات الالواح قلمک الاعلی ... میگویند این هم یک حرف تازه که خدا موی دارد یعنی بهاء الله مدعی خدائی است ... امثال وکیل ما این بیان مبارک را بهانه کرده و سخت ببهائیان حمله کرده اند که خدا مگر موی دارد؟ و پس از حرفهای بسیار که گفته و نوشته اند بیان مبارک مزبور را بوجه مستهزئانه بفارسی ترجمه کرده اند و کار خود خواهی را با علی درجه رسانیده اند و من از نقل

گفته ای عجیب آنان که نمونه نهایت درجه تعصب و سرسختی است صرف نظر میکنم و بانها میگویم آقای وکیل و همکاران عزیز او مضطرب نشوید هیاهو نکنید بسخنان من گوش بدهید . بشنوید که چه میگویم .

خداوندیکه درماندگی و فقر او بدرجه ان میرسد که از بندگان خود تقاضای قرض میکند (سوره بقره و سوره الحدید و سورة التخابن) خداوندیکه دلش "دل مبارکش" از دست بندگانش بدرد میآید و متأسف و متأثر میشود و از آنان انتقام میگیرد فلما آسفونا انتقمنا منهم و اغرقناهم اجمعین . (سوره زخرف) یعنی چون بندگان گناهکار ما را که خدا هستیم متأسف و متأثر ساخته و دل ما را بدرد آوردند ما هم بشدت از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم . حقیقه چه انتقام شدیدی .

خدائی که دست دارد و با مردم بیعت میکند (سوره الفتح) خدائی که چشم و گوش دارد و بنوح بنی میفرماید فاصنع الفلك باعیننا ... (سوره هود)

خدائی که پیغمبر خود را بمهمانی دعوت میکند و حضرت رسول (ص) فرموده ابیت عند ربی ^{یطعمه بنی} یسقی بنی (مکنونه فیض)

خدائی که خون دارد (ثارالله و ابن ثاره)

خدائی که هادی و مظل است من یهدی الله فهو المهتد (سوره اسراء) ومن یضلل الله فما له من هاد (سوره رعد)

خدائی که چون اراده کند خلق خود را بعصیان وادار نماید و سپهر همه را بهلاکت رساند (سوره اسراء) و اذا اردنا ان نهلك قریة امرنا متفریها ففـسقوا فیها فحق علیها القول فد مرنا هاتد میراً "

خدائی که با دست راست خود آسمانها را درهم می پیچد و السموات مطویات ^{بیمینه} (زمر) و نیز لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین (الحاقه) که درباره مدعی کاذب فرموده با دست راست رگ حیات او را قطع میکند .

خدائی که صدها کمال و صفات از اینقبیل ها که ذکر شد دارد و در قرآن مجید و انجیل و تورات بتفصیل نازل شده خدائی که با اصطلاح تورات و کتب انبیاء خشمناک میشود و مانند شیر نعره سر میدهد و برکوه صهیون فرود میآید

(اشعیا فصل ۳۱/۴۰۰۰)

۳۲ خدائیکه شوهر بنی اسرائیل میشود (کتاب ارمیا فصل ۳۱ آیه) خدائیکه با یعقوب از سرشب تا صبح کشتی میگیرد (سفر پیدایش فصل ۳۲)

خدائی که از بندگان خود قربانی طلب کند ... (سفر اعداد و تثنیه ۴۰۰)

خدائی که بنص قرآن پهلو دارد (سوره زمر) فرطت فی جنب الله ...

خدائی که بنص انجیل پسر دارد ...

و بالاخره خدائی که همه اوصاف و کمالات بشری را در باره خود اثبات میکند و بقول تورات و احادیث اسلام انسان را بصورت خود آفریده است چنین خدائی، آقایان بی انصاف! اگر کچل باشد و موی نداشته باشد آیا مسخره نیست؟ بنابراین بیان مبارك بهاء الله که فرموده بشعراتك التي تتحرك على صفحات الوجه • عين صدق و صدق عين است و بقول شیخ محمود شبستری در مثنوی گلشن راز

اگر زلفین خود را برفشاند بعالم در یکی کافر نماید
و گر بگذاردش پیوسته ساکن نماید در جهان یک نفس مومن

شیخ بهائی علیه الرحمه فرموده :

کاکل مشکین بدوش انداخته ازنگاهی کار عالم ساخته
عرفا و صوفیه و محققان صاحب نظر درباره موی خدا و گیسوی خدا و زلف خدا و کاکل خدا نکته ها سروده اند و لطیفه ها فرموده اند و زلف و گیسوی خدایکی از اصطلاحات خاص اهل عرفان است که در نهایت لطافت است نمیدانم جناب وکیل و همدستانش از این حقایق بی خبرند و از این اصطلاح اطلاعی ندارند یا آنکه اگر دیگران بگویند خدا موی و گیسو دارد عیب ندارد ولی اگر بهائی بگوید خدا دارای گیسوی تاب دار و موی مشکبار است گناه کار شده؟ سبحان الله! این چه نحو قضاوت است که آقای وکیل و همدستانش آنرا مجاز و پسندیده می شمارند؟

همه عرفا و شعرا و فصحاء و بلغای شرق و غرب از موی و گیسو سخن گفته اند و عرفا برای خدا موی و گیسو قائل شده اند و خدا را دلبری طناز که با کرشمه و ناز در خلوتخانه خود نشسته تشبیه نموده اند و گفته اند •

در آن خلوت که هستی بی نشان بود

بکنج نیستی عالم نهان بود

دل را شاهی در پرده غیب

مقدس دامش از تهمت عیب

صبا از طره اش نگسته تباری

ندیده چشمش از سرمه غباری

و این ابیات در باره رتبه فیض اقدس و مقام احدیت حق تعالی است که مرحوم حاجی ملاهادی حکیم سبزواری در کتاب

اسرارالحکم آن را آورده و امثال این گفتار در کتب عرفان

بسیار است حال چه شده که جناب وکیل و رفقاییش از مشاهده

جمله شعراتك التي تتحرك على صفحات الوجه که بهاء الله

فرموده اینقدر ناراحت شده اند؟ و با موی مشکنا ب و گیسوی

پر پیچ و تاب بمخالفت برخاسته اند؟ ماکه دعوائی نداریم

اگر آقایان میخواهند خدای آنان کچل باشد خود دانند

ملکت آزادی است اما راجع

بترجمه که از آیه بشعراتك التي تتحرك... کرده و راه استهزاء

پیموده است، باید دانست که سخن فصیح و بلیغ در ترجمه

بلسان د قطعاً لطافت خود را از دست میدهد بخصوص اگر ترجمه کننده از راه تعصب و عناد اقدام بترجمه نماید آقایان آیه بشعراتك... را بطوری مستهزانه ترجمه کرده اند که از سراپای آن تعصب و عناد میریزد. بسیار خوب آقایان اگر آیات بهاء الله آنطور است که شما میگوئید و مسخره کرده اید از شما میخواهم با ارادت و بقول خود با ایمانی که بقرآن مجید دارید خواهشمندم این آیه مبارکه سوره الانفال را بفارسی ترجمه کنید البته در اینجا چون مورد نظر شما قرآن است استهزائی نخواهید کرد آن آیه اینست "ولا تنازعوا فتشکم و تذهب ریحکم... بسم الله بفرمائید ترجمه کنید البته ترجمه لفظ بلفظ همانطوریکه آیه بهاء الله را لفظ بلفظ ترجمه کرده اند خوب، چرا ساکت شدید؟ چرا از شدت خجالت سرخ شدید خجالت نکشید. بفرمائید... ترجمه آیه را بفرمائید... آنها... نزاع نکنید زیرا که سست میشوید و بیرون میرود یا تمیرون باد... "کلوخ انداز را پاداش سنگ است. خوبست خجالت بکشید و آیات الهیه را بتمسخر و استهزاء نگیرید این آیات سوره قاره را از نظر بگذرانید و بفارسی لفظ بلفظ ترجمه کنید ببینید چه میشود.

القارة والقارة و مادريك ما القارة يوم يكون الناس كالفراش المبثوث وتكون الجبال كالعهن المنفوش... الخ
و این آیات سوره العاديات را بفارسی لفظ بلفظ ترجمه کنید

ببینید چه میشود.

والعاديات ضحاً فالموريات قد حلاً. فاشن به نقما فوسطن
به جمعاً... الخ
ملاحظه فرمودید که چه میشود و چقدر لطافت خود را از دست میدهد؟ شما که در ترجمه آیات بهاء الله عداوت و تعصب هم بخرج داده اید ببینید کار را بکجا رسانیده اید؟
آقایان بس است، دست از لجاجت بردارید.
ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست
عرض خود میبری و زحمت ما میداری

همه نوشته ها و گفته های وکیل و برادران دینی او ناشی از تعصب و حرقت قلب و حسادت است و این آیه مبارکه قرآنیست چقدر درباره آنها راست میآید که فرموده :
"قل موتوا بغيظکم" (سوره آل عمران)

وکیل و همدستانش از اینها گذشته دست بکار دیگری زده اند و آن اینکه آیات و کلمات بهاء الله را بطرز ناقص در کتب خود آورده اند و آغاز و انجام جمله را حذف کرده و بسند باستهزاء پرداخته اند از جمله نوشته اند که بهاء الله در کلمات مکنونه فرموده کور شو تا جمال را بینی و کور شو تا لحن

ملیح را شنوی و باقی مطلب را ذکر نکرده و بعد میگوید
ای مردم بهاء الله گفته کورشو تا ببینی ای مردم اگر کسی کورشو
که دیگر نمیتواند ببیند... و از اینقبیل سخنان بسیار گفته
و میگویند و نوشته و مینویسند • بمفاد الکفر ملّة واحدة این
آقایان در این موضوع هم بر اثر اقدام سایر منکرین و معارضین
مشی نموده اند و همان رفتاری را که کشیشان متعصب نسبت
بقرآن مجید مرتکب شده اند این آقایان که ریزه خوار خسوان
منکران قبل اند همان رویه را پیش گرفته اند و بتخدیش اذهان
امثال خود پرداخته اند، بهاء الله در کلمات مکنونه مقصود اصلی
را در دنباله مطلب ذکر فرموده اند • کورشو یعنی از مشاهده
غیر جمال من و جاهل شو یعنی از سوی علم من و کورشو یعنی
از استماع کلمات غیر من... الخ

اگر شما تمام مطلب را بخوانید مشاهده میفرمائید که در نهایت
فصاحت و بلاغت و لطافت است اما منکرین بی انصاف بمفاد تکاد
تبیض من الخیظ (سوره الملك) راه عناد گرفته و جملات را ناقص
ذکر کرده و بعد باستهزاء پرداخته مانند معرضین قرآن که
آیه مبارکه سوره المائدة "لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم"
را ناقص نقل کرده و نوشته اند که محمد بامت خود دستور داده
که اگر قسم بخورید و قسم خود را بشکنید و دریغ بگوئید جائز
است و اهمیت ندارد بدلیل این آیه سوره مائده که گفته
لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم و دیگر دنباله مطلب را ذکر

کرده و ظالمانه قلم اعتراض را بر قرآن و رسول الله بکار
انداخته است مانند معرضین معلوم الحال که نسبت بآیات
این ظهور عیناً همان رفتار زشت را دنبال کرده اند. و نیز در
کتب ردیه مسیحی نوشته اند که نماز را پیغمبر از امت خود
برداشته و فرموده و بل للمصلین و دنباله این آیه را ذکر
نکرده که خدای فرمود الذین هم فی صلاتهم ساهون... الخ
بقول حاج ملا احمد نراقی در مثنوی طلاق دیس
کلوا و شربوا را در گوش کرد

ولا تسرفوا فراموش کرد
آیا این بی انصافی و عناد نیست؟ ولی حقیقت حال هرگز
پنهان نمی ماند و مکر و حيله جنود شیطان آشکار میشود چنانچه
خدا در قرآن فرموده "ان کید الشیطان کان ضعیفا"
(سوره النساء)

آقایان میگویند چون بهائیان قرآن را نسخ کرده اند و با احکام
آن عامل نیستند و رسول الله را خاتم النبیین میدانند لهذا
محکوم بفساد عقیده هستند و... و...
در جواب عرض میکنیم که عقیده اهل بها در باره معنی خاتم
النبیین از قبل بتفصیل بیان شد بهائیان برغم آقایان حسود
حضرت رسول (ص) را خاتم النبیین میدانند و تکرار جواب
لازم نیست.

و آنچه بنسخ قرآن که بهائی نسبت میدهند باید بدانند که دین بهائی ناسخ اسلام نیست بلکه متمم و مکمل آنست و استدلال بآیه قرآن که فرموده الیوم اکملت لکم دینکم در این مقام منافی این ادعا نیست زیرا اکمال در آیه قرآن راجح بشریعت مخصوصه رسول الله است و معنی مکمل قرآن که در باره دین بهائی استعمال شد بمعنی آنستکه بعد از قرآن مجید از طرف خداوند توسط حضرت بهاء الله دینی مستقل ظاهر شد که مطابق مقتضای وقت و زمان و مکمل اصول دین الهی است که در قبل توسط رسولان ابلاغ شده مانند برنامه کلاس بالاتر که مکمل و متمم برنامه کلاس نادون است بدیهی است که برنامه کلاس عالی را نمیتوان ناسخ برنامه کلاس قبل دانست بلکه متمم و دنباله آن و مکمل آنست که اگر نباشد برنامه تحصیلی ناقص خواهد بود • دین بهائی ناسخ اسلام نیست همانطور که دین مقدس اسلام هم ناسخ ادیان قبل نبود بلکه مکمل آنها بود شما در سراسر قرآن آیه ای که دلیل بر نسخ شدن انجیل و تورات باشد نمیتوانید پیدا کنید اگر در بعضی آیات کلمه نسخ ذکر شد راجح باحکام فرعیه خود اسلام است که توسط پیغمبر اکرم پس از وضع نسخ شد مانند حکم قبله که از بیت المقدس بکعبه تبدیل یافت و مانند مجازات زنان خیانتکار که از حبس در خانه که حکم اول بود بحکم تازیانه تبدیل شد و حکم اول نسخ گردید و شرح آن در

کتب معتبره تفسیر بتفصیل موجود است آیه حکم اول در سوره نساء نازل شده واللانی یأتین الفاحشة من نساءکم فاستشهدوا علیهن اربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت او جعل الله لهن سبیلا و آیه تازیانه در سوره نور است قوله تعالی : الزانیه والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ولا تاخذکم بهما رافة فی دین الله و این حکم برای زانی و زانیه غیر محصن و غیر محصنه است ولی حکم محصن و محصنه رجم است که آیه اش از قرآن اسقاط شده ولی مفهوم و حکمش بقول فقها باقی مانده یعنی منسوخ این اللفظ و مثبت المعنی است و این از عجایب است • و انما ناسخ این ناسخ و منسوخها در قرآن مجید فراوان است برای اطلاع بکتب تفسیر مراجعه فرمائید • بازی موضوع بشرحی که ذکر شد راجح باحکام خود قرآن است و بهیچوجه راجح بشرایح سابقه نیست زیرا قرآن مکمل و متمم شرایح سابقه است ناسخ آنها و شرح این موضوع را میتوانید در تفسیر القرآن ببینید سید احمد خان عالم و مصلح هندی مطالعه فرمائید فی الظاهر برنامه تحصیلی کلاس بالاتر ناسخ برنامه کلاس قبل نیست و آن برنامه در محل خود بدل است و برنامه کلاس بالا دنباله و متمم و مکمل آنست همینطور شریعت بهاء الله ناسخ قرآن نیست و برنامه قرآن در نفس خود و در زمان خود کامل بود بنص اکملت لکم دینکم که در سوره المائدة قرآن است

و شریعت بهاء الله دنباله آن برنامه برای کلاس بالاتر یعنی شریعت جهانی است که سبب اتحاد من علی الارض است .
 داستان نسخ شرایح آن نیست که جاهلان مقلد گفته و میگویند حقیقت معنی نسخ از بین بردن نیست اگر درباره شرایح استعمال شود بلکه تجدید و تطبیق با مقتضای زمان است ظهور مظاهر مقدسه یکی بعد از دیگری برای آن نیست که شریعت قبلیه را از میان بردارد بلکه از آن جهت است که اصول فراموش شده را ب مردم تذکر دهد و فروع غیر مقتضیه را با زمان خود تطابق بخشد و تغییر و تبدیل فقط مربوط بفروع احکام است و اصول شرایح از اول تا ابد باقی و برقرار بوده و خواهد بود . حضرت عبدالبهاء این معنی را در کمال وضوح تشریح فرموده اند نصوص مبارکه در این خصوص بسیار است و در اینجا یکی از بیانات مبارکه اکتفا میشود میفرمایند " ادیان الهیه از یوم آدم الی الان پیاپی ظاهر شده و هر یک آنچه باید و شاید مجری داشته خلق رازنده نموده و نورانیت بخشیده و تربیت کرده که از ظلمات عالم طبیعت نجات یافتند بنورانیت ملکوت رسیدند ولی هر دینی و هر شریعتی که ظاهر شد مدتی از قرون کافل سعادت عالم انسانی بود و شجر پرثمر بود ولی بعد از مرور قرون و اعصار چون قدیم شد بی اثر و ثمر ماند لهذا دوباره تجدید شد دین الهی یکی است ولی تجدید لازم مثلا حضرت موسی مبعوث شد و شریعتی گذاشت بنی اسرائیل بواسطه

شریعت موسی از جهل نجات یافته بنور علم رسیدند و از ذلت خلاص گشته عزت ابدیه یافتند ولی بعد از مدتی مدیده آن انوار غروب کرد و آن نورانیت نماید روز شب شد و چون تاریکی اشتداد یافت کوكب ساطع حضرت مسیح اشراق نمود دوباره جهان روشن شد مقصد اینست دین الله یکی است که مری عالم انسانی است و لکن تجدید لازم درختی را چون بنشانی روز بروز بشو و ما نماید و برگ و شکوفه کند و میوه تر بار آورد لکن بعد از مدت مدید کهن گسرد از ثمر باز ماند لهذا باغبان حقیقت دانه همین شجر را گرفته در زمین پاك میگذارد دوباره شجر اول ظاهر میشود دقت نمائید در عالم وجود هر چیزی را تجدید لازم بنظر عالم جسمانی نمائید که حال جهان تجدید یافته افکار تجدید یافته عادات تجدید یافته علوم و فنون تجدید یافته مشروعات و اکتشافات تجدید یافته ادراکات تجدید یافته پس چگونه میشود که امر عظیم دینی که کافل ترقیات فوق العاده عالم انسانی است و سبب حیات ابدی و مروج فضائل نامتناهی و نورانیت دو جهانی بی تجدید ماند این مخالف فضل و موهبت حضرت یزدانی است و دیانت عبارت از عقاید و رسوم نیست دیانت عبارت از تعالیم الهیه است که محیی عالم انسانی است و سبب تربیت افکار عالی و تحسین اخلاق و ترویج مبادی و عزت ابدیه عالم انسانی است . . . (مکاتیب سوم) . درباره سر تجدید ادیان و شرایح نیز بیانات مبارکه بسیار است و در این مقام قسمتی از بیانات حضرت عبدالبهاء که در کتاب مفاوضات مذکور است

نقل میزند میفرمایند: شریعت الله بر دو قسم منقسم یک قسم اصل اساس است روحانیات است یعنی تعلق بفضائل روحانی و اخلاق رحمانی دارد این تخییر و تبدیل نمیکند این قدس^{اس} الا قد است که جوهر شریعت آدم و شریعت نوح و شریعت ابراهیم و شریعت موسی و شریعت مسیح و شریعت محمد (ص) و شریعت حضرت اعلی و شریعت جمال مبارکست و در دوره جمیع انبیاء باقی و برقرار زیرا آن حقیقت روحانیه است نه جسمانیست آن ایمانست، عرفانست، ایقانست، عدالت است، دیانت است، مروت است، امانت است، محبت الله است، مواسات در حال است، رحم بر فقیران است، فریاد رسی مظلومانست، انفاق بر بیچارگان و دستگیری افتادگان است، پاکي و آزادی و افتادگی است، حلم و صبر و ثبات است این اخلاق رحمانی است... تا ابد الابد مرعی و برقرار است این فضائل عالم انسانی در هر دوری از ادوار تجدید گردد زیرا در اواخر هر دوره شریعت الله روحانیه یعنی فضائل عالم انسانی از میان میرود و صورتش باقی میماند مثلاً در میان یهود دوره موسوی مقارن ظهور عیسوی شریعت الله از میان رفت صورتی بدون روح باقی ماند... همچنین اصل شریعت حضرت مسیح که اعظم فضائل عالم انسانی است از میان رفته و صورتش در دست قسیسین و رهبانین مانده و همچنین اساس شریعت حضرت محمد از میان رفته و صورتش در دست علمای اسلام مانده پس آن اساس شریعت الله که روحانی و فضائل عالم انسانی است

غیر منسوخ باقی و برقرار و در دوره هر پیغمبری تجدید میگردد باری قسم ثانی از شریعت الله که تعلق بعالم جسمانی دارد مثل صوم و صلوات و عبادات و نکاح و طلاق و عتاق و محاکمات و معاملات و مجازات و قصاص بر قتل و ضرب و سرقت و جروحات اینقسم از شریعت که تعلق بجسمانیات دارد در هر دوری از ادوار انبیاء و منسوخ گردد زیرا در سیاسات و معاملات و مجازات و سایر احکام باقتضای زمان لابد از تخییر و تبدیل است... موضوع لزوم دین الهی و لزوم تطابق آن با علم و عقل و سر تجدید شرایح الهیه در الواح بهاء الله و بیانات عبدالبهاء بتفصیل مذکور و احصای آن خارج از حدود مقام است طالبین بکتاب بهائیان مراجعه فرمایند.

آقایان محترم حضرت بهاء الله بامر خداوند ما مور با بلاغ شریعت الله مطابق با مقتضای زمان و از هر جهت کامل و تمام بخلق عالم گردید و با ادله ساطعه قاطعه صدق ادعای خود را اثبات فرموده و امم و ملل جهان را از روی دلائل متقنه عقلیه و نقلیه و منطقیه باتباع شریعت الله دعوت فرموده و از هر ملت و امت باو و احکامش گرویده اند و در راهش جان نثار کرده اند و تری کل امة جائیه کل امة تدعی الی کتابها.

(سوره جائیه) بهاء الله مدت پنجاه سال گرفتار بلا و محنت و ظلم اعدا بود و در نهایت مظلومیت جفای اهل عناد را تحمل فرمود بواسطه همین مظلومیت است که در اخبار

واحدیث نبوی و ائمه اطهار علیهم السلام از آنحضرت برگرفت
 و نزول عیسی و رجعت حسینی تعبیر شده است زیرا در میان
 انبیا و رسل الهی از همه مظلومتر حضرت عیسی علیه السلام
 بودند و در میان ائمه اطهار (ع) از همه مظلومتر حضرت حسین
 بن علی علیه السلام بودند • دشمنان دوره مسیح آنحضرت
 را گرفتند و لباسهایش را بیرون آوردند و جامه قرمز رنگی
 بحضرتش پوشانیدند و تاجی از خار بر سرش گذاشتند و صلیب
 را بدوشش گذاشتند که حمل فرماید و در اطرافش پای کوبان
 ورقش کنان حلقه زدند و کلمات زشت بحضرتش میگفتند و استهزاء
 میکردند و در مقابل او از راه تمسخر تعظیم میکردند و میگفتند
 سلام بر تو ای ملک یهود • سلام بر تو ای ملخ بن داود •
 یعنی پادشاه از اولاد داود و گاهی نیز سیلی بصورت آنحضرت
 میزدند و زجرش میکردند و باو میخندیدند و هرچه آنحضرت
 آنان را نصیحت میفرمود گوش نمیدادند و بر اعراض میافروزدند
 این داستان حزن انگیز و مظلومیت حضرت مسیح در اناجیل
 اربعه ذکر شده و در تاریخ کنیسه ثبت است • حضرت بهاء الله
 نیز در مظلومیت شباهت تام بحضرت مسیح داشتند و لهذا در
 اخبار نبوی از آنحضرت بعیسی تعبیر شده است •

و نیز معاندین دوره یزید بن معاویه با حضرت سیدالشهداء
 حسین بن علی علیه السلام ظلم و جور را با علی درجه رسانیدند
 و نظر بهمین است که شیعه در ایام عاشورا این لعنت نامه را

میخوانند اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد
 و آخر تابع له على ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت
 الحسين عليه السلام و شایعت و بایعت و تابعت على ذلك
 اللهم العنهم جميعا • یزید پرستان چندین هزار نفر در کربلا
 مجتمع شدند و سیدالشهداء و اصحاب معدود با وفایش را بشهادت
 رسانیدند فرزندان او را کشتند حتی بطفل صغیر او رحم
 نکردند و حرمله بن کاهل اسدی با تیری زهر آلود گلوی آن
 طفل صغیر را درید و این در وقتیکه حضرت سیدالشهداء
 طلب آب میفرمود بوقوع پیوست الان در نظر من مجسم است که
 آنحضرت مظلوم آفاق در مقابل لشکر کفر و نفاق ایستاده و طفلش
 را بر سر دست بلند کرده و برای اتمام حجت بصدای بلند لشکر
 کوفه را مخاطب ساخته میفرماید ان لم ترحمونی فارحموا
 هذا الطفل ... ناگاه حرمله یا دیگری باختلاف در روایات
 تیری بحلقوم آن طفل صغیر زد مظلوم آفاق خون حلقوم طفل را
 با دست گرفت و با آسمان پاشید و بر زمین ریخت و میگریست
 و بعد بروایت شیخ مفید فرمود یا رب ان كنت حبست عنا
 النصر من السماء فاجعل ذلك لما هو خير منه و انتقم لنا
 من هؤلاء الظالمين ... امام علیه السلام فرمود و يحكم
 يا شيعة آل ابي، سفیان ان لم يكن لكم دين و كنتم لا تخافون
 المعاد فكونوا احراراً في دنياكم و ارجعوا الى احسابكم
 ان كنتم اعراباً كما تزعمون ... انى اقاتلكم و تقاتلوننى

والنساء ليس عليهن جناح فامنعوا اعناقكم وجهالكم و طغاتكم
من التعرض لحرمة ما دمت حيا ...

عاقبت در میدان پیشانی او را شکستند و بقلبش تیر مسموم زدند
که رامی بالاتفاق حرمله بن کاهل بود و سنان بن انس با نیزه
پهلویش را شکافت و آنحضرت در آن حال این ابیات را میخواند:
ترکت الخلق طراً فی هواکا و ایتمت العیال لکی اراکا
ولو قطعنی فی الحب اربا لماحن الفواد الی سواکا
در اینجا بمناسبت مقام ابیاتی چند از مثنوی معراج المحبّه را
مینگارم:

بمرکز باز شد سلطان ابرار که آساید می از زخم پیکار
فلك سنگی فکند از دست دشمن بیپیشانی وجه الله احسن
چو زد از کینه آن سنگ جفا شکست آئینه ایزد نما را
که گلگون گشت روی عشق سرد چو در روز احد روی محمد
بدامان کرامت خواست آناه که خون از چهره بزداید بناگاه
دل روشنتر از خورشید روشن نمایان شد ز برابر جوشن
یکی الماس و ش تیری ز لشکر بقلب شاه دین بنشست تا پر
سراز پشت و پناه اهل ایمان برون آورد زهر آلوده پیکان
مقام ایزد دادار بی چون ز زهر آلوده پیکان گشت پر خون
بدیدارش دل آرا را بیت افرا سمند عشق بار عشق گذاشت
سنان زد نیزه بر پهلوی چنانش که جنب الله بدربد از سنانش
بشکروم صل فخر نسل آدم بروی افتاد و میگفت اندر آن دم

ترکت الخلق طراً فی هواکا و ایتمت العیال لکی اراکا

اما مصائب پنجاه ساله جمال مبارک رجعت حسینی حضرت
بها الله قلم نسخ بر همه وقایح گذشته کشید بفرموده سعدی
قصه لیلی مخوان و غصه مجنون
عشق تو منسوخ کرد رمز اوائل
مظلومیت آنحضرت از حدود شرح و بیان بیرون است بقول
شاعر عرب:

صبت علیه مصائب لوانها صبت علی الایام صرن لیا لیا
اینکه در اخبار ائمه از حضرت بها الله تعبیر برجعت حسینی
شده نظر به همین مظلومیت آنحضرتست در زیارتنامه آنحضرت
مذکور است:

أشهد بان مارات عين الابداع مظلوماً شبهك كنت فی ایامك
فی غمرات البلیا مره كنت تحت السلاسل والاغلال و مره كنت
تحت سیوف الاعداء ومع كل ذلك امرت الناس بما امرت به من
لدن عزیز حکیم در کتاب صحیح علامه بخاری از حضرت
رسول (ص) روایت شده که فرمودند "لولم یبق من الدنیا
الایوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یخرج فیه و لیدی
المهدی ثم ینزل عیسی و یصلی خلفه و ینزل سلطانه المشرق و
المغرب" این حدیث را علامه مجلسی علیه الرحمه در بحار الانوار
روایت فرموده و نیز مجلسی مرحوم در مجلد غیب بحار الانوار

که مجلد سیزدهم است از معصوم روایت کرده که در باره رجعت حسین (ع) فرموده **ثم يكرّ الحسين ويملك اربعين سنة حتى تقع حاجباه على عينيه** ... این حدیث و امثال آن را در مجلد غیبت بحار مجلسی می‌توانید مطالعه فرمائید مقصود از عیسی که پس از مهدی باید ظاهر شود حضرت بهاء الله است و فرموده **يبلغ سلطانه المشرق والمغرب ضمير سلطانه بعيسى برميگردد و امروز اشعه ساطعه سلطنت معنویه بهاء الله شرق و غرب را فرا گرفته و اینکه از آنحضرت بعیسی و حسین تعبیر شده چنانچه ذکر شد اشاره بمظلومیت آن حضرتست بهاء الله رجعت حسینی است که با کمال مظلومیت در مقابل اهل عالم قیام فرمود و مدت چهل سال بهدایت من علی الارض اقدام کرد یعنی از سال ۱۲۶۹ هجری قمری که نزد بهائیان بسنه تسع هفتست که انتهای دوره بیان و آغاز دوره جدید است تا سال ۱۳۰۹ هجری قمری که سال صعود و وفات بهاء الله است حضرت بهاء الله بامر خدا ندای الهی را بلند فرمود و الواح الهیه را بطوک و سلاطین و زمامداران سیاسی و روحانی شرق و غرب عالم ابلاغ فرمود . آقایان عیسی مسیح بچه جرم و گناهی گرفتار ظلم اعدا شد ؟ حسین بن علی بچه گناهی بشهادت رسید اینها ابداً گناهی نداشتند مردم را بخدا دعوت میکردند**

کلیسا را بخوانید و با جریان وقایح امروزه که نسبت باهل بها جریان دارد تطبیق فرمائید و مجدداً حدیث پیغمبر را بخاطر آورید که فرمود **" لتسلكن سنن من كان قبلکم ... الخ** حضرت سیدالشهدا و اصحابش را معاندین از دم تیغ گذرانیدند امروز هم کاربرد همین منوالست . حضرت سیدالشهدا چه گناهی داشت که خودش را کشتند و اهل و عیالش را اسیر کردند و دیار بدیاری بردند عین این ظلم را با بهاء الله و اهل و اطفالش برتکب شدند در لوح ناصرالدینشاه قاجار در اینخصوص میفرماید **" یا سلطان قد خبت مصابیح الانصاف و اشتعلت نار الاعتساف فی کل الاطراف الی ان جعلوا اهلی اساری من الزوراء الی الموصل الحدباء ...** اما باید معاندین و ظالمان بدانند که بلا و مصیبت در حقیقت علت پیشرفت و نشو و نما ی شریعت الله و رشد و نمو شجره امر الله بوده و هست اگر بلا و محبت نباشد اساس دین الله در عالم گذاشته نمیشود و اگر معاندین بدانند که ظلم و ستم آنان بجای آنکه شریعت را محو کند برعکس سبب پیشرفت و تقدم آن میشود هرگز بعناد و ظلم قیام نمیکند بهاء الله در لوح ناصرالدینشاه میفرماید **" لم یزل بالبلاد اعلا امره و سنا ذکره ... و خطاب بمیرزا سعید وزیر خارجه میفرمایند : " ... محبان کوی محبوب و محرمان حرم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند ...** بهر توکل پرواز نمایند و بجناح توسل طیران کنند نزدشان

شمشیر خور را از حریر بهشتی محبوبتر است و تیغ تیز از شهر
ام مقولتر •

زنده دل باید در این ره صد هزار

تا کند در هر نفس صد جان نثار
دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود
چه نیکوست این ساعت و چه ملیحست اینوقت که روح معنوی
سر جان افشانی دارد و هیکل و قاعزم معارج فنا نموده گردن
برافراختیم و تیغ بی دریغ یار را بتمام اشتیاق مشتاقیم سینه را
سهر نمودیم و تیر قضا را بجان محتاجیم از نام بیزاریم و از
غیر دوست برکنار فرار اختیار نکنیم و بدفع اغیار نپردازیم •••
این اصحاب را بلا فنا نکند و این سفر را قدم طی ننماید
و اینوجه را پرده حجاب نشود بلی این معلوم است که با
یتهمه دشمن داخل و خارج که علم اختلاف برافراخته اند
و بکمال جد در دفع این فقرا کمر بسته اند البته بقانون عقل
باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار
کرد و لکن بعنایت الهی و تایید غیب نامتناهی چون شمس
شرقیم و چون قمر لائح برمسند سکون ساکنیم و برسط صبر
جالس •••

اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین جلوس اینعبید در ظاهر
همه را کافی بود که با همه این اعدا و موارد بلا چون شمع
روشنیم و چون شاهد عشق در انجن ستر و حجابرا سوختیم

و چون نار عشق برافروختیم و لکن چه فایده که جمیع عیون
محبوبست و همه گوشها مسدود دروادی ففلت سپر مینمایند
و در بادیه ضلالت مشی میکنند هم برینثون عما عمل و انابری
عما یعملون الخ • و این لوح معروفست بلوح شکر شکن زیرا
در آغاز آن بشعر حافظ ابتدا فرموده اند که گفته :

" شکر شکن شوند همه طوطیان هند ••• الخ

بها • الله در مقابل اعدا مانند رسولان اولوالعزم استقامت
فرمود و آوازه امر الله را برغم انفا اعدا بسمع مردم دنیا رسانید
و از هیچ بلا و مصیبتی روگردان نشد در لوح ناصرالدینشاه
قاچار میفرماید : تا الله لو یبھکنی اللغب و یبھلکنی السعب و
یجعل فراشی من الصخره الصماء و مؤاسی و حوش العراء
لا اجزع و اصبر کما صبرا و لو الحزم و اصحاب العزم •••

سوف تشق ید البیضاء جیباً لهذه اللیله الدلما ••• و
یفتح الله لمدینته باهاً رتاجاً یومئذ یدخلون فیها الناس افواجا
••• قد جعل الله البلاء غادیه لهذه الدسکره الخضراء
و ذباله لمصباحه الذی به اشرقت الارض و السماء ••• اعداء
و دشمنان اقدام نمودند و خون متجاوز از ۲۰۰۰۰ پیروانش را
ریختند که امر الله را خاموش کنند ولی بمفاد آیه یریدون
ان یطفئوا نور الله بافواههم و یا ہی الله الا ان یتم نوره ولو
کره المشرکون که مکرر در قرآن مجید نازل شده و از قبل نیز
ذکر شد عاقبت ناامید و مایوس شدند و بحفره حرمان و خذلان

خریدند و باز هم گاهی عریده ای میزنند و های و هوئی میکنند
 رئیس ان ريك لبالمرصاد
 آقایان محترم . خون این نفوس بیگناه و بهائیان مظلوم
 بی پناه بود که آوازه شریعت الله را بشرق و غرب رسانیده
 سبب هدایت و انتباه هزاران نفس گردید خون بهائیان
 بیگناه بود که دانشمندان مشهور جهان غرب و شرق را برا
 تا قلم بدست گیرند و از امر بهائی دفاع و تمجید کنند و نمونه
 آن از پیش گذشت نصوص شهادت و عین نوشتجات آنان در
 مجلدات عالم بهائی بطبع رسیده و ترجمه فارسی آن بنام
 شهادت مستشرقین درباره امر بهائی منتشر شده است
 اساس تشکیلات بهائی در سراسر عالم موجود و حکومتهای جهان
 دین بهائی را در برخی از اقالیم برسمیت شناخته اند . در
 حقیقت معاندین بهائیت سبب شدند که آوازه امر بتمام
 عالم رسید و فریاد های عناد آمیز آقای فلسفی و اعظم بود که در
 سال ۱۳۳۴ امر بهائی را ب مردم عالم معرفی کرد حضرت
 عبدالبهاء میفرمایند " منکران منادیان امرند " طوایف مختلفه
 و امم متعدده در ظل امر الله درآمده اند حتی طایفه
 اسکیمو و سرخ پوستان امریکا و سیاه پوستان افریقا با مبارکش
 روی آورده و دارای تشکیلات بهائی هستند احصائیه آنچه
 گفته شد در دست است و هر روز بلکه هر ساعت بر عده تقبلین
 افزوده میشود و اقلیم جدیدی بنور امر بهائی روشن و منور میگردد

در اینجا مختصری در این باره بعرض شما میرسانم این احصائیه
 راجع بسال ۱۳۴۷ میباشد و البته تا امروز بر عده آنها
 افزوده است .

مراکز بهائی ۳۱۵۷۲ مرکز

محافل روحانی ملی ۸۱

" " محلی ۶۸۴۰

محافل ملی که در اقالیم مختلفه بتسجیل حکومت درآمده اند
 ۵۵ محفل

کشورهای مستقل و اقالیم و جزایر مفتوحه ۲۱۴ اقلیم
 لغاتیکه آثار بهائی بآنها ترجمه شده است ۴۱۱ لغت
 قبائل و اقلیتها که در ظل امر بهائی وارد شده اند ۱۱۱۸ قبیله
 و اقلیت .

اراضی مشرق الاذکار که خریداری شده ۵۰ قطعه

حظیره القدس های ملی ۷۳

از ذکر سایر امور و احصای آن برای رعایت اختصار صرف نظر
 میشود. این بود آئین بهائی و دیانت حضرت بهاء الله که
 ثابت شد با دلائل قاطعه من عند الله است و جمیع
 علامات و آثار مخصوص دعوت حق من عند الله در آن واضح
 و آشکار است. برخی از کوتاه نظران بی اطلاع گفته و نوشته اند
 که بهائیت محصول سیاست خارجی است و چند سال قبل کتابی
 بنام " اعترافات سیاسی دالتوروی " چاپ و منتشر شد

این کتاب نه از مخز علیل برخی از مخالفین بهائیت تراوش کرده و نام مؤلفین آن معلوم و مشخص است. اول بار در مشهد خراسان در ضمن سالنامه^۱ این کتاب مجعول را طبع و نشر کردند و در آغاز انتشار هیاهوی برخاست و تبلیغاتی در اطراف آن کتاب علیه بهائیان شروع شد و لکن کارگردانان این صحنه عجیب مندرجات آن کتاب را بعد از انتشار نپسندیدند و در صدد برآمدند که پس از اصلاحاتی مجدداً بطبع آن اقدام کنند و لهذا در طهران طبع آن را تجدید کردند و اصلاحات بسیار در آن بعمل آوردند طبع دوم از خیلی جهات مخالف با طبع اول بود و دومی اولی را تکذیب میکرد محفل ملی ایران در همان ایام کتابی در رد آن رساله عجیبه مجعوله تالیف و نشر فرمود و جمیع موارد اختلاف آن دو نسخه تعیین نمود و مجعول بودن آن را کالشمس فی رابعة النهار واضح و آشکار ساخت و آن کتاب امروز مطبوع و بتازگی هم نشر شده است و در دسترس همه است نتیجه این شد که کوتاه نظران جهول بکلی مشتشان باز شد و آبروی آنان اگر آبرویی داشتند بکلی ریخت ناچاردم در کشیدند و بیش از آن رسوایی خود را نپسندیدند.^۲

جمعی دیگر برآنند که بهائیت محصول سیاست انگلیس است و در جرائد و مجلات مخصوصاً در این ایام در ضمن داستان^۳ی که در یکی از مجله های معروف طهران در شرح احوال امیرکبیر مینویسد در اثبات این موضوع پافشاری عجیبی میکنند

و نسبت هائی میدهند که با اصطلاح "در قوطی هیچ عطساری یافت نمیشود." و همه نسبت بی دلیل و تهمت نارواست که تضحک منها الثکلی بعقیده شما کدام يك از این گفتار متناقض^۴ را باید قبول کرد؟ البته هیچکدام. چگونه میشود دوسیا^۵ تمام معنی مخالف و رقیب هم بتوانند با هم بخلق چنین نهضتی عظیم بپردازند؟

امور یضحک السفها منها و بیکی من عواقبها اللیبیب
میگویند خود بهاء الله در لوح پادشاه روس فرموده .
قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی السجن تحت
السلاسل والاغلال... و این خود دلیلست که دین بهائیس
مخلوق آن سیاست است در مقابل این تهمت کوتاه نظران
در اینجا بدو نکته اشاره میشود :

اول آنکه معاند و دشمن برای آنکه بحریف خود غلبه کند از هیچگونه تهمت و افتزائی خودداری نمیکند چنانچه در دوره رسول الله (ص) همین نسبت را معاندین باحضرت دادند و دین اسلام را مخلوق سیاست دولت روم دانسته اند و گفته اند که در آن ایام دو قدرت در مقابل هم قرار داشتند شاهنشاهی ایران و امپراطوری روم. جزیره العرب تحت الحما^۶ شاهنشاه ایران بود و در آن ایام جنگی شدید میان ایران و روم در گرفت و در نتیجه لشکر روم روی بهزیبت نهاد و لشکر ایران بر روم غالب شدند میگویند قیصر روم برسول عرب که در

آن ایام دعوت خود را آغاز کرده بود هدایای هنگفت فرستاد و از او خواست که بنحوی شایسته شکست روم را در گفتارهای خود بیان کند و رسول الله حسب الاشاره قیصر روم در قرآن خود آیاتی درباره این واقعه نازل کرد و خبر داد که بزودی قیصر روم بر حریف خود غلبه خواهد کرد و شکست او جبران خواهد شد و این مطلب در سوره روم نازل شده **الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیخلیون فی بضع سنین لله الامر من قبل ومن بعد ...** وگرنه خدای جهان را در آن ایام با روم و ایران چه کاری بود که پیغمبر خود را امر کند تا بد لجوی روم پردازد و درباره شکست او اولاً و غلبه او ثانیاً آیاتی بر رسول خود وحی کند؟ این همه در نتیجه پول گزافی بود که قیصر روم بر رسول عرب داد و او را باین گونه گفتار و ادوار نمود اگر نه این است چه تناسبی میتوان بین رسول الله و قیصر روم و خبر از غلبه روم بعد از شکست در آیات قرآن یافت؟ آری او مأثور بود **والمأثور معذور** • معاندین اسلام با آب و تاب بسیار مانند معاندین امر بهائی این افترای عجیب را بپیغمبر اکرم (ص) زده اند و در صحت آن اصرار دارند مانند مردم کوتاه نظر این دوره که عین این افترا را بدیانت بهائی میزنند و همه آنچه گفته اند دلیل علیل است اگر میتوانید تهمت دشمنان اسلام را قبول کنید که نسبت بر رسول الله گفته اند میتوانید تهمت معاندین امروز را هم نسبت ببهائیان باور کنید

بقول معروف "الجواب • الجواب" نکته ثانیه آنکه بیانات حضرت بهاء الله در لوح ملك روس بهیچوجه مفاد سیاسی ندارد بلکه علت اصلیه آن بقرار ذیلست :

در آن ایام که غوغای تیراندازی بناصرالدینشاه بلند بود و جمعی بیگناه را بنام بابی بزدان میانداختند و میکشتند و میسوزانیدند حضرت بهاء الله بنا بدرخواست صدر اعظم وقت میرزا آقاخان نوری از کرمان بطهران آمدند و مهمان صدر اعظم بودند و روزی بدیدن خواهر ابی و امی خود تشریف بردند شوهر خواهر بهاء الله منشی سفارت روس بود و در نزد سفیر بواسطه حسن عمل تقرب داشت و هر مشکل که برای او پیش میآمد با کمک سفیر برطرف میساخت مشارالیه سیرزما مجید آهی بود و زوجه اش سمات بنساختم بود که دختر میرزا عباس نوری معروف بمیرزا بزرگ و خدیجه خانم خواهر بهاء الله بود حضرت بهاء الله در آن روز هیا بود منزل خواهر در عمارت سفارت روس که در زنگنه بود همچنان بود و پس از خروج از منزل آهی گرفتار مامورین دولتی شد و بنام بابی آنحضرت را گرفته و در سیاه چال که زندان شدیدی بود محبوس ساختند با آنکه بهاء الله از همه جایی خبر بود بیگناه وی تقصیر بود در لوح آقا نجفی اصفهانی حضرت بهاء الله در این خصوص چنین فرموده اند **قوله الاحلی**

آن ایام امور منقلب و نار غضب مشتعل جمعی را اخذ نمودند از جمله این مظلوم را لعمر الله ابداً داخل آن امر منکر نبودیم و در مجالس تحقیق هم عدم تقصیر ثابت معذک ما را اخذ نمودند و از نیاوران که در آن ایام مقر سلطنت بوده سر برهنه و پای برهنه پیاده باز جبر بسجن طهران بردند که يك ذلالتی سواره همراه کلاه از سر برداشت و بسرعت تمام با جمعی از میرغضبان و فراشان ما را بردند و چهار شهر در مقامیکه شبه و مثل نداشت مقر معنی نمودند اما سجن که محل مظلوم و مظلومان بوده فی الحقیقه دخمه تنگ و تاریک از آن افضل بوده و چون وارد حبس شدیم بعد از ورود ما را داخل دالانی ظلمانی نمودند از آنجا از سه پله سر اشیب گذشتیم و بمقبری که معین نموده بودند رسیدیم اما محل تاریک و معاشر قریب صد و پنجاه نفس از سارقین اموال و قاتلین نفوس و قاطعین طرق بوده مح این جمعیت محل منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم اقلام از وصفش عاجز و روائح منتنه اش خارج از بیان و آن جمع اکثری بی لباس و فراش الله يعلم ماورد علینا فی ذلك الحقام الا نتن الا ظلم ... الخ

این حبس شدید مدت چهار ماه طول کشید خواهش بهاء الله که زوجه منشی سفارت روس بود از شوهرش خواست که از سفیر روس درخواست کند اگر ممکن است وساطت نماید و برادر او را که بیگناه محبوس شده از زندان برهاند • میرزا

مجید درخواست زوجه خود را پذیرفت و بطور خصوصی از سفیر روس درخواست مساعدت کرد سفیر نظر بمحبتی که بمنشی خود داشت بمیرزا آقا خان صدر اعظم پیغام فرستاد و تحقیق و رسیدگی شروع شد و بیگناهی بهاء الله ثابت و پس از چهار ماه حبس حسب الامر صدر اعظم و موافقت شاه مقرر شد که بهاء الله آزاد شود ولی در طهران نماند و او را ببخداد نفی کردند و با اهل و عیال و بستگان در فصل زمستان و سرمای شدید آنها را ببخداد فرستادند و جمعی از سربازان و عوانان جاهل راهمراه آنان کردند که ایشانرا ببخداد برسانند خواهر بهاء الله از بیم آنکه مبادا برادر و همراهانش از ناحیه سربازان و عوانان ستمکار اذیتی برسد مجدداً از شوهر خود خواست که سفیر روس را وادار نماید تا جمعی از مامورین روسی راهمراه آنان نماید که تا بخداد با آن قافله همراه باشند سفیر حسب درخواست منشی خود چند مامور روس همراه آنان فرستاد که ایشانرا محافظت کنند و تا بخداد همراهی نمایند و مواظب باشند که از ناحیه سربازان متعصب ایرانی با آنان اذیتی نرسد و بهاء الله در لوح آقا نجفی صریحاً باین مطلب اقرار فرموده قوله الاحلی : و چون مظلوم از سجن خارج حسب الامر حضرت پادشاه حرسه الله تعالی مع غلام دولت علیه ایران و دولت بهیه روس بحراق عرب توجه نمودیم •
انتهی
این بود جریان مطلب " هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال "

ملاحظه فرمودید که نه سیاستی در کار بود و نه چیز دیگری • آنچه گفته شده اوهامی است که دشمنان ساخته و پرداخته اند ما انزل الله بهاسن سلطان • میگویند پس چرا جورج پنجم امپراطور انگلیس حضرت عبدالبهاء را مورد ستایش قرار داد و لقب سر بآنحضرت داد و نشان مخصوص فرستاد ؟ میگویم : آقایان بزرگوار این بهانه جوئی ما چیست حضرت عبدالبهاء در آن ایام که قحط و غلای شدید و غیر قابل تحمل سراسر آن دیار را فرا گرفته بود از آنجا که رحمة للعالمین بود بفقرای عکا و حیفا از هردین و مذهبی و هر طریقه و آئینی دستگیری فرمود و آن مردم بی پناه را از گرسنگی نجات داد و از جهت اجرای چنین خدمتی ببنندگان خدا جورج پنجم مراتب تشکر و امتنان خود را بحضور مبارک تقدیم کرد و نشان و لقب و پیام محبت آمیز خود را تقدیم نمود • امپراطور انگلیس بخیلیها لقب سر و نشان تقدیر داد منحصر بعبدالبهاء نبود مصلح عظیم هندی سر سید احمد خان هم مورد تقدیر امپراطور قرار گرفت دیگران هم بودند که مصدر خدمات بنوع بشر بودند و امپراطور آنان را مورد تقدیر خود قرار داد این موضوع يك جریان معمولی دربار انگلیس بود و بهیچوجه از نظر سیاست نبود اگر انگلیس طرفدار بهاء الله و عبدالبهاء بود چرا بنجات و آزادی آنان از زندان عکا که زندان شدید امپراطور عثمانی بود اقدامی نکرد و مدت ۲۴ سال بهاء الله

در آن زندان تیره و تار که از لسان بهاء الله بسجن اعظم نامیده شده بی ناصر و معین بسر برد و از هر جهت ابواب رخا و سرور بر وجه منیرش مسدود بود ؟
 بهاء الله در سال ۱۲۸۵ هـ ق زندان عکا گرفتار شد و بسال ۱۳۰۹ هـ ق از اینجهان در حالیکه زندانی بود بجهان انوار و ملکوت الهی پرواز فرمود و عبدالبهاء بفرموده خودش جوان بود که زندان عکا قدم نهاد و پیر بود که از حبس خارج شد در این ملك از هیچکس بآنسان نصرت و مساعدت نشد بهرحال اعتراضات واهی مکابرینها ندارد و هرچه بگوئی چیز دیگری را بهانه میکنند که چرا چنین کرد و چرا چنان گفت مدعی هر وقت کوچکتر مطلبی بدست آورد که بتواند آنرا مورد اعتراض جاهلانه قرار بدهد کوتاهی نمیکند مدعیان باید بدانند که هر چه از اینگونه اوصاف بهم بیافند بر دامن کبریا بی بهاء الله گردی نخواهد نشست و هرچه هایه و کنند و طنین اندازند بحر صه سیمرغ الهی نخواهند رسید •

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست

عرض خود میبری و زحمت ما میداری

پیروان شیطان براهنمائی استاد خود با امر بهاء الله با

پیروان من مخالفت کرده و میکنند ولی نتیجه ای نخواهند گرفت
 خدا فرموده " انّ کید الشیطان کان ضعیفاً " اگر بنا باشد جواب جمیع اعتراضات و ایرادات و تهمتها و افتراات
 اهل ارتیاب را که بدین بهائی زده و نسبت داده اند جواب
 بدهم تعداد او را که این لایحه دفاعیه بشماره او را که اشجار و
 صحائف روزگار گردد در رسائل دیگر جواب جمیع اعتراضات آنان
 را از جزئی و کلی مدافعین شریعت الله داده اند و منتشر
 و مطبوع است طالبین بآنها مراجعه کنند .
 آقایان محترم هیئت محترم مستشاران دیوان عالی کشور ...
 شما در این مجمع رهیب مجتمع شده اید تا در باره تظلم شخصی
 که بناحق محکوم شده رسیدگی کنید و از روی حق و عدالت در
 باره او اظهار نظر فرمائید و ابدای رأی قطعی و نهائی فرمائید
 شما طرفدار قضاوت حقه و واقعیه هستید طرفداران صدور رأی
 صحیح و عادلانه هستید شما همه مسلمان هستید شما همه
 شیعه اثنی عشری هستید شما همه پیرو احکام قرآن مجید
 و فرمایشات ائمه اطهار هستید در باره قضاوت عادلانه
 خداوند مجید در قرآن کریم میفرماید قوله تعالی " یا داود
 انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالعدل " و خطاب بر رسول الله (ص) میفرماید " انا انزلنا علیک الکتاب
 بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الیه ولا تکن للخائنین خصیما
 (سورة النساء)

حضرت صادق (ع) میفرماید : یدالله فوق رأس الحاکم
 یرفرق بالرحمة فاذا خاف وکلّه الله الی نفسه " و در سوره النساء نازل شده : " و اذا حکمتم بین الناس ان تحکمو
 بالعدل انّ الله نعمّا یعظکم به انّ الله کان سمیعاً بصیراً
 و در سوره المائدة فرموده ان احکم بینهم بما انزل الله ولا تتبع
 اهوئهم " حضرت رسول (ص) فرموده اند قوله " لسان
 القاضی بین الجمرتین من النار حتی یقضی بین الناس فاما فی
 الجنة واما فی النار (کتاب قضا در اسلام) و حضرت صادق
 (ع) فرمودند " القضا اربعة ثلاثة فی النار و واحد فی الجنة رجل
 قضی بجور و هو یعلم فهو فی النار و رجل قضی بجور و هو
 لا یعلم فهو فی النار و رجل قضی بالحق و هو لا یعلم فهو فی النار
 و رجل قضی بالحق و هو یعلم فهو فی الجنة " امیرالمؤمنین
 علیه السلام بشریح قاضی مینویسد و میفرماید " یا شرح قد
 جلست مجلساً لا یجلسه الاّ نبیّ او وصیّ نبیّ او شقی ... " و
 در باره شرایط قضا شهادت اول علیه الرّحمة در اللّمة الدمشقیة
 میفرماید : " ولا بد من الکمال والعدالة واهلیة الافتاء ... " و
 از این قبیل آیات و روایات در قرآن مجید و اخبار ائمه اطهار
 بسیار است و طالبین بکتب علمای بزرگوار دین و از جمله کتاب
 قضا در اسلام مراجعه فرمایند .

آقایان بزرگوار : جناب وکیل پایه یک نسبت خدعه و مکشرو

پشت هم اندازی باین مظلوم محکوم داده و سخنانی ناروا گفته است که همه شنیدید و در لائحہ اعتراضیه اش خوانده اید . این مظلوم محکوم چه تقصیری دارد ؟ تعهدی داده و برای انجام تعهدش از سر و جان حاضر است چرا او را استخدام نمیکنند تا تعهد خود را انجام دهد ؟ آقای وکیل و غیره میگویند بهائی است و بهائی فاسدالعقیده است ... شما دانستید که بهائی فاسدالعقیده نیست و بهائی دروغگو نیست این مرد محکوم مظلوم در ورقه استخدام در ستون مذهب در اول وهله چیزی ننوشت و سفید گذاشت و بتحصیل مشغول شد و حال که تحصیلش تمام شده و برای تعهد و اجرای آن حاضر است ورقه استخدام باو دادند سفید گذاشت قبول نکردند از روی صدق و راستی بهائی نوشت ببهانه اینکه فاسدالعقیده است او را استخدام نمیکنند با آنکه ثابت شد بهائی فاسدالعقیده نیست حال او را محکوم بپرداخت مبلغی هنگفت کرده اند اینک او فرجام خواه است و منتظر است که هیئت مجلله مستشاران دیوان عالی کشور درباره او حکم عادلانه که شیوه مرضیه آنهاست اجرا نمایند و رفع هرگونه ظلم و جور و تهمت و افتراء را از او بنمایند او حاضر برای انجام تعهد است . حاضر برای خدمت بشاه و وطن و مردم است . فاسدالعقیده نیست اگر او فاسدالعقیده باشد بشرحیکه بعرض رسید " پس در همه دهر يك مسلمان نبود " حضرت رسول (ص) میفرماید

" ان الله لا يقدر ان يسفهم من يأخذ للضعف حقه " الحمد لله در این مملکت که از هر جهت ملحوظ لحاظ عنایات الهیه است پناه مظلومان بعد از ذات فیب الهی . عطوفت و رافت حضرت شاهنشاهی و عدالت و قضاوت منصفانه هیئت محترم مستشاران دیوان عالی کشور است . این موضوع مهم در تاریخ ثبت خواهد شد و برای آیندگان در خزانه اخبار جهان محفوظ خواهد ماند .

آقایان محترم :

مانوشتیم آنچه لازم بود

دیده مادرانتظار شماست .

فهرست مندرجات جلد دوم کتاب
اقداح الفلاح

ردیف	موضوع	صفحه
۱	درباره کتاب (بهائی از کجا و چگونه پیدا شده)	۴
۲	جواب به ایراد صاحب کتاب (بهائی از کجا و چگونه پیدا شده) برآیه مبارکه من يحزن احداهله ان ينفق تسعة عشر مثقالاً من الذهب الخ	۶
۳	ایراد کشیش مسیحی برآیه شریفه قرآن : لا يؤاخذكم الله باللغو في ايمانكم وجواب آن	۱۰
۴	ردّ اعتراض برآیه شریفه (والذی تفکر فی هذه الآیات الخ)	۱۳
۵	جواب به ایراد برآیه مبارکه (انالما سمعنا ضجيج الذّريات الخ)	۱۷
۶	حکمت ذکر حکم " اذا مرضتم فارجعوا الی الحدائق من الاطباء "	۲۴
۷	اعتراض برآیه شریفه " فاغسلوا رجلكم الخ " وجواب برآن	۲۶

ردیف	موضوع	صفحه
۱۶	درباره مسئله تساوی حقوق رجال و نساء و ذکر پاره ای مطالب از کتب اسلامی در مورد لزوم اطاعت زن از مرد	۴۹
۱۷	سوء حال و مال یکی از معرضین از دیانت الهیه	۶۳
۱۸	ذکر از آقای عباس طاهری و خاطرات او	۶۷
۱۹	گفتگوهایک نفر از پیروان غلام احمد قادیانی و ذکر شمه ای از کلمات غلام احمد و بالاخره تصدیق ان شخص قادیانی	۷۴
۲۰	مذاکره بایکی از پیروان احمد کسروی و تصدیق او	۹۰
۲۱	مدینه الله شیراز	۹۳
۲۲	لائحه دفاعیه	۱۰۰
۲۳	ذکر شمه ای از مصائب وارده بر اولیاء الهی مطابق اخبار و احادیث و استقامت انهادر مقابل بلاها و متاعب	۱۰۱
۲۴	ذکر خصوصی درباره منع از مداخله در سیاست	۱۰۸
۲۵	توضیح کلمه " فاسد العقیده "	۱۱۰
۲۶	نیزه ای از اصول عقائد بهائیان	۱۱۲

ردیف	موضوع	صفحه
۸	ردا اعتراض بر آیه شریفه (کتب علیکم تجدید اسباب البیت ۰۰۰۰۰ الخ) و اشتباه لفظی معترض	۲۷
۹	درباره سوء تعبیر معترض از آیه مبارک " ان اول ما کتب الله علی العباد عرفان - مشرق وحیه و مطلع امره ۰۰۰۰ الخ " و رد آن	۲۹
۱۰	درباره نفوذ شریعت الهیه در جمیع اقطار عالم و رد قول متعرض در این باره	۳۲
۱۱	تلفیق پاره ای جملات مهمله بوسیله معترض و نسبت آن به شارح مقدس دیانت الهی و رد آن	۳۵
۱۲	درباره محو کتب و حقیقت این مسئله	۳۷
۱۳	ذکر پاره ای از مطالب مهمله و جملات عجیبه بعضی از کتب اسلامی	۴۰
۱۴	درباره اینکه معترض آیه مبارکه " آیا کم ان تد خلوا بیتاً عند فقدان صاحبه ۰۰۰ الخ " غلط ترجمه نموده و بدان ایراد کرده و رد اعتراض وی	۴۷
۱۵	درباره رساله مجعوله اعترافات دالگاروکی و کیفیت تهیه و نشر آن	۴۸

ردیف	موضوع	صفحه
	منتهی شده و امرشان بکلی محو و مضمحل میگردد	۱۸۰
۳۹	رداقوال و اهیه مدعی درباره ادعای — الوئیت حضرت بهاء الله عزاسمه در لوح هیكل الدین که وجود خارجی ندارد و قصیده عزورقائیه	۱۸۵
۴۰	شریعت بهائیه ناسخ دیانت اسلامیست بل متمم و مکمل آنست	۲۱۰
۴۱	درباره اینکه حقیقت معنی نسخ ازین بردن نیست بلکه تجدید و تطبیق ان با مقتضای — زمان است	۲۱۲
۴۲	درباره سرتجدید شرایع و ادیان	۲۱۲
۴۳	درباره اینکه ظهور حضرت بهاء الله بسبب مظلومیت آنحضرت بظهور مسیح و ظهور حسین تعبیر شده است	۲۲۰
۴۴	رداقوال باطله کسانی که دیانت الهیه را محصول سیاست خارجی شمرده اند	۲۲۵

ردیف	موضوع	صفحه
۲۷	مقصود و مفهوم کلمه " اسلام "	۱۱۵
۲۸	ذکری از دکتر فورال	۱۲۲
۲۹	عباراتی از دائره المعارف چمبرز درباره دین بهائی	۱۲۴
۳۰	شعاعی از شهادت دانشمندان درباره دیانت بهائی	۱۲۷
۳۱	دین و معنی ان	۱۳۰
۳۲	معنی خاتم النبیین	۱۳۶
۳۳	دلیل تقریر	۱۴۴
۳۴	درباره رسمیت دیانت بهائی در بعضی از ممالک جهان	۱۵۲
۳۵	درباره اینکه مردم را عادت چنان است که باهر امر تازه ای راه عنادی پیمایند	۱۶۰
۳۶	درباره اینکه پیروان همه ادیان موجوده در عالم شریعت و آئین خود را دواوی سریع التأثير دردهای عالم معرفی مینمایند	۱۶۳
۳۷	درباره اینکه عالم بهائی دارای وحدت کلمه است و در آن انشعاب و انقسامی نیست	۲۷۸
۳۸	درباره اینکه مدعیان باطل بصاعقه قهرآلهی	

غلطنامه جلد دوم کتاب اقداح الفلاح

صفحہ	سطر	غلط	ط	صحیح
۶	۱۸ و ۳	یحزن		تحزن
۷	۱	اتقوالله		اتقواالله
۹	۲	شود		شو
۱۱	۵	یماخذکم		یواخذکم
۱۱	۶	مگر		مکر
۱۱	۸	نمازگذاران		نمازگذاران
۱۱	۱۴	صلاه		صلوة
۱۳	۱۵	رائحه الرحمن		رائحة الرحمن
۱۶	۱۴	سجن		سجن
۱۸	۱۷	عجر		عجز
۲۱	۸	بدوزج		بدوزخ
۲۲		سطر آخر	یعملون	یعملون
۲۳	۲	ابنائهم		ابنائهم
۲۴	۱۱	یعلمون		یعملون
۲۴	۱۴	نیکوی ما		نیکوھا
۲۹	۱۰	انہ اہل		انہ من اہل
۲۹	۱۹	حکماء		حکماء
۳۰	۸	یتبع		یتبع

صحیح ح	صفحہ سطر	غلط
وجلین	۱۱	۱۰۲
بعد	۱۴	۱۰۵
فی الجنة	۱۴	۱۱۸
وقتلوا	۱۹	۱۱۹
وصیہ	۱۳	۱۲۷
تفضیلاً	۱۵	۱۳۷
بد خواہاںش	۷	۱۴۹
ایہ ۵	۱۶	۱۶۰
بوجوب	۸	۱۶۶
اقانیم	۱۱-۱۲	۱۶۷
بادلائل	۹	۱۹۰
قریہ	۲	۱۹۱
خونخوار	۸	۱۹۸
ویسقیلی	۱۸	۲۰۲
امرنا	۳	۲۰۳
القارعة ما القارعة	۱۹	۲۰۶
فرمودید	۴	۲۰۷
ادراکات	۱۲	۲۱۲
گردد	۶	۲۱۵
در میان در او خریہود	۱۵	۲۱۴

صحیح ح	صفحہ سطر	غلط
در	۹	۳۵
بناحق	۱۷	۳۶
نبود	۱۵	۳۷
انجام	۳	۳۸
تہ سہب	۷	۴۱
الی بعض	۴	۴۷
فسمعت	۴	۴۷
اتشجع	۶	۴۷
فقدہ - فقداً	۲۰	۴۷
من لا یحضرہ الفقیہ	۱۴	۵۱
لا تنزلوا	۶	۵۴
زن ہارا	۸	۵۴
رحم اللہ	۱۰	۵۴
جگر گوشہ	۲	۶۶
شدہ بود	۱۵	۷۱
ایہا الطالبون	۵	۷۶
در کتاب در ثمین	۳	۷۹
لہت	۲۰	۸۲
بنیاد	۱۳	۹۰
۱۳۲۳	۱۸	۹۱

صفحہ	سطر	ظبط	صحیح
۲۲۰	۱۲	بعد از کلمہ	" تسع " اضافہ شود " معروف است "
۲۲۳	۱۰	السعب	السغب
۲۲۳	۱۵	الذسکرہ	الذسکرۃ
۲۲۳	۱۶	ذبالہ	ذبالۃ
۲۳۰	۸	معنی	معین